

دنيا

مجله هفتگی - شنبه ۲۴ جول ۱۳۵۳ - شماره ۴



میله عنعنوی گل نارنج تجلیل گردید

میله عنعنوی گل نارنج شعبان محفل ادبی بعد از ظهر روز ۱۷ حمل یا بیانیه وزیر اطلاعات و کلتور در جلال آباد تجلیل گردید. پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح این محفل گفت: میله عنعنوی گل نارنج در پرتو نظام جمهوریت و تکیه کیفیت خاصی دارد و عقیده داریم احساسات ملی شعرا و ادبا در راه ترقی و تعالی کشور مفید و موثر واقع گردد.

در محفل میله گل نارنج که از طرف مدیریت عمومی اطلاعات و کلتور ولاست ننگرهار دریاغ کوکب ترتیب شده بود یکمده از شعرا اشعاری را که به این مناسبت سروده بودند قرائت کردند.

شباغلی عزیزالله واصلی والی، برید جنرال ار کاترپ محمد یونس قو ماندان عسکری ولایت ننگرهار بعضی از اراکین وزارت اطلاعات و کلتور روسای دوایر، مامورین، معارف و عدله کثیری از اهالی ولایت ننگرهار درین محفل اشتراک کرده بودند.

محفل پس از اجرای کنسرت ساعت ۶ عصر خاتمه یافت.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور قبل از ظهر ۱۷ حمل از حفريات دوره هفتم تبه اشتر همدکه تقریبا دوماه توسط هیات باستان شناسان افغانی آغاز شده است دیدن نمود.

از حفريات این دوره که دوماه دیگر نیز دوام میکند آثار دلچسپی که بالای تاریخ کریکوبودیک بیشتر روشنی می آید دست آمده است.

پوهاند نوین از مساعی باستان شناسان افغانی اظهار تشکر کرد.

شباغلی محمد نعیم بانباغلی

هواری بومدین ملاقات نمود

دوستانه و صمیمانه و تفاهم که خاصه روابط مودت دو کشور است صورت گرفت راجع به علایق روابط دو کشور مسائل جهانی و اوضاع منطقه مذاکره و تبادل افکار بعمل آمد.

درین موقع شباغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حضور داشت.

آن کشور وعده دیگر از شخصیت های برجسته حکومتی الجزایر باگرمجوشی زیاد استقبال گردید.

قراریک خبر دیگر شباغلی محمد نعیم روز ۱۶ حمل بانباغلی هواری بومدین رئیس دولت الجزایر ملاقات نمود.

طی این ملاقات که در فضای بسیار

نماینده دباختر آژانس اطلاع گرفته است

که شباغلی محمد نعیم نماینده خاص شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم باهیات

معبی شان شام ۱۴ حمل از ترابلس به

الجزایر وارد گردیده در میدان طیاره از طرف

وزیر تجارت الجزایر درغیاب وزیر خارجه

شباغلی محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده رئیس دولت در مراسم

عزاداری ژورژ پومپیدو شرکت نمود

الجزایر به پاریس وارد شد.

خبرنگار باختر اطلاع داده است که روز ۱۷ حمل بیرقهای دولتی جمهوری افغانستان نیز به این مناسبت نیمه افراشته بود.

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه که روز ۱۷ حمل طی مراسم خاصی در پاریس صورت گرفت شرکت نمود.

شباغلی محمد نعیم برای این منظور از

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبرداد که شباغلی محمد نعیم بحیث نماینده

فوق العاده شباغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در مراسم عزاداری ملی

دوسیه آرد گدامهای سیلوی مرکز فیصله گردید

نفر دیگر هر گدام به چریمه نقدی مبلغ دو هزار افغانی محکوم گردیدند.

منبع در زمینه دوسیه گدام شکر دو راهی پیمان گفت قرار حکم قضایی آن محکمه گدام دار به استرداد قیمت مال اختلاس شده مبلغ ۷۲۴۸۲ افغانی و شش ماه حبس محکوم گردید است.

منبع افزود دو نفر ما مور هیات مراقبت دایمی نسبت اتهام شان در قضیه متذکره هر

گدام به مبلغ دو هزار افغانی جریمه نقدی محکوم شدند.

مال اختلاس شده شامل ۱۵۸۳ کیلوگرام شکر بقلانی ۹۱۱ کیلو گرام قند خشکی ۱۳۱۱ بوری خالی و ۴۶ عدد بار جامه میباشد.

محکمه اختصاصی گدام های دولتی دوسیه مربوط گدام آرد سیلو مرکز را که در سال ۱۳۴۶ تکمیل و ملتی گذاشته شده بود بعد از تحقیق و بررسی روز ۲۱ حمل حل و فصل کرد یک منبع ریا ست محکمه اختصاصی گدام های دولتی گفت معادل ۴۱۵۴۰۸۰ افغانی قیمت مال اختلاس شده میباشد که گدام دارمر بوط علاوه بر سه سال حبس به استرداد آن محکوم گردیده است.

منبع علاوه کرد مال اختلاس شده شامل «۳۷۳۰۶» کیلو و ۳۸۳ گرام آرد یک تن و چار صد و سی کیلو گرام آرد جواری و ۹۷۳۰ تخم بوری امر یکایی میباشد.

منبع علاوه کرد از جمله چار نفر ما مور متهم در قضیه متذکره یک نفر برائت و سه

کسرات غله و لت تا یک فیصد منظور گردید

مجلس عالی وزراء اخیرا تصویب کرد تا با در نظر داشت شرایط جوی و اقلیمی مملکت و مطابق به شرایط فنی و تکنیکی بین المللی مجرای کسرات گدام های سیلو تا یک فیصد رعایت گردد.

این مجرای شامل گندم گدام های سابق سیلو که بصورت فنی و اساسی نیوده و یک مدت زیادی در چنین گدام ها باقی مانده است نیز میباشد.

مشروط بر اینکه تصادق و اسناد از طرف والیان مر بوط و نظریه هیات بعد از استیذان ریاست اوراق ارائه گردد.

مجلس عالی وزراء اخیرا تصویب وزارت مالیه مجرای کسرات غله دولت را که از سالهای متعددی نزد گدام داران لایحل مانده تا یک فیصد تصویب کرده و به منظوری رییس دولت رسانید.

یک منبع ریاست اوراق و احتیاجات عامه وزارت مالیه گفت از سالهای زیاد به اینسو یک مقدار کافی غله دولت نزد گدام داران باقی مانده که موضوع از لحاظ مجرای کسرات آن از قبیل پتک خوردگی، رطوبت و ناپاکی گدام ها حل و فصل نگردیده است.

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی و افغانستان با وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود

قرار یک خبر دیگر هیات مذکور قبل از ظهر روز مذکور با رئیس پوهنتون و همچنان رئیس و استازان پوهنشی پولی تخنیک ملاقات نمود و از شعب پوهنشی پولی تخنیک دیدن کرد.

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی

و افغانستان ساعت پنج عصر روز ۱۸ حمل

با پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

روز صحت روز ۱۸ حمل تجلیل گردید

مواد غذایی و عادات مناسب صرف غذا و همچنان طرق سالم تغذیه تبلیغات صورت گرفت.

همچنان روزنامه ها، جراید و مجلات کشور روز ۱۸ حمل نشرات فوق العاده داشته و در زمینه مضامین و مطالبی را نشر نمودند.

رادیو افغانستان نیز پروگرام خاصی

به مناسبت روز صحت تنظیم و پخش کرد.

روز جهانی صحت امسال تحت عنوان غذای بهتر برای صحت بهتر مسرود جهان روز ۱۸ حمل تجلیل گردید.

تجلیل این روز در افغانستان با بیانیه پوهاند دکتور نظر محمد سکندر وزیر صحتیه که شام شنبه ۱۷ حمل از رادیو افغانستان نشر شد آغاز گردید.

روز ۱۸ حمل به این مناسبت محافل در مرکز ولایات کشور برگزار گردید و در آن راجع به اهمیت سوء تغذی و پسرایی های مربوط به افراط و تفریط غذا حفظ الصحة

پیام پوهانداکتر نظر محمد سکندر

وزیر صحت به مناسبت روز صحتی جهان

شودید .
الزحان دیگر وظیفه تمام کسانی که در رشته های صحتی و آموزشی مصروف است دارند این است تا در روشنی ذهن عامه در ساحت غذا و تغذیه گوییده به تبلیغ حفظ الصحة جهانی در چوکات اقتصاد خانوادگی بپردازد. این امر را از جویای مسلکی خود بداند .

امیدوارم فعالیت های موسسه صحتی جهان اقداماتی که در زمینه تعمیم صحتی جهانی توسط این سازمان انجام می یابد منتج به نتایجی گردد که مردم جهان خواستگار آنند و موقع را مغتنم شمرده مراتب سپاسگذاری خود و مردم افغانستان را بخاطر کمک های همیشه ساز مان جهانی و موسسات اختصاصی دیگر مربوطه آن مانند موسسه خوراکی و زراعت جهان ، پروگرام غذایی جهان ، یونسف و همه موسسات و اشخاص که در راه کمک به این مأمول بزرگ خدمت مینمایند ابراز داشته و روز صحت جهانی را که امروز در کشور ما تجلیل می یابد افتتاح می نمایم .

تقریه و پیشرفت هر چه بیشتر وضع صحتی همه هموطنان عزیز را تحت نظام جوان و مترقی جمهوری افغانستان و کافه مردم جهان را آرزو میکنم .

زراعت و مالداري و بلند بردن سوية توليدات که خود در تغيير وضع اجتماعي و بلند بردن سوية حياتي نقش عمده ای دارد وضع غذا را در جهان بهتر خواهد ساخت
حکومت مترقی دریالسی های ملی خود کاملاً متوجه این اصل مهم شده اند .
وزیر ملی دریانیه (خطاب به مردم) به انکشاف در ساحت زراعت و توليدات و حفظ الصحة توجه زیادی مبذول داشته اند و آنرا به وضاحت تمام ترسیم نموده اند .

وزارت صحتی دولت جمهوری افغانستان بنامی ازین مرام پر ارزش با طرح و تطبیق پروگرام های گوییدگی توسط آن و در چوکات افغان روغتیا پروگرام بتواند از طریق خدمات صحتی اساسی در مورد تعلیمات تغذیه و تدایوی آفات مربوط به تغذیه به اکثریت مردم افغانستان خدمت نماید تحت نظام جدید شعبه غذایی در موسسه صحت عامه توسعه یافته و پروگرامهای عملیاتی آن طرح گردید . امیدما اینست که با تطبیق پروگرام های مربوطه وزارت صحتی بتواند اهداف اساسی نظام مترقی افغانستان را برآورده سازد در عین زمان انتظار ما از تمام هموطنان ما اینست که در تطبیق پروگرام های صحتی میدهکار مایوده همچنان بکوشند با استفاده از اساسات عملی بخود مفید واقع

و یا سایر قسم امراض میشوند از جانب دیگر صدها نفر دیگر مواجه با امراض چاقی و تشنجات میتابولوی اند .
سوء تغذیه یکی از مشکلات بزرگ جهان روبه انکشاف امروزی است که بیشتر به اطفال صدمه میزند . کمی و یا فقدان پروتین ویتامینها و دیگر املاح شاید واقعا اذکار کمود غذا باشد و یا هم به بیشتر احتمال مربوطه به عدم اطلاع کافی اصول تغذیه بوده که در دو حالت منجر به پائین آمدن مقاومت جسمی اطفال گردیده و فیصاحت اطفال را بلند نگه میدارد .

ازجانبی این امراض با تاثیرات جسمی و روحی خرابی که وارد می آورند باعث آن میشوند تا افراد جامعه فردا جسمی با روحا غلیل و مریض باز آیند .

چنانچه کمی ویتامین ای به کوری و کمی ویتامین دی به سوء شکل عظام و استخوانها منجر شده میتواند . مثال های زیاد و وخیم دیگری امراض سوء تغذیه نیز موجود است که تفصیل آن باعث اطاله کلام خواهد بود .
ازینرویه نظر ماسمترین قدم در راه اصلاح شرایط تغذیه عبارت از تعمیم معلومات علمی سوية مردم و برای مردم توسط تعلیمات صحتی است ازجانب دیگر لازم به تذکار است که و تیره انکشاف مخصوصا در ساحت

هموطنان گرامی !
بیست و شش سال قبل موسسه صحتی جهان بخت یکی از موسسات اختصاصی ملل متحد در چوکات سازمان مذکور تاسیس شد و از همان وقت افغانستان بخت یکی از اعضای وفادار آن همه ساله در تجلیل روز صحت جهانی و در تعمیم و تطبیق اهداف آن اقدام نموده است .

موسسه صحتی جهان جهت بیداری ذهن کافه مردم جهان روز صحت جهانی را همه ساله وقت یکی از عناوین مهم و برجسته صحت عامه میسازد امسال عنوان روز صحت جهانی عبارت است از : (غذائی بهتر برای صحت بهتر) در واقع این موضوع یکی از مشکلات عمده ای را تشکیل میدهد که بیشتر جمعیت های انسانی به آن رویرواند .
برای من افتخار بزرگی است که امسال در بر تو نظام جمهوری این روز خجسته را نمایند سا پر اعضای موسسه صحتی جهان تجلیل نموده و این روز را که مصادف با سالگره موسسه صحتی جهان یعنی هفتم ماه اپریل است برای همه مردم جهان فرخنده میخوانم . واقعا در جهان بزرگ ما امروز موضوع غذا و صحت یکی از مشکلات عمده ای است که توجه جدی هنگامی را ایجاب میکند در جهان امروز در حالیکه از یک جانب صدها نفر از قحطی و گرسنگی میمیرند

د حیاتنی لیک ، اوست د کورسو نو د بنو و نکو د روز لولمړنی کورس پرا نسته تل شو

د کوهدامن د سیمې د کرنې د کورس د کورس د پرا تیف د ژوندانه د اپتیا د لیک او لوست د دائمی کورسونو د بنوونکو او پلټونکو د کورس د لومړي کورس دورې ۲۰ له پيسوانی سره د مبارزې د ادارې مرستیال ښاغلی فتح محمد منتهر پرا نسته .

د دغه کورس د پرا نسته لو په غونډه کې چه درې اونۍ به روان وي د ژوندانه د اپتیا د لیک لوست د پروژې او د کرنې د کورس د اوکو پرا تیف د پروژې په کار کوونکو سر پیره دیو نسکو د متخصصینو د هیات رئیس دکتور صراف، د نړۍ د خوراکی شیانو او کرنې د موسسې د متخصصینو د هیات رئیس ښاغلی لوفن او په نفوسو پورې د مربوطو چارو دپاره د ملگرو ملتو د مرستو د صندوق نماینده ښاغلی نلسن هم برخه اخيستی وه او دخپلو مربوطو موسسو په نمایندگي یې په ویناؤ کې د ژوندانه د اپتیاؤ د لیک لوست د فعالیتونو په پرمخ بیولو او پراختیا کې د هر ډول مالي او معنوي مرستو وعده ورکړه .

پروژه دیو نسکو ، دنړۍ د خوراکی او کرنې د موسسې په همکاری او د سوسیدن د بین المللی پراختیا موسسې په مالي مرسته د کوهدامن او بغلان په حوزو کې د تطبیق لاندې نیول شویده .

دغوښی په پای کې د میرچه کوت ولسوال ښاغلی محمد نعم دقره باغ او شکروری د ولسوالیو اود کوهدامن دخلکو په نمایندگي د پوهنې دوزارت د دغه اقدام ښه هرکلی وکړ او ددغې ولسی چاری په مخنیولو کې یې دخلکو تباری خرگند کړ .

شوروی اتحاد له موږ کاناو او ملخو سره په مجادله کښی بی بدله مرسته کوی

ښاغلی علی محمد او په کابل کې د شوروی اتحاد د لوی سفارت د اقتصادي، مستشار ښاغلی تیتوف لخوا لاس لیک شو .
د دغه تړون له مخې له دغې مرستې سره یوځای د شوروی ماهرانو یو پنځلس کمدیز هیات چه درملو شیندلو په موټرونو به

ښاغلی علی محمد او په کابل کې د شوروی اتحاد د لوی سفارت د اقتصادي، مستشار ښاغلی تیتوف لخوا لاس لیک شو .
د دغه تړون له مخې له دغې مرستې سره یوځای د شوروی ماهرانو یو پنځلس کمدیز هیات چه درملو شیندلو په موټرونو به

شوروی اتحاد پنځه سوه ټنه بی اچ، سی پودر او شل ټنه د زنګ سلفات دملخو په خلاف مجادلی اود موږ کاناو دورکو په مقصد له افغانستان سره بی عوضه مرسته کوی.
د دغې مرستې مربوط تړ وند دوری ۲۰ د کرنې او اوبو لگولو دوزارت د نباتاتو دساتنی د رئیس

فابریکه سمند غوری به ظرفیت نهایی فعالیت میکنه

فابریکه سمند غوری از فروش سمند در هشت ماه اخیر سال گذشته نودودو میلیون و چهارصدهو پنجاه و هشت هزار افغانی بدست آورده است .
یک منبع فابریکه سمند غوری ضمن اظهار این خبر گفت در هشت ماه اخیر سال ۱۳۵۲ شصت و نه هزارو هفتصدهو بیست و پنج تن سمند در فابریکه تولید گردیده که بمقایسه تولیدات هشت ماه سال ۱۳۵۱ بیست و هشت هزارو پنجاه و بیست و یک تن بیشتر میباشد .
منبع علاوه کرد همچنان طی همین مدت هفتادو یک هزارو و یکصد و بیست و دو تن سمند از تولیدات سال ۱۳۵۲ فابریکه بفروش رسیده که نسبت به فروشات هشت ماه اخیر سال ۱۳۵۱ آن بیست و نه هزارو یکصد و هجده و یک تن اضافه میباشد .
منبع در جواب سوالی گفت از زده جوزای ۵۲ تا چارده حمل امسال سی و پنج هزارو شصت و دو تن سمند به اتحاد شوروی صادر گردیده است .
منبع در اخیر گفت علت افزایش در فروش سمند بکار افتادن فابریکه به ظرفیت نهایی میباشد .
فابریکه سمند غوری در بیست و چهار ساعت چهارصد تن سمند تولید می کند .

ساختنای عملند بصورت یک طبقه اعمار گردیده ، معلوماتی به حاضرین ارائه نمود .
در مراسم افتتاح شفاخانه روسای دوایر و عده ای از شهربان قلمه نو حاضر بودند .

شفاخانه ۳۰ بستر قلمه نو افتتاح گردید

عمارت شفاخانه سی بستر قلمه نو که باصرف پنج میلیون و پنجاه هزار افغانی تکمیل گردیده روز ۱۹ حمل توسط ښاغلی عبدالسلام والی بادغیس افتتاح گردید .
عمارت این شفاخانه مجهز باشه دیات داخله ، جراحی اتاق عملیات ، گلیسک دندان لابراتوار واکسیریز میباشد .
ضمن بیانیه ای والی بادغیس اظهار امید نمود که شفاخانه مرکز آن ولا یتدر راه توسعه وگسترش خدمات صحتی برای اهالی مصدر خدمتی گردد .
همچنان دکتور عبدالرشید واسعی آمر صحت عامه آن ولایت در باره خصوصیات شفاخانه که باصرف پنج میلیون و پنجاه هزار افغانی از بودجه دولت توسط دستگاه

تصمیم قاطع ، خلل ناپذیر ودوامداریک ملت میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

بالای چوکی می نشینند و ادا می دهند .

— حالا شما کاری کنید که آن شخص ازین تخلص متصرف شود .
— مثلاً چه کاری .

— بنویسید که این نام مال من است .

— و اگر آندیکر مجله را بخواند و غیر

تقا ضای شما را کند چه ؟

— شما باید لستی داشته باشید و

اسمهای مستعار تمام مردم را با تخلص

هایشان درج این لست کنید . تا این

مشکلات خلق نشود .

مگر اینکار ممکن است ؟

— چرا نباید باشد ؟

— اولاً اینکار از وظیفه ما نیست

فرض کنیم همین کار را گزائیم از

کجا بفهمیم که مثلاً دو شخص که

یک تخلص مشترک دارند با هم

خویش نباشند .

— راست میگوئید پس من چه

بایست بکنم ؟

از جایش بلند میشود و می گوید .

من مضمونی خواهم نوشت و تخلص

را در پیشانی آن با خط درشت درج

خواهم کرد . اینطوری با آن شخص

بزودی خواهم دید و دعوی ما صاف

صاف خواهد شد .

— اختیار دارید ...

وقتی وارد دفتر مجله شد بانگاه

های پر شکر تمام کسا نیرا که در

اتاق بودند از نظر گذراند . این حالت

برای چند لحظه متداول آمیخته

باسکوت ادامه یافت . برای دیگران

نیز این وضع عجیب مینمود . معذاهمه

ساکت و آرام باین مرد کسو چک

اندام و مسن مینگر یستند .

بالاخره یکی از همکاران مجله سکوت

را شکست و گفت :

باکسی کار داشتید ؟

واو همانطور که ایستاده بود با

صدای خفه و مر تعشی گفت :

من سالها قبل با روزنامه ها

بخصوص با نامه ی انیس همکاری

داشتم و مضامینم درین روز نامه به

نشر میرسید .

بعد روز نامه ی را از جیبش بیرون

کرده و گفت :

این نوشته از من است اسم و

تخلص من نیز در پیشانی آن نوشته

شده ، نگاه کنید . نفسی بلند میکشد

و میگوید .

ولی دو سال پیش یکی از نشریه ها

مضامین را بایک نفر به نشر سپرده

واو خودش را به تخلص من معرفی

کرده است .

— چرا نمی نشینید ؟

— تشکر میکنم .



شنبه ۲۴ حمل ۱۳۵۳ برابر ۲۰ ربیع الاول مطابق ۱۳ اپریل ۱۹۷۴

غذای بهتر برای صحت بهتر

غذای خوب مکفی و اصول تغذیه بهتر برای تامین صحت و سلامت انسان امریست نهایت ضروری درخور اهمیت بسیار . فقدان مواد غذایی همانطور که به صحت صدمه میزند بهمان اندازه سوی تغذیه و عدم آشنایی به اسلوب و شیوه های بهتر آن منجر به بروز امراض مختلف میگردد .

انسانها با همه سعی و تلاش که در جهت تدارک و تهیه مواد خوراکی و شیوه بهتر استفاده از آن بخرج میدهند ، باز هم گر سنگی و کمبود مواد غذایی یکسوم حصه نفوس جهان ما را تهدید میکند و این معضله بیشتر دامگیر مردمیست که در ممالک رو به انکشاف بسر میبرند . تهیه مواد غذایی کافی برای همگان بستگی و مناسب عمیق به اقتصاد قوی و تولیدات سرشار دارد ازینرو در حله نخست تدارک مواد غذایی برای همگان مطرح است و بعد طرق استفاده بهتر از مواد که غذا نیست بیشتر داشته و نیاز مندی جسمی را مرفوع سازد .

برای استفاده بهتر از غذا به منظور تامین صحت بهتر ، موسسه صحتی جهان روز صحت جهانی را امسال (غذای بهتر برای صحت بهتر) عنوان کرده است تا در زمینه از طرف تمام ممالک عضو این موسسه اقداماتی صورت بگیرد و برای تنویر اذهان عامه تبلیغاتی انجام پذیرد .

از قرار معلوم وزارت صحتی در چوکات افغان رو غیا پروگرام در مورد طرق اصولی تغذیه از طریق خدمات صحتی اساسی پلانهای روی دست دارد که به منصفه تطبیق گذاشته خواهد شد . تطبیق و عملی شدن این پروگرام بخصوص در روستاها و دهات کشور تا اندازه مفید و ثمر بخش بوده میتواند . زیرا تبلیغ در جهت از یاد بخشندن زرع موادیکه غذایت بیشتر دارند نتیجه مطلوب ببار میارود .

برای تبلیغ و گسترش این موضوع تنها اقدامات وزارت صحتی کافی نیست بلکه مراجع دیگر یکه مناسب نزدیک با مساله غذا و زراعت دارند و بهمین ترتیب همکاری تمام مردم با ارتباط به رهنمای وزارت صحتی شایان اهمیت بسیار خواهد بود .

اسلام و زندگی

ممیزات مساوات اسلامی

مرتکب این عمل گردد دسمنش راقطع خواهیم کرد).

دو- یکی از یهودیان را با (علی ابن ابی طالب) خلیفه چارم اسلام، معامله پیش آمد و یهودی از موضوع بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد و هنگام حضور ایشان، خلیفه آن یهودی را به اسمش خطاب کرد ولی علی ابن ابی طالب را با لقبش (ابوالحسن) مخاطب قرار داد و چون لقب نسبت به اسم محض، محترمانه تر بود، بنابر آن حضرت علی ابن ابی طالب با آنکه خودش طرف دعوای آن یهودی واقع بود این طرز خطاب و پیش آمد خلیفه اسلام را یکنوع عمل منافی با تطبیق عدالت و مساوات کامل دانست و با وصف آنکه این امتیاز خلیفه بصورت قصدی و عمدی هم نبود آن را بروی خلیفه کشید و وانمود کرد که باسیتی هر دو طرف دعوا را یا به اسم شان و یا به لقب شان مخاطب قرار میداد.

سه- شخصی بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد که (ابو موسی اشعری) قاضی وقت، در اجرای جزای شرابخواری بروی، از حد و چوکات لازم تجاوز کرده، طوریکه علاوه بر آن موی سرش را نیز تراشیده و رویش را هم سیاه ساخته است.

حضرت خلیفه این طرز اجراءات را دور از انصاف دانسته، به (ابو موسی اشعری) بدینگونه تهدیدی نوشت اگر این نوع عمل دوباره از تو سرزند، روی خودت را نیز مانند روی ایشان سیاه خواهیم ساخت و در محضر مردم تو را قرار خواهیم داد (...)

چار- یکی از افراد قبطی مصر نزد حضرت عمر فاروق شکایت کرد که پسر (عمر ابن العاص) حکمدار مصر بقیه در صفحه ۵۶

و مقررات خدایی و قانون بشری و در زمینه تطبیق صل عدالت و ساطت مینمایی؟)

سپس جامع ترین و اساسی ترین خطاب خویش را در محضر مردم چنین ایراد فرمود:

(... مردمان پیش از شما هلاک شدند و به بدبختی گرویدند، بخاطر اینکه وقتی در میان ایشان شخص از طبقه اشراف، مرتکب عمل سرقه میشد، او را رها میکردند و قانون از مواخذه وی چشم می پوشید و چون فرد ضعیف و منسوب به طبقه پائین! اجتماع باین عمل دست میزد حکم قانون بتمام ارزش هایش بروی تطبیق و جاری میگردید... سوگند بخدا که اگر (فاطمه) دختر محمد (ص) بنی مخزوم بود و بنی مخزوم از قبایل اشراف بشمار می آمد، تطبیق این حکم بروی نزد ایشان خرد کننده و ننگ آور بود، شخصی را بنام (اسامه بن زید) که فکر میشد نظر به محبتی که پیامبر اسلام با او دارد، حرف هایش را بپذیرد، نزد پیامبر سلام (ص) فرستادند تا در موضوع و ساطت نوده از اجرای این حکم بر فاطمه مخزومی صرف نظر شود.

حضرت محمد (ص) از شنیدن حرف های وی نهایت بر آشفت و این شقاوت خواهی (اسامه) دوستش را باخشم و غضب، بدینگونه پاسخ داد:

(اسامه! تو در مورد اجرای حدود

ثانی- مساوات بین تمام زنان در نسبت شان چه قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج، بیک اصل بشری خانوادگی، از حقوق مسلم هر فرد از افراد زنان بشمار می آید، زیرا از نگاه اسلام، پیوند ازدواج ارتباط و اتصال زن را از پدرش قطع نمینماید و بلکه نسبت او را همانطور با پدرش حفظ میکند.

ثالثا- مساوات در میان زنان درین قسمت که هر فرد از افراد زنان بدون استثنا مالک و متصرف مال و دارایی خود بوده در تصرف و استفاده از آن کمال اختیار و آزادی مطلق دارد.

این نکته در خود توجه و یادآوری است که در ماه ۲۱۷ قانون مدنی فرانسه این حق ثابت زنان سلب ساخته شده و چنان تصریح بعمل آمده که زن شوهر دار ولو که هنگام عقد ازدواج ملکیت های زن و شوهر از هم تفکیک و جدا ساخته شده و دارایی هر یک را متعلق بخودش هم نموده باشند، باز هم برای زن حق نمیدهد که طبق دلخواه و مطابق میل و اراده خودش در دارایی و ملکیت خویش، تصرف نماید، بلکه بر عکس برای شوهر حق میدهد که زن را اجازه ندهد بدون از اجازه و رضایت وی مال خود را مورد تصرف قرار بدهد.

اکنون نمونه هایی چند از تطبیق اصل عدالت و مساوات کامل اسلامی که در قوانین وضعی جهان ما، بدون مبالغه، قانونی با داشتن این ممیزه های خاص و حیاتی و انسانی سراغ نمیشود، به منظور روشنی بیشتر موضوع گذارش میدهیم.

یک: خانمی منما به (فاطمه) از قبیله بنی مخزوم، مرتکب عمل سرقه گردید در نتیجه، حکم بران شد که دست وی را قطع کنند و از آنجا اینکه این زن منسوب به قبیله

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت سلمان

بخوانید. چون سلمان عمل رسول خدا (ص) را دید که هدیه را همه مشترک تناول کردند با خود گفت کسیکه ازال و اهل خود گذشته و ترک وطن نموده اهلیت نبوت را دارد همین شخص است مجلس رسول خدا را ترک گفت و فکر میکرد و آرزوی پیوستن را بانه داشت اما او بنده بنده بود نمیتوانست بدون اجازه آن جایی برود، در خوف آن بود که اگر با او شتو با او راه سختی و بد معاملگی پیش آمد خواهد کرد. بعد او چندین بار نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض سلام کرد و بعد پیغمبر خدا گفت: من دیدم که شما زکات و صدقات را به تنها پی نمیخوردید این هدیه را بپذیرید پیغمبر خدا با یا رانش تعجبی سلمان را خوردند و در حقش دعای خیر کردند.

قلب سلمان از شادی و سرور مملو شد و شوق امتحان دوم نیز نتیجه کامیابی گرفت و با درو بیعت با دارا داد: بارسوم نیز نزد رسول علیه السلام درحالی که پیغمبر خدا با یا رانش در جنازه ای بودند آمد. سلمان در عقب رسول خدا ایستاد و موقع مرگ و مهر نبوت را که با او گفته بودند توانست مشاهده کند چون رسول خدا در صفحه ۵۶

حضرت رسول خدا (ص) در مدینه خیز و برکت را با خود آورد، کینه و عداوت دیرینه قبایل اوس خزاج به صلح و برادری تبدیل شده و میگفتند که سلمان در یکی از کوچه های مدینه بغداد مت با دارش مصروف بود ناگهان شوری در مدینه نسبت قدوم رسول خدا و یارانش با لاشد و انصار اوس، خسزاج پیروز و انصار می آمدند و او را دراز کردند و روزی سلمان بالای شاخ خرما معلق و ف جین خرما بود و یارانش درسا به آن قرار داشت پسر کاکی آن آمد و گفت: امروز از کوچه می گذشتیم که مردم اوس و خزاج به اطراف مری که از مکه آمده جمع بودند و میگفتند که او پیغمبر است چون سلمان این خبر را شنید از درخت فرود آمد و در چیزی که شنیده بود با وجود فشار یارانش در اندیشه گشت صبح ما هان با تعجب اندکی در جایگاه رسول خدا (ص) با یارانش سکونت داشتند خود را رسانید، حینیکه داخل شد سر احترام خم نمود و گفت من غایبانه شما ارادت دارم، اوصاف و خصایل شما منقلب تا آنرا قبلا شنیده ام، این نطفه ناچیزم را که بجرشما کسیرا مناسب میدانم تقدیم تان میکنم بعد آنرا میان دو دست رسول خدا (ص) نهاد و رسول علیه السلام دست خود را دراز کرد و به اصحاب فرمود که

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بکجا خواهد کشید؟

دو گولیت در برابر یک چپ



فرانسوا از میتران



ژسکار دو ستینگ



شابان دالماس

دهدوی از موضوع شمول مجدد فرانسه در پیمان ناتو تذکری نداد و بلکه گفته است چنین فکری نزدش موجود نیست.

عقیده ارباب نظر این است که دا لهما نخستین گولیت می باشد که گاردین شلن وی مورد نظر اتحادیه جمهوریست دموکراتیک گولیت ها واقع شده است اما آوازه ای که فکر میشود شاید به دا لهما ضرر برساند این است که وی تکیس عایدات خود را پرداخته است ولی اینکه این موضوع تا چه حد تأثیر سوء خواهد کرد معلوم شده نمیتواند.

ژسکار دو ستینگ و زیر ما لیه فرانسه وارد مرحله ای شد که خود را به حیث گاندید گولیت ریاست جمهوری معرفی نماید گفت این کار را بغا طری میکند که میخواهد فرانسه را به سیله یک اکثریت بزرگشودن اداره کند.

دستنگ که ۴۸ سال دارد و عیسوی حزب جمهوری خواهان آزاد را به پیرو دارد.

آراء عامه ای که در حوالی ۸ مه اپریل نشر یافت و آراء ای که نتیجه آن بعدا نشر گردید به وضاحت نشان داد که

دامو همو عدو د هاست که از ادی های بیشتر مدنی را در فرانسه تا مین میکند و حتی گفته است که هرگاه چپ هابری میتران برنده انتخابات فعلی شود در آن صورت منشور یادآور باره آزادی ها امضاء نموده در قانون اساسی آن کشور علاوه میکند. میتران گفته است آزادیها ای که بواسطه قوه اجراییه سو استعفا ل شده مجدداً تا مین می نماید. ناظرین ابراز عقیده می نمایند که میتران در صورت احراز کرسی ریاست جمهوری بی سار اروپای شرقی دینان را حفظ نموده و کشور های اروپای غربی و آمریکا هم رابطه خویش را حفظ خواهد کرد.

میتران گولیت ها را به از هم پاشیدن اتحاد اروپا متهم ساخته و علاوه کرده که این عمل آنها باعث آن شد است که اروپای غربی در مقابل فشار آمریکا تسلیم شود.

از جانب دیگر از طرف گولیت ها شایان دالما سابق صدر اعظم فرانسه و ژسکار دو ستینگ وزیر مالیه آنکشورد در مقابل عهد یگر و در برابر گاندید چپ ها مبارزات شانرا ادامه میدهند. مطابق آراء عامه ای که روز ۲۸ حمل در پاریس انتشار یافت و آراء ژسکار دو ستینگ فیصدی بیشتر آراء را نسبت به

مرگ ناگهانی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه بر روز سه شنبه دوم اپریل مخالفان و دوستان او را در یک حالت مشکلی برای انتخاب جاه نشین وی قرار داده است پومپیدو در جون ۱۹۶۹ به تعقیب جنرال دو گول فقید برای یک دوره هفت ساله مطابق قانون فرانسه به ریاست جمهوری انتخاب گردید. طوری که ملاحظه میشود پومپیدو قبل از آنکه یک دوره تقنینی را تکمیل کند مرگ گریبان گیرش شد.

تحلیل کنندگان اوضاع سیاسی فرانسه معتقد اند که پومپیدو یک هفته قبل از آنکه از جهان چشم پیرود شد باین مشکل مواجه بود که چه کسی و کدام شخص را به حیث جاه نشین خود انتخاب نماید چه وی به مریضی مبتلا بود و اکثر از اجر ای امور کناره بود. و غالباً چنین فکر میشد که دولابستان اسمال از وظیفه اش کناره گیری نماید.

علت اینکه وی نمیتوانست شخصی را برای احراز کرسی ریاست جمهوری پیدا کند این بود که او نمیخواست است اصلاً کسی را باین عهده بگمارد چه بقدر یک متبع مطلع پاریس (شخصی که بتواند دارای تمام معیار ها و ارزشهای باشد که پومپیدو و میخواست پیدا کرده نتوانست) هدف نموده این است که چنین یک شخص باید از حیثیه داخلی بر خود دار باشد و بتواند پرستیژ و حیثیت فرانسه را در خارج از آنکشورد حفظ کند.

بنابر تحلیل متد گره با رتزیو میبند فرانسه در یک خلا واقع شد خلا بیگانه ریاست با انتخاب یک رئیس جمهور مورد قبول مردم آنکشورد برسد.

طوری که ملاحظه میشود بعد از گذشت قریب سه هفته با آنکه چندین شخصیت فرانسه برای احراز کرسی ریاست جمهوری آنکشورد خواستند خود را بیاز نمایند اما در نهایت امر با وجود عده دیگر فقط سه تن از شخصیت های آنکشورد در میدان مبارزه انتخابی رقابت میکنند.

میتران ان کا ندید احزاب چپ. یکی ازین اشخاص فرانسوا از میتران رهبر حزب سو سیالیست فرانسه می باشد که از حمایت و اعتماد کامل احزاب چپ آنکشورد به شمول حزب کمونیست بر خوردار است اصلاً رای دهندگان حزب کمونیست را از هر چرخ نفر یک نفر در آنکشورد تشکیل میدهد.

میتران که ۵۷ سال دارد در برابر رئیس جمهور فقید فرانسه جنرال دو گول در سال ۱۹۶۵ شکست خورد.

ولی نتیجه آراء عامه ای که بر روز ۲۸ حمل نشر شده فیصدی آراء میتران را اکنون ۴۱ فیصد نشان میدهد که این خود آراء اکثریت نیست اما نسبت به گاندید های دیگر سبقت دارد از جایی هم میترا نشمار مبارزه خود را ایجاد (جا معادلتر) قرار

بررسی مسایل روز

دستنگ هم طر فقیول و اعتماد عده زیادی از گولیت ها واقع شده است اما آراء مذکور شهرت وی را به تناسب دالما کمتر نشان داد با آنهم دستنگ یک سلسله امتیازات خاص دارد چنانچه در داخل کشورش معروف و مشهور است. هنگام مبارزات ریاست جمهوری حرکات موثرانه و منظمی در تلویزیون از خود نشان داد که اینکار از نظر انتظار مدهندگان مبارزات انتخاباتی خیلی ها با ارزش و مفید تلقی میشود و هم چنان به تناسبی که دالما بصورت عقید محکوم حلقه های گولیتی است و نیست.

جز یک فعلی بخت یک امر منفی در فبال دستنگ قرار دارد عبارت است از انفلایسیون زیاد در فرانسه و امکان بوجود آمدن بی کاری زیاد چه عقیده بر این است که وی بحث و وزیر ما لیه

دالما بدست آورده است چنانچه آراء دستنگ ۲۷ فیصد و از دالما ۲۵ فیصد شمار شده است. آراء مذکور به تناسب روزهای قبلی تا زمانی دارد چنانچه دالما سبقت داشت. بقرا آراء عامه ای که از طرف روز نامه لوفگار د پتار پنج ۲۷ حمل انتشار یافت شایان دالما را ۳۴ فیصد و ژسکار دو ستینگ را بیست و هشت فیصد نشان داده است و همین روز نامه فرانسه از میتران را دارای بهترین شانس داده و آراء او را ۳۸ و انمود کسر ده است.

شابان دالماس. ناظرین سیاسی باین عقیده اند که نخستین شانس گولیت ها زاک شابان دالما میباشد وی برو عفت اپریل چهارم کامل کمیته مرکزی گولیت ها را با ۲۱۶ نماینده و سنا تور حاصل کرد.

دالما که ۵۹ سال دارد گفته است که اگر کرسی ریاست جمهوری را بدست آورد سیاستی را که دو گول و پومپیدو پیش می بردند دنبال میکند. و این کار را بغا طر مقابل با قدرتهای بزرگ جهان انجام می

جلو این امور را با یست میگردانند
انتخابات در دو مرحله :
بقیه در صفحه ۴۸

هنریشانه محلی

گفت و شنودی با پدر و پسر هنرمند .

طبیعت زیبای بدخشان و اندوه مرگ
پدر و مادر مرا شاعر ساخته اند

شعر و موسیقی دو انگیزه است که مرا بسوی

هنر میکشاند



فیض محمد فیضی با پسرش نیاز محمد فیضی

— بلی، من پهلوانی هم میکنم، اکنون در حدود چهل شاگرد تحت تربیه دارم و در پسا از روز های رسمی در مجالس پهلوانی و شعر خوانی اشتراک میکنم. فیضی، انگیزه آمدن اخیرش را به کابل اینطور بیان میکند:

بقیه در صفحه ۵۷



نیاز محمد فیضی

صفحه ۷

تمام آلات موسیقی محلی از جمله دوتار، غیچک، تال، سن تور، زیر بغلی دایره، استادام و شاگرد تربیه میکنم در این اواخر در مسابقات ذهنی را دیو نیز با تسرم هنرنمایی کردم.

— پسر شما نیز هنرمند است؟

— بلی، تسرم آواز میخواند و به آلات موسیقی بکلی دسترس دارد و تا بحال تسرم شش آهنگ در رادیو ثبت کرده است.

— شما و پسر تان به خواندن و نوشتن آشنائی دارید؟

— خودم تا صنف ششم مکتب درس خواندم و اکنون دیوان و آثار نویسندگان و شعرای گذشته را مطالعه میکنم، تسرم متعلم صنف پنجم مکتب است.

— از فیضی که با دستمال دور کمرش را بسته کرده بود میپرسم شما که بسیار تنومند و قوی معلوم میشوید فکر میکنم پهلوان هم هستید؟

بکابل آمدید و با رادیو و مجلات آشنائی حاصل کردید؟
میکوید: در سال ۱۳۵۰ بنا بر دعوت ریاست ثقافت و هنر درجمله شاعران محلی، من نیز بکابل آمدم و مدتی مهمان ثقافت و هنر بودیم. در کابل ننداری و رادیو افغانستان به یک سلسله نمایشات پرداختیم. نذر شاعری استاد و مشوق شما که بود تا بحال چقدر شعرا سروده اید.

میکوید: استادام در شعر کسی نبوده و از کسی تقلید هم نمیکنم، فقط طبیعت زیبای بدخشان و مرگ پدر و مادر در آوانی که بسیار خورد بودم مرا شاعر ساخته است. تا اکنون شش هزار بیت در موضوعات مختلف و به اشکال متنوع شعری از قبیل، مثنوی، قصیده، رباعی و دو بیتی سروده ام از شاعران دیگر به اشعار عشق و غیائی جرمی علاقه زیاد دارم.

— شما آواز خوان و موسیقی نواز هم هستید؟

بلی، آواز میخوانم با رادیو افغانستان همکاری دارم، تا اکنون بیست آهنگ و نغمه — آرشیف را دیو ثبت کرده ام من به

فیض محمد «فیضی» و پسر خورده سالش نیاز محمد «فیضی» دو هنرمند محلی و لسوالی جرم ولایت بدخشان باز هم بکابل آمده اند تا آواز و اشعار خود را به رادیو و مجلات به نشر برسانند.

فیض محمد که قبلاً «منگل» تخلص میکرد، مرد تنومند و قوی هیکل است و ۳۶ سال عمر دارد، شاعر، موسیقی نواز و پهلوان میباشد.

از فیض محمد میپرسم شما که از کابل بسیار دور هستید چطور



فیض

شماره ۴

قالینچه های افغانی

زیب منزل توییکی ماتنگ مشهور دنیا

این زیبا روی شهر لندن را بناز
تو توییکی لقب کرده اند والی نام اصلی
او لسللی هور نبی میباشد.
مبصرین هنری میگویند او که اکنون
مانند گل در جهان سینما شکفته
است عنقریب ملکه آرزوهای عالم
فلم خواهد شد در عکس روی جلو
می بینیم که قالینچه های افغانی از
بهترین ترئینات منزل او میباشد.
حالا خبر بزرگ اینست که توییکی
پسین ر شد یعنی به عمر
۲۳ سالگی رسید.
است و بعد از چند سال گوشه گیری
از دنیای مد و مادل در عالم سینما
با کفاشته است وی قبلا از گوشه
گیری از جهان مد مشهور ترین مادل
دنیا بود تو پکی هنوز هم برای پنج
فت و هفت انج قدو نوا دو بوند
وزن میباشد.

او به عمر هفده سالگی فی ساعت
هزار دالر حق الزحمه داشت و در دو
روز در مقابل کامره عکاسان لندن
به حیث پر آواز ترین مادل دنیا پا



توییکی

دیگر جدا نشده اند توییکی از طرف
شب به منزلی میرود که خودش
از پول خود برای والدین خود در
نزدیکی شهر لندن خریده است.

تو ییکی وجستن سر مایه خود را در
دستگاه های مختلف بکار انداخته
اند که همیشه هر دودر آنها مشغول
کار و زحمتند از جمله این دستگاه
ما تجارت جراب مشهور ترین

آرایشگاه لندن، و کان عکاسی یک
مغازه بافندگی و یک بافندگی و
ایند کان را میتوان نام برد. هر دو
دوست مساوات و برابری را جدا
مراعات میکنند و مقام تجارت شان
بین هر دو مساویانه تقسیم میگردد.

تو ییکی میگوید: (اگر گاهی بین ما
اختلافات نظر رخ بدهد من همیشه
اختیار را بدست جستن میگذازم،
زیرا عموما حقیقت بطرف اوست.

علاوتا بحث بالای تجارت سر مرا
کرد ملاقات کرد در شش سال آنها
جز برای چند روز دیگر قطعاً هم

آرایشگاه که برادرش در آن کار می
کرد ملاقات کرد در شش سال آنها
جز برای چند روز دیگر قطعاً هم

نزد به هزار دالر نیز یافت کرده است
بعد از آنکه سه سال وظیفه مادل
را انجام داد به عمر نوزده سالگی
ازین عالم خسته و دلتنک شد و زود
از وظیفه اش کنار رفت و اینک
امروز یکبار دیگر در آسمان سینما
می درخشد مخصوصا حالا که او
دانس و آواز خوانی را خوب آموخته
است یا بنده زیبایی همکار او جوان
سی و سه ساله ایست که (جستن دو
ویل توف) نام دانا و رفیق بسیار
قدیمی زندگی حقیقی او میباشند. در
جمله وظایف گوناگونیکه این جوان
در زندگی مشغول بوده است عکاسی
انتیک و زیور فروشی نیز میباشد.

جستن تو ییکی را بار اول اینرک



ما خوش داریم بیشتر با هم دوست باشیم.



در کورس دانس آنقدر بالای پنجه های پای خود میرقصید تا بالاخره پاهای او سستی میکند و سرش گیج میشود

جستن سزایش را میدهد شبی در های بسیار جوانی را که ما می یک دعوت مرد نشسته به مینسی ژوب شنا سیم به ناکامی اینجا میده است توپکی اشاره کرده گفت: برو خانه خودرا پت کن! جستن مرد نشه را بیک مشت نقش زمین کرد. مگر

سوال مهم درین دو سستی بر آوازه اینست که آیا گاهی ایندو با هم ازدواج خواهند کرد یا خیر؟ ممکن

است اعانه به این زوای ها، تو یکی میگوید: «ما به ازدواج های بسیار جوان موافقه نداریم زیرا تمام ازدواج دارم دارای اطفال باشم.»

کس مانند تو یکی برای بهبودی آواز خوانی زحمت و تکلیف شاقه را بخود قبول نکرده است) در کورس دانس نیز آنقدر بالای پنجه های پای خود می رقصید تا بالاخره پاهای او سستی میکند و سرش گیج میشود. با هم از قسمت دانش خود تو یکی اعتراف میکند که او خیلی نا موزون است.

مگر به همه حال وی یک زیبا روی زحمتکش و زود آموز است. جستن یک جوان بسیار احساس، لطیفه سرا و دارای کرکتر عالی میباشد. هر دو با همدیگر فوق العاده خوش هستند تو یکی میگوید:

(هرگاه خواسته باشم جستن از

کنار من مایه تسلی من است و اگر گاهی کسی باعث آزار من شود

یکی از خاطره های تحقیرآمیز تو یکی اینست که شبی در یک میز با مارگرش شاهدهخت انگلستان صرف



معلم آوازخوانی او میگوید هیچکس مانند تو یکی برای بهبودی آواز خوانی زحمت و تکلیف شاقه را بخود قبول نکرده است

غذا میکرد که شوهرش عذرت لارد سنبودان بر خاسته از تو یکی عکسی برداشت. شادخت چنان متأثر شد که تاخیر غذا با تو یکی باهن حرف نزد. تنها در ختم گفت: (بیخشید نام شما را نمیدانم). تو یکی با لهجه شیرینی جواب داد: (اسم من لسللی هور نبی است مگر همه مرا بنام تو یکی می شنا سندی مارگرت گفت: (چقدر جای تاسف است.)

تو یکی در اوقات تفریح و خوشی وقت خودرا به دیدن فلمهای قدیمی شنیدن ریکارد ها بافتن جا کت های بی آستین برای جستن سپری میکند. معلم آواز او میگوید: (هیچ



نمونه های مختلف از قالیان افغانی



آماټور فلمونه

بريالي کېږئ!

مترجم : سخي انتظار

نشي کولی چي نوي فکر وکړي د نوي او تازه پديدو څخه کارواخلي خو چي د علاقمندانو قناعت حاصل کاندې .

تحول او نو بوالی په هر څه کې ضروري دی مخصوصا په هنر کې رنگيني او تزکي د لومړيتوب حق لري او همدغه شي دي چي هنر ته له پسي ښکلي رنگ ورکوي. خلکو ته يې گټي رسپړي او پدي ډول خپل اساسي وظيفه يې خلکو ته د خدمت څخه عبارت دي په ښه ډول اجرا کوي .

نن سبا چي ځوان نسل د نړي په مختلفو سيمو کې د خپلو فعاليتونو نتيجي د ژوندانه په مختلفو سوا حو کې ويني او د ځوانو مفکورو په پيروي د پخوانو تجربو ، مرستو او همکاريو په رڼه کې واقعا ډير برياليتوبونه يې گټلي دي .

دلته د مثال په توگه د دوولنگرو او خوازه يارانو د گډې همکاري يوه ښه نمونه يادولی شو دغه دوه ملگري چي په عين حال کې يو ډبل سره ښه مينه او محبت لري د همدې مينې تاثير د کار په پرمختگ او د آرزو گانو د تر سره کولو په هکله هم په زړه پوري برخه اخستې دي .

مايسپلز او ورته اينکي په گډه سره د يو ريږي شوي کتاب د فلم په تيارولو کې برخه اخستې او د نورو ملگرو ځوانانو او پيغلو په مرسته د متن په مطابق لازمي خبري يې پيدا کړي دي .

د تخنيکي پخوانو نه نيولې هان تر ډاکټري ، ريږي ، او نورو چارو کې هم د متخصصو وگړو څخه يې استمداد ندي غوښتني .

پدي توگه يې ثابت کړي چي د اماټورو لوبغاړو ، اکتورانو ، او ممثلانو لپاره اماټور ډاير کټران هم په کار دي .

دلويډيز آلمان د شوابينگ ډينار مولتي نومي ډاټ کې نا خايه او په غير مترقبه ډول زوږ شو چي هلته يو فلم د رږي او پرو ډيوسن په حال کې دی ، ځوانه رژيسوره ميسپلز په دې اسی حال کې چي دلهر د رڼا په مقا بل کې لويي رنگه عينکي (سترگي) يې په سترگو کې وي ، لنډ او گل داره کميس يې اغوښتي و ، په بېره مگر په ډير شوق سره يې د فلم د څرنگوالي په باره کې

ليري لاري خوري .

خو دوی صرف د خو مياشتو تمرين څخه وروسته پري لاس پوري کوي او بيا طرفه نندار چيان چي مخصوصا د قضاوت محک گڼل کېږي دخپلوانعکاسوتو په څرگندونه او مرسته ددوی ډپاره ډ پر مختگ زمينه مساعد وي .

دلته دي چي اماټور فلمونه هم نړيوالو ته تنويري ، تفريحي ، ذوقي مستند او ډ کمثال مطالب د يو ښه سوغات په حيث وړاندې کوي ، بې له دې چي دوی خو کا له سبق ووايي اختصاصي خبرني وکړي ، غټ او ضخيم کتابونه ولولي ، د استاذانو لکچرونه تعقيب کړي ، تجربوي مراحل تير کاندې او بيا ډرو ورو د فلم په کامره لاس ووهي يا د فلمبر واري تر خراغ لاندې په سټيسماټيک ډول ودرېږي .

دوی فکر کوي چي دغه مراحل سم دي واقعا د استعداد په کشفولو روزلو او کارولو کې گټور دي مگر لدې حقيقت څخه هم بايد انکار ونکړو چي زيات وختونه ټاکلسي چوکاټونه يعني لاري ، محدود شرايط د ابتکار مخه نيسي ، ابتکاري مفکوري منځ ته نه راځي بلکه په مستقيم او غير مستقيم ډول په شعوري او تحت الشعوري حالت د پخوانيو فورمو ليو او قالبې خبرو تر تاثير لاندې راځي او سپري

لکه څکه چي اماټور موسيقي د نوي نړي هنري بڼه نوي کړي ده او د اکثرو خلکو په زړو نو کسي ځای پيدا کړي دي : همدغسې په تياتر کې هم د تازه خپرو مو قف د ډاډ وړ دي او هر څوک دي ته گماري چي ډدوي هنر فعاليتونه او کاميابو حرکاتو ته گوته په غاښ شي يې اختيار يې تحسین کړي ، ابرين ورته ووايي تشويق يې کړي او د دوی هنري کرکتر ته په درنه سترگه و گوري .

نن سبا د سينما په نړي کې چي د نندار چيانو شميري وار په وار زړا تيري د هاليوډ هنري مدرسي څخه ډياندي هم ډير تکړه استعدادونه شته چي ښي مفکوري او موضوع گاني (سن) ته راوباسي او دهغو کارونو مصدر و گرځي چي گورکي نور خلک د دغه کار يادولو او د اسلاسانو زه کړي لپاره کلونه تيروي او زيات زحمتونه گالي ليري



دځوانانو غروپ تخنيکي څاري هم اجراکوي

خلکو ته يې مشوري ور کولی ، ډډي د هدايت او لارښوونې سره سم کارونه په شدت سره مخ پر وړاندې روان و .

ددې کتاب ليکو نکی هم پخپله ميسپلز ده چي (يوه کوچنی پريکړه) نومېږي ، نو ځکه يې له کوم تکليفه يو هيږي چي جملات ، ايکتسو نه ، د آواز او تمثيل توازن څنگه برابري وساتي .

پوهيږي چي دکار په کومه پر څه کې نقص پيدا کېږي او څنگه اصلاح کيدی شي .

اساسي هدف دا دی چي په کوميدی شکل او خنډو نکی وضع



مايټلېز او دهغه همبازی

په مرسته نو هم دپرمختګ پېراو ته ځان ورسوي ، په تيره بيا د ننني ژوند د غوښتنې په اساس دهغه مو ضوعات او اجتماعي پديدې د پردې مخې ته راوړي چې د خلکو له پاره هم گټور وي او هم خونديږي... «اينګي» چې دېرش کلن ځوان دی اساساً د فلسفې په زده کړه بوخت دی او هنري فعاليت يې فرعي دی .

مايسيلز چې د «آرت» په څانګه کې تحصيل کوي هم فلمي فعاليت يې اصلي شغل ندي مګر دواړه په ګډه سره دغسې هنري سوغا تونه ميدان ته راواسي چې اختصا صي وګړي يې اغلبا نشي جوړولي .

جلې ، پيغله ما شا ګو ټکا چې د لومړي ځل دپاره پدې ابتکار لاس پوري کړ په لږه موده کې ديسره مشهوره شوه هان تردې هده پوري چې د پيغلو او خوا نو دلــو استعدادونه په رضا کارانه او مشتاقانه ډول دي کار ته و ګمارل شول او په بسياري ډول دي خواته يې تمايل پيدا شو .

مايسيلز هم دی مو افقيت ته رسيدلي ، په تيره بيا دهغه دوه فلمونه يې چې د کار په آغاز کې تيار کړي منډا «د مينې غو ټي» و سپړيده او د «ليـري څخه معلوميزي» فلمونه يې هم بيا بيا ليتوب په ګو ته کړي ، دی عقیده لري چې د ځوانو استعدادونو

دوی دغه حدود ماتوي په وسيع نظر او پراخ فعاليت سره موضوع د پردې مخې ته راوړي او پدې لاره کې مخ پر وړاندې درومي .

يو بل شې چې د ځوانانو اماتورانو هنري فعاليتونو ته قوت وربښي او ددوی هنري سوغات ډڅنکو له خوا ښه هرکلي کيږي د تازه اونوي څيرو ليدنه ده .

انسان هميشه تجدد غوښتونکی دی ، بد لون ژوند ته رنگيني ورکوي اوښتون او تحول هر څه ته روح بښي ، د همدې اصل په پيروي چې په اما توروفلمونو کې ليدل کيږي ، په خلکو کې محبو بيت پيدا کوي او تود هر کلي يې کيږي . د ، وشن د ښاريه وېشت کلنه

د جنايي مغلقو موضوعاتو طرح وکړي يې لهدی چې نندار چيسان ستړي شي ، په خندا ، او خوشالي سره فلم تعقيبوي ، پدې ډول ډير مشکل موضوعات په آسانه او ساده توګه (سن) تهر او باسي .

پدې فلم کې (اينګي) د چارلي رول اجرا کوي : پدې معنا چې دوه وفاداره ملګري چې يو يې دوينستانو د جوړولو چاري پر مخ بښايي او پدې برخه کې هر وخت ابتکارکوي ډول ډول مواد دوينستانو دسپيالولو د پاره استعمالوي ، د يو بل کيميا يوه ځوان سره دنوي دوا ګانو دپيدا کولو او اختراع لپاره زمينه مساعد وي : يو ملګري داسې جوړ وي او بل ملګري دغه اختراع د امتحان او ازمويني نه وروسته د عمل ميدان ته راوباسي .

مخ کې له دی چې يوه متاع بازار ته د خرڅلاو د پاره وړاندې شي بايد لومړي ښه تجربه شي چې آيا څومره گټوره ده او که د گټې پر ځای زيان رسوي ، همدغه تجربې همدغه علي ځلي او کوبښېونه دی چې په زړه پوري صحنې جوړ وي په تيره بيا په فلم کې د سيکا لوزي ډيري اسرار آميزي پيدوي پــه کوميدې څيرو کې تمثيلېري ، ليدونکي تری خونداو لذت حا صلوی علمی څيړنو ، ژوري فلسفې اړيکي دڅندا په ژبه په ساده مګر مؤجزه توګه بيا نيزي .

داماتور فلمونه دښيګڼو څخه يو هم دا دی چې فلم د يکنواختي څخه وځي په ټاکلي چوکاټو نو کې محدودنه پاتې کيږي ، ګوندي چې همدغه کرښې د موضوع د پاره حدود و ټاکي مګر د هنري فعاليتونو د پاره حدود ټاکل په حقيقت کې دغه آزاده مارغه بند وي او اصلي هدف ته يې نه پرېږدي چې ورسپړي ،



میز مسدود ژوندون

تنظیم و نگارش از مقدسه مخفی و راصع زیر نظر گروه مشو رتی ژوندون
اجتماع ما در مجموع و بصورت يك كل اجتماعي است غير متجانس و
این علم تجانس همگونی های فکری را در طبقات ، اقشار و حتی
افراد تبارز میدهد.

انجمن های تعاونی امور خانواده ها ارزش و قایوی دارند و میتوا ننداز
بسا مسایل روانی و عا طفی حاد جلوی گیری نما یند.

عصیان باید يك نها يت با شده يك آغاز

اگر عصیان تنه راه حل مشکل باشد باید جنگ را بجای صلح و
حالات خصمانه را بجای سازش و توافق قبول کنیم و دوام چنین وصفی
شالوده خانواده ها را از هم میپاشد و معنویت را میکشد.

مايك قانون مترقی خا نوادگی ضرورت داریم قا نونی كه بتوا ند
تعیین گر راهها و سر نشو شت ها گردد و بصورت سر تا سرى تطبيق
آن هم عملی باشد.

اگر عصیان حر به جوانان است پیران هم سلاح اقتصاد را در دست
دارند.

من میترسم انجمن های تعاونی نقش مادر کلانها را بازی نما یند.
من طر فدار عشق های واقعی هستم نه از دواج های مجلد ای و
کامپیو تری.

برای کود کان امروز كه جوانان فردا هستند از همین اكنون شرا یط
زندگی را مهیا كنید و آنها را مال اجتماع بسازید.

معرفی شویم !

۱: پوهاند دكتور كمال سيد استاد پوهنتون كابل .

۲: ښاغلی قاسميار حقو قدان ورئيس تدقيق و مطالعات وزارت
عدليه .

۳: حميرا حميدى فارغ از پوهنځى ادبيات مديره ليسه ملاكى .

۴: ښاغلی غياثی ژور نا لیست اداره روزنه راد یو افغا نستان

۵: محترمه عابده قاضی در محکمه اختصاصی اطفال .

پرسشگر: صحبت امروز در
حقیقت بررسی و ارزیابی است از
گفته ها و نظراتی که به عنوان
خوبترین راه و وسیله برای از میان
برداشتن عوامل تضاد فکری میان
جوانان و نسل سالمند تر از يك
طرف و زنان و شوهر ان جوان از
جانب دیگر ، بما پیشنهاد شده
است .

این نظرات را میتوان در چند
مورد فشرد و خلاصه ساخت .
۱: تدوین يك قانون مترقی ازدواج
و طلاق با در نظر داشت حقوق
مساوی زن و مرد ، فراهم آوردی
امکانات تطبیق آن بصورت سر تا
سری و تعیین سن معین برای
از دواج .

۲: تاسیس انجمن ها و ساز-
مانهای مشورتی برای خانواده ها
در زمینه های اختلافات و به منظور
حل مسالمت آمیز آن .

۳: ریسرج و تحقیق نظرات و
عقاید مردم به مقصد شناخت واقعی
علل و انگیزه های گوناگون تضاد

فکری و اندیشوی و مجادله عینی
برای رفع آن .

مختلط ساختن مکاتب دختران
و پسران از دوره ابتدای تا پایان
تحصیل .

۵: اصلاح شیوه ها و متود
در سی معارف و تدریسی يك مضمون
خاص خانوادگی در لیسه ها .

۶: استفاده معقول و بهتر از تمام
و سایل ارتباط جمعی به پیمانه

گسترده تر و بوجود آوردی تیا تر
های بسیار طنز آمیز به سویه
مردم دهات و روستا های کشور

۷: عصیان جوانان در مقابل
پدران و مادران و استفاده از طرق
قانونی و محاکم برای جلو گیری از
دخالت های تحکم آمیز نسل ساله مند

در زندگی خصوصی جوانان .

اینکه با این مقدمه بحث و گفتگو
را به شما وامیگذاریم تا با نقدی را-

ستین از نظرات ارائه و مطالعه
کمی و کیفی آن ما را به مقصد ما

نزدیک سازید ، هم چنان اگر
پیشنهاد اتی معقولتر و عمل تری

در همین دوره خاص بنظر شما می
رسد آنرا در میان گذارید و از آن

دفاع نمائید .

استاد كمال سيد :

اولین سخنگوی مجلس است ،
استاد بعد از اشاره به عوامل

اساسی تضاد های فکری در جامعه
و علت یابی علمی و بسیار عمیقی

که از مساله مورد بحث مینماید ،
اینطور به نتیجه میرسد که غیر

متجانس بودن جوامع علت اساسی
تضاد ها و اختلافات فکری و

اندیشوی در اجتماعات است .

از راست به چپ قاسم یار مقدسه

مخفی - غیاثی - حمیرا حمیدی و عابده

قاضی در محکمه اختصاصی اطفال



مادر خدمت خانوادها

و بموقع مناسب برور رضاست پدران و مادران را جلب نمایند ، ولی اگر این وسیله نیز موثر واقع نگردد آنگاه مراجع کانونی میتوانند تکلیف جوان را معین سازند .

حمیرا حمیدی :

ایجاد انجمن های مشاوره برای خانواده های مفکوره خوبی است که شاید بخشی از مشکلات را حل نماید اما این انجمن ها را چه کسانی اداره مینمایند ، دایره صلاحیت آنها بچه پیمانه است و اجتماع چطور آنها می پذیرد ، باید دید و بعد قضاوت نمود در مورد عصیان جوانان در مساله از دواج نباید در شرایط کنونی آنها پذیرفت و نباید آنها به عنوان يك وسیله و راه قاطع قبول کرد ، البته موارد استثنای وجود دارد که نمی توان از آن انکار کرد که این لزوم را به وجود می آورد ولی همیشه این طور نیست وقتی جوانی در محیط خانواده و در مساله از دواج و یا هر مورد زندگی خصوصی اش نمیتواند با والدین خود بتوافق برسد ، می تواند با استدلال قوی ، منطق درست و حوصله و به کمک اعضای نزدیک بغامیل و محتر مترین آنها معضله خود را حل نماید ، لجا جت پدران و مادران بیشتر از آنجا ناشی میگردد که جوانان بیشتر از آنکه متکی به عقل و درایت باشند صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی مینمایند

از جانبی عام سا ختن چنین خدمات و تعمیم بخشیدن آن کار سازه ای نیست ، در کشور های دیگر کوشیده اند باتاسیس دفاتر فرعی در کار خانجات ، موسسات و در میان تمام سازمانهای که با کار گروهی اداره میگردد رابطه نزدیک با خانواده ها بر قرار سازند ، در شرایط کنونی بوجود آوردن چنین نظامی برای این انجمن ها میتواند مفید باشد و عملی .

پرسشگر : شما از شرایط کنونی صحبت نمودید و در این شرایط وقتی مخصوصا در مساله از دواج که اساس صحبت ما بوده است تضادی میان جوان پادرس و مادرش بوجود آید فقط دو راه وجود دارد ، سازش و مسالمت یا طغیان و عصیان ، شما ، طرفدار کدام یک می باشید ؟

کمال سید : از نظر من عصیان باید يك نهایت باشد نه يك آغاز نباید از نظر دور داشت که پدران و مادران با قبول مشکلات فراوان اقتصادی فرزندان خود را بزرگت میسازند ، قبول این مشکلات سطح توقعات آنها را بلند میبرد ، آنها انتظار ندارند که از حر مت شان در خانواده کاسته گردد ، جوانان میتوانند با تحریک احساس را فت و عطفوت پدری و مادری و انگیزختادن صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی مینمایند

از سه قرن فاصله دارد و جوان وقتی از محیط خانه خارج میگردد ، در حقیقت یکباره از شرایط سه قرن جدا میگردد و چون مثلا از پوهنتون والپس بخانه پدر گشت میکند این شرایط باو تحمیل می گردد .

اگر منظور این بحث راهیابی ای باشد برای متجانس سا ختن اجتماع و از میان بر داشتن عوامل اساسی و بسیر عمیق تضادفکری برای تربیت بهتر نسل بعدی و ایجاد شرایطی که لازمه این سازندگی باشد که کاری است مشکل ، مستلزم مدت زمانی زیاد و گذشت سالها و شاید هم قرن ها ، ولی اگر سخن از شرایط امروز ، تفکر امروز برابلم و مشکل امروز و چگونگی غلبه بر این مشکل است من طرف دار تاسیس انجمن ها و سازمانهای مشاوره تی امور فامیل هستم ، چنین انجمن های میتوانند ارزش و قایوی داشته باشند و از بروز بسا مسائل روانی و عاطفی حاد جلو گیری نمایند ، مشروط باینکه سا حه فعالیت شان در تمام کشور پس شود و گسترش یابد ، اگر این موسسات وابسته به مصارف باشند باین دلیل که معارف کشور ما معارفی همگانی نیست مفید یتری ندارند و نمیتوانند يك راه حل خوب و منطقی محسوب گردند .

خواننده عزیز ژوندون !

ژوندون خانواده ها ، مصاحبه ها و گفتگوهای گروهی و اختصاصی میزمدور و کوشش و تلاش مادران شناخت و درک واقعی و عینی عوامل تضاد فکری میان جوانان و نسل سالمند تر که از چندمفته است در این صفحات عنوان گردیده است بیش از انتظار ما مورد توجه قرار گرفت و ما را در برابر میلی از نامه ها و تئلفونهای تشویقی شما قرار داد . از این همه علاقه و توجه و از این همه محبت از فرد فروشما یکبار دیگر متشکریم و سپاسگذار .

منظور ما از این سلسله بحث ها و گفتگو ها آنجه که در این صفحات عنوان میگردد یافتن طرق حل مناسب برای رفع کشیدگی های زوکی و فکری اعضای خانواده هاست و نشان دادن راهی بهتر برای بوجود آوردن کانونهای گرمتر با محبت تر و پر صفا تر در محیط فامیل و این شما هستید که با انتقادات ، نظرات و پیشنهادات خود ما را در این راه یاری میکنید . مادر همین مدت کم توانستیم همکاری بی شایه ای از برجسته ترین متخصصان روانشناس ، حقوقدانان و مشاورین اجتماعی را جلب نماییم تا این گروه مشکلات و پرابلم های شما را مورد قضاوت و ارزیابی قرار دهند و شما را در زندگی و ما را در راهی که در پیش گرفته ایم راهنمایی نمایند .

اما خواسته و تمنای ما از شما خانواده های عزیز و خوانندگان ژوندون این است مسائل و مطالبی را در نامه هایتان عنوان نمایند که وجه اجتماعی داشته باشد ، تا کار ما بی ثمر نماند و آنچه که به عنوان درد دل بجا پیبرده میشود در محوی خود درد عمومی می باشد نه خاص يك فرد و یا خانواده ، لطفا بازم برای ما نامه بنویسید و سیاس قلبی ما را بیدرید ، بانسکر فراوان .

او میگوید : اجتماع ما در مجموع و بصورت يك کل اجتماعی است

غیر متجانسی و این عدم تجانس نا همگونی های فکری را در اقشار طبقات و حتی افراد تیزر میدهد ، در چنین شرایطی آنچه که به عنوان «خوب» و یا (بد) قبول میگردد کمتر همگانی است ، عمومیت ندارد بلکه نوعی تلقی است انفرادی و تابع شرایطی مشخص و مجرد .

همین اکنون ما جوانانی داریم که همراه با ایستل افکار رومانیتیک قرون ۱۷ و ۱۸ زندگی میکنند و جوانانی که پیرو مدرنیسم امروز به افراطی ترین شیوه های آن می باشند در محیط خانه غالبا خواست ها ، اندیشه ها و تلقی پدران و مادران با طرز تفکر جوانان بیش



پاسخ‌های کوتاه

بناغلی ف، مراد از کارته نو:

شما نباید بیش از این در آن مساله خاص دخالت نمایید، آن زن و شوهر راست می‌گویند بگذارید خودشان راه و روش خود را در زندگی تعیین کنند، هرچه باشد آنها بهتر از شما شرایط خود را میدانند و می‌فهمند.

بهتر است اگر خواستید آنها را متوجه بسازید فقط به عنوان یک دوست نزدیک برایشان مشوره بدهید، همین و بس، الله یارشان.

محترمه رابعه آزادمنش!

چرا نمی‌خواهید آن روزها و خاطره‌ها را از یاد ببرید، حالا شما یک مادرید و یک زن شوهردار، بهتر است بجای زندگی کسردن در گذشته و فکر کردن به مسایلی که در زندگی کنونی تان نقشی ندارد، به شوهر تان رسیدگی کنید و بکودکان.

شما با محبت خود می‌توانید برای شوهر تان همان کرکتر و شخصیتی را بسازید که دوست دارید.

با انتظار نامه‌های خوشبینانه تر شما، موفق باشید.

اقای - م قدیر از شهرنو کابل:

اشتباه شما این است که از گذشته و اشتباهات گذشته خود اکتباه نگرفته اید. شما با هم در دامی روان هستید که بودید و این به ضرر شماست.

دوست عزیز! چنانچه خواهید غرور تان را با احساس تان رابهای کسی بریزید که دوستتان ندارد و احترامتان نماید مگر تاکنون از این همه رومانیتیک بودن و احساساتی شدن چه حاصلی برده اید؟ شما می‌توانید با تغییر جهت و پیروی از یک اصل مثبت تر همه آنچه را که نداشته‌اید بدست آورید و با گریز از این خوس و این چیره به عشق واقعی، سازنده و امیدبخش دست یابید و آن وقت متوجه خواهید شد که زندگی زیباتر و دوست داشتنی.

باز هم برای مانده بنویسید، با تشکر قبلی و آرزوی خوشبختی شما.

ها می‌توانند با ارشاد و تبلیغ دایمی خانواده‌ها را تنویر نمایند، جوانان را از افراط روی و احساس‌های کاذب و دور از تعقل باز دارند، نسل سالمند را با ایجابات زمان و احساس جوان امروز آشنا سازند و در نتیجه میان تفکر و نسل نو و کهنه و یا جوان و سالمند ارتباط قایم سازند و بخشی از انگیزه‌های اختلاف را از میان بر دراند، این راه درست تر است و سالم تر مشروط به اینکه نشریات با در نظر داشت واقعیت‌های محیط و با گوچه و شناخت سن و شیوه‌های اصلی استدلال پیر و جوان تنظیم گردد، در کمیت خود متوازن با نیازمندی‌ها باشد و در کیفیت متکی به شواهد عینی و اصلی محیط و اجتماع.

محترمه عابده:

من نظرات همه تان را قبول دارم با اضافه یک موضوع دیگر که کمتر در باره آن صحبت گردید و آن تدوین یک قانون مترقی است برای از دواج و طلاق من فکر می‌کنم وقتی قانون تعیین گر راه‌ها و سر نوشت‌ها باشد، وقتی سن ازدواج معین گردد، وقتی حدود ضابطه‌ها و صلاحیت‌های خانوادگی روشن شود و مخصوصاً وقتی زمینه‌های انطباق این قانون در همه کشور و در شهرها و روستاها بیکسان مهیا شود، نوعی راهسازی است لاقلاً برای جوانان آینده، اما در شرایط کنونی باید اصل

این غیر ممکن است پدر و مادری خوش بختی فرزند خود را در موردی تشخیصی دهند و نخواهند آنرا در اختیار او گذارند.

با آن هم عصیان را به آخرین مرحله و آخرین تلاش قبول دارم و نه به عنوان یک شروع و آغاز.

بناغلی غیائی:

به تأیید گفته‌های محترمه حمیرا حمیدی و تحلیل کاملاً علمی استاد کمال سید من هم عقیده دارم که باتوجه به شرایط کنونی محیط، نباید اصل عصیان را پذیرفت اگر چنین روش و شیوه‌ای به عنوان یک اصل قبول شده مورد تقلید واقع شود، معنی اش این است که جنگ را بجای صلح و حالات خصمانه و ستیزه جویانه را به عوض سازش، توافق و تفاهم قبول نموده ایم نباید بجوانان بد آموزی گردد و نباید گذاشت که معنویت خانواده لگد کوب ا میل احساساتی و گاه دور از تعقل گردد فقط باید فکرها را با هم‌آشتی داد و مسالمت، احترام متقابل و ارزش گذاری با احساس‌ها را جایگزین افراط در تعصب و یا فشاری‌های غیر عاقلانه ساخت انجمن‌ها و سازمانهای تعاونی و مشاوره‌ای برای خانواده‌ها مفید است اما برای از میان برداشتن عوامل تضارها کافی نیست، در این زمینه مطالبات رادیکال و تمام وسایل ارتباط جمعی نقشی اساسی دارند، این سازمان



مراهنمای کنید؟

(هیچوقت شوهر نخواهد یافت) (همیشه باردوش پدرش خواهد بود) و غیره غیره بدرقه راهم بود و من هیچ چاره ای نداشتم جز اینکه درسکوت و تنهایی اشک بریزم و گریه نمایم.

بنامگو و میرمن های مشاور!

بخدا من قلب پاك و مهربانی داشتم، انسان هاشمه ازدیدگاه چشم انداز من خوب بودند و مهربان، اما حالا این طور نیستم، احساس میکنم که نفرتی عظیم از زندگی در قلبم جنگ میزند و مثل خوره روحم را می خورد.

همین روزها خواهر کوچکترم نامزد گردید نمیدانید با چه نگاه پیروز مندان و در عین حال فخرآمیزی جانب میگریست و نمیدانید پدر و مادرم چطور ملامتبار و تحقیرآمیز بمن نگاه میکردند.

آخر گناه من چیست که قیافه زیبای ندارم و نمیتوانم افتخار داشتن يك داماد دیگر را برایشان ارزانی دارم چرا آنها در مراوا حساس مرادك نمیکند و نمی فهمند؟

بمن میگویند در اداره ای مصروف کار شوم در کدام اداره و با کدام هیئت نمیتوانم دیگر بخدا تاب تحمل نگاههای ملامتبار را ندارم.

میدانم که این گوشه گیری و انزوا ریا دیوانه ام میکند و میبایستم میدانم که این هر دو حالت بنفع من است و نجات دهنده من از این بن بست و سرگردانی روحی.

مرا به حال خودم بگذارید و برایم مشوره ندهید، فقط این نامه را چاپ کنید و به همه پدران و مادران و دختران و پسران بنویسید که اگر دوست و یا عضو فامیل شان بد قیافه است و نازیبا بانیستند ها و طعنه ها و تمسخر های خود بار آینده او را سنگین تر نسازند، فقط همین از شما متشکرم.

س. ی. افضاء محفوظ

ژوندون!

شما! شما نویسنده عزیز و بار تلقینات خود قرار گرفته اید مگر چه ضرری دارد که یک دفعه با متخصص روانشناس همکاری این صفحات ملاقات کنید، این خواهش ما از شماست لطفاً تیلوونی با ما تماس بگیرد تا مقدمات این ملاقات فراهم گردد متین باشید که قیافه زشت و زیبا اصل سازنده سعادت نیست، حتماً در وجود شما استعداد ها و ظرفیت های وجود دارد که میتواند ضامن خوشبختی شما گردد متشکرم و در انتظار دریافت تیلوون شما.

گروه محترم مشورتی ژوندون! حالا که این نامه را برای شما مینویسم ز مدرجتم انداز آینده ام امیدی قرار دارد که به آن بندیشم و بار سنگین زندگی نفرت آور را تحمل نمایم و نه هم در گذشته ام خاطره و یاد بودی که برایم شادی زودگذری را بارمغان آورد.

اگر هم می بینید برای شما نامه مینویسم بخاطر آن نیست که از شما کمک بخواهم و مشوره بگیرم، چه میدانم نه شما و نه هم هیچ ساز مان دیگری بیک دختر درمانده زشت روی کمک نموده نمیتواند.

هدف من از نوشتن این نامه فقط تذکری است دوستانه به همه پدران و مادران و جوانان تا بدانند که يك نیشخند پشمانی و یا تمسخری آشکار چسان قلبی را اسیر دردی کشنده میسازد و زندگی را بیاد میدهد.

گروه محترم مشورتی ژوندون! من دختری هستم زشت و بد قیافه که به بدبختانه بزرگترین فرزند خانواده ام هم میباشم.

پدر و مادرم من سه دختر دیگر هم دارند که بفاصله های نه چندان زیاد از من کوچکترند و چون از زیبایی طبیعی محروم نمیشاند، خواستگاران دارند و این خواستگاران موجب میگردند که محبت پدر و مادرم بیشتر به آنها معطوف گردد.

من سالیانست که بخاطر داشتن این قیافه لعنتی تحقیر میشوم و بار این تحقیر حالا دیگر برایم گشته شده است و غیر قابل تحمل. پدر و مادرم که فکر میکنند شاید هیچوقت خواستگاری روی بمن نیاورد، شیوه و روشی دارند درست مانند کسانی که بخواهند جنس نامرغوبشان را بخریدار ناشی و ناآگاهی بفروش رسانند.

آنها از من می خواهند که در محافل و مجالس شب نشینی لباس های بدن نمایوشم، خودم را آرایش نمایم و زشتی جبرام را در عجب برده ای از آنرا عکس کریم ها و در ها با پوشانم تا شاید مردی به عنوان طلبکار دروازه خانه شان را بگوید و آنها را از خروج من برهاند و آنگاه که همه این نقشه ها نقش بر آب میگردد، خشمگین و عصبی میگردند، بزم و زمان و ناروا میگویند، بمن نش میزنند و تمسخر میگویند و میگویند: «تو هیچوقت شوهر نخواهی یافت».

در محفل مکتب نشاندادم همینطور دادم، کلمات و حیلان از قبیل «ببخاره بدبخت»

شما کاوشگر طرقي برای از میان بر داشتن عوامل تضاد فکری در جامعه هستید و من میگویم جامعه ای که در آن تضاد و ناهمگونی فکری موجود نباشد آن جامعه بسیار است این تضاد و اختلاف فکری قانون طبیعت است و تکامل باید باشد و هست.

درست است که در اجتماع ما این تضاد در مواردی هست که نباید باشد و یا لااقل کم باشد نبض سخن همین جاست.

شما حربه عصیان را پیشنهاد میکنید، ولی از نظری من در مقابل این سلاح که در دست جوانان است نسل سالمند هم سلاح اقتصاد را در دست دارد، فراموش نکنیم که جوانان ما اغلباً مصارف کمر شکن از دواج را از جیب پدران می خواهند

اتکا ماری جوانان بپدران و احتیاج آنها عاملی که خضوع و احترام فرزند را در مقابل پدر سازندگی میکند.

از جانبی شدت عاطفه و شفقت والدین عاملی است که موجب می گردد آنها هر حرکت، هر گفته و هر نظر شان را به منظور خوش بختی بیشتر فرزندان خود عیار نمایند، نباید تمام تعرفات و دخالت های پدران و مادران را در زندگی جوانان مضر تلقی نمایم و بی اثر از جانب دیگر همانطور ریکه گفتید بخش مهم و بیشتر این اختلافات در مساله از دواج است، چرا، برای اینکه جوانان غالباً زیر تاثیر عقده ها و کمبود های عاطفی و زور رس خود بیش از آنکه

(بقیه در صفحه ۵۷)



چاغوالی او د دهغه سره د انسان مبارزه

ولی خینی خلک چاغ او خینی

ښه نگردي ؟

آيا د چاغوالی سره مبارزه ښه کتنی ده ولی

خینی د چاغوالی او خینی د ښه نگریدو

استعداد لري ؟

څه وکړو چې د خپل بدن د وزن اندول

وساتو او د چاغوالی څخه مخنیوی وکړو ؟



د هر انسان او ساکنې په بدن کې یوه اندازه وار کې اوسېښته شته هم په چاغ او ډېګرو خلکو او هم د منځنۍ ونې په خلکو کې یو ښځه یا نارجه منځنۍ لري یعنې له چاغ وی او نه ډېګر. د بدن وزن یې په سلو کینسینډلس واژگی لري، مګر په یوه چاغ سړي کې دغه نسبت نشته او د چاغ سړي بدن وزن په سلو کې له ۱۰ څخه تر ۵۰ پورې واژگی جوړوي. په اوس اوس وخت کې د چاغوالی دمالی او په بدن کې دواژگی د موجودیت په سلو خوا کې یو لږ غیر واقعي فکرونه په ټولو کې خپاره شوي دي، ښایي ددغسې افکارو خپریدل له هغه وخت څخه وي چې د ډېګریدو د پاره د غذايي رژیم غوره کول رواج شوي دي.

ولی خینی وګړي له کوم ډېګریدو زیاتره پرته پخپل ټول عمر کې په یوه ثابت وزن کې پاتې کېږي او هر ډول غذا چې خوري، زیات وزن نه پیدا کوي ؟ خینی نور چې چاغ دی ددی د پاره چې دغه ایدم ال وزن پخپل بدن کې وساتي، ولی باید ډیر زیات وېاسي، لوړه رژیم او بیا هم بریالی نشي ؟ ولی خینی چاغ وګړي کله چې د ډېګر والی غذايي رژیم غوره کوي، دغه رژیم یوازې تر یوې لنډې مودې پورې اغېزه ناک دی ؟ اوولی ددوی وزن لومړنۍ برخې ته را ګرځي ؟ څه باید وکړو چې له زیاتې اندازې له چاغ نشو ؟ آیا کله چې چاغیږو کولای شو چې په دېشتا سره خپل وزن کم کړو ؟

د غوږو لو پوښتنو ته مثبت ځواب دواژگی رسولو نو د فعالیت په راز کې پروت دی. د واژگی سلول بدن د نورو سلولو په شان دی، ددغو سلو لولو ځای په بدن کې معمولا تر پوستګې لاندې دی، په دی معنی چې د واژگی سلو لولوسره را غوښه شوي او یو پوښ یې جوړ کړېدی چې بدن تر پوستګې لاندې پروت دی، دغه پوښ په ډېګرو خلکو کې نازک او په چاغو خلکو کې ډېس پندېدی. دواژگی دغه پوښ، مېمې او غټې وظیفې لري چې خینی برخې یې دادي : لومړی داچې د نایي په شان د بدن

د راجیسې د چاغوالی او چاغیدو او په بدن کې دواژگی د نقش په پاره کې خپری او ازموینی کړي دي. تر یوې اندازې پورې ددغسې معما حل کولو ته نژدې شوي او ځانله یې سو چونه وېلي دي. د ډاکټر «هیرش» لمانځه ژوند ډیرنډو نکی په مشرۍ یوې دلۍ امریکایي ډاکټرانو پنځلس کاله په دغه پاره کې خپری او ازموینی کړي اوښي کتوري نتیجې یې اخیستي دي. د همدغو پوهانو په عقیده په پوستي غبرګون کې، چاغوالی د تمدن انسان



زورمیکاییزم شته چه په اړه یې مناسب وخت کیږي په ماغزه کېږي دخوراک مرکزونو ته پیغام ورکوي چې غذا را ولېږه او دغه پیغام ددی سبب کیږي چې په ماغزه کېږي نوموړي مرکزونو د هغه چا اشتیا زیاته کړي چې دچغیدو د پاره مسود دق او داشتیا په زیاتیدو سره ایاته غذا خوړله کیږي او دغه غذا سعدي ته واړگسه بدلېږي او دله لاسه وتلی ورکي غلای دکوی او هم ددنگر شوو نوږو سلولو تش خاپوړه پیرته دکوی .

باید په دی هم وپوهېږي هغه مرکزونه چې دخوراک اندازه د خوراک وخت او له غذا څخه دپیدو وخت ټاکي ، ټول داسان په ماغزه کېږي دی ، اوس اوس دغه پوهان غواړي داسی چاره وسنوي چې نو موږی مرکز ونه تر څارنې لاندی رډوی ترڅو له دغی لاری څخه په استفادی سره د خلکو دچاغوالی مخنیوی وشي .

دیوهانو نوموړی ډلی دغی پوښتنی ته دځواب موندلو د پاره ډیر زیار کاللی دی چې انسان ولې او څرنگه چاغیږي؟ کومې په زړه پورې از موینی چې په دغه برخه کېږي په موږکانو باندی شویږي ، مېسې برخې یې دادی :

یو شمیر موږ کانو ته یې له زیریدو

دارینه او ښځی دی چې پخپله خوښه دی ته چمتو کیږي چې تر ازموینی لاندی ویولی شي او په غوښ یې زیانی پسی اخلی .

له هغو ازموینو څخه چې په دغو حیواناتو او راوطلبو انسانانو باندی شویږي ، په زړه پورې حقایق را پر سیره شویږي .

مثلا یوه داچه په چاغو انسانانو او حیواناتو کېږي څارنگی سلول ددنگرو انسانانو او حیواناتو دواړو د سلول په نسبت ډیر ځله زین او غوړدی . بل ټکی دادی چې دواړو د سلول د زیروالی څخه علاوه ، ددغو سلولو شمیر او اندازه هم د چاغو خلکو په بدن کېږي ددنگرو خلکو دسلولو دشمیر په نسبت زیاته ده .

د چاغو خلکو د بدن د نورو سلولو تو شمیر تقریباً پنځه ځله ددنگرو خلکو دسلولونو په نسبت زیات دی . کله چې یو چاغ سړی دغذایی رژیم پیاوړش په وسیله ځان ډنگروي ، دده د بدن سلول د سلول په کمېږي بلکه دغه سلول یوازې لږ څه کونځي پیدا کوي او ډنگریږي ، او له همدغه امله ده چې انسان خپل شو کتلو وزن له لاسه ورکوي .

مگر د غوړو سلولونو دده ډنگروالیسې موقتی ده ، د چاغو خلکو په بدن کېږي



د سالم غاښونو لرل د جسمي او روحي سلامتې نښه ده.

دکوچینوالی له دوری څخه دمسواک استعمالول دغا ښونو په سلامتیا کی مهم رول لري دی چې دکوچینوالی په دوره کېږي یې له اندازی نه زیاته غذا په تیره بیا خواړه او غوړ مواد خوړلی دی . شک نشته چې ماشوم دودی په حال کېږي اړومرو باید له مقوی غذا گانو څخه استفاده وکړي ، دغسی یوما شوم پروتینی مواد ، غوښو ، هکیو ، شیدو ، مېواو میوو ، ویتامینو ، معدنی موادو او لږ څه غوړو ته اړتیا لري . مگر کوم شي چې دغه ماشوم ورته اړتیا نلري او په لویو الی کېږي دده دسرخوږی سبب گرځي ، ډول ډول خواړه شربتونه او غوړه غذا ده ، که غواړي چې په آینه کېږي موماشوم روغ او پیاوړی دی او له چاغو الی او دهغه له مربوطو ناروغیو څخه په امان وي ، د خوړو او غوړو له ورکولو مخه ورته وکړي .

تر اوسه پورې داسی گمان کیده چې دچاغوالی مساله اړ شي ده او چاغی میندی او پلرونه طبعاً د چاغو زامنو خاوندان کیږي . خو د پوهانو څیړنه دغه فرضیه رد کړیده . یو شمیر متخصصین وایی چې که وراثت په چاغوالی کېږي اغیزه ټاک هم وي ، اغیزه یې ډیرم لږه ده نوولی دچاغو میندو او پلرونوماشومان له هماغه کوچینوالی څخه چاغیږي او په لویو الی کېږي د میندو او پلرونو څیره او ونه غوره کوي ؟ پوهان ددغی پوښتنی په شواب کېږي وایی کوم شي چې دچاغو میندو او پلرونو ماشومان له کوچینوالی څخه چاغوی دوراشت عامل نه دی بلکه ددوی د خوراک او ژوندطریقه ده . د چاغو میندو او پلرونو ماشو مان په هغه کور کېږي لوښیږي چې میندی او پلرونه یې له اندازی نه زیاته غذا په تیره بیا خوړه او غوړی خوري . ماشومان هم له هماغه لومړی وخت څخه ددغو غذاگانوپه خوړلو گډون کوي او په تیره بیا زده کوي چې د خپلو میندو او پلرونو شان زیات خوراک وکړي ، په دی ډول له هماغه پاتې په ۴۹ مخکېږي

تفتگوی با واصف باختری

واصف میگوید:

شعر فرخی پیامی برای مردمش نداشت.

شاعر باید رسالتی داشته باشد نه به معنی کلیشه

و قراردادی آن

فرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطمه وارد میکند.

شاعر باید عصیانگر و سنت شکن باشد.

مولانا نیز از وزن قافیه به تنگ آمده بود.

اینکه میگوئیم شعر پیامی داشته باشد مقصد

شاعر دادن نیست.

شاعر باید هر پدیده را از تخیل خود بگذراند

واصف میگوید:

ما به گذشته موضوع کاری نداریم فعلا

در بسیاری از گوشه های دنیا یکمده شعرا به سیاست روی آورده اند که هر کدام دارای نظر و مفکوره خاصی است ولی متأسفانه همان مفکوره بخصوص شا را را رسا در شعر منعکس می سازند و ما اینگونه شعرا را عوض اینکه شاعر بگوئیم شاعر پرداز می نامیم.

ولی در مقابل شعری هم است که نظیر وایدلوزی خاصی هم اگر دارند شعر شاعر را به سطح شعار تزل نمی دهند اینجا فلسفی اعتبار شا را بیان می کنند که به زیبایی و جنبه های هنری شعر شان ارسلا صدمه نمیرسد.

شاعر مسلماً از یک حادثه خارجی انتباه می گیرد و بر قشر دماغ شاعر حادثه اثر می گذارد و احساس او از یک حادثه تنه می شود پس شاعر است که این حادثه را قسمتی بیان کند که ضابطه ها و موازین هنری، متعارف و رهنمایش باشد. شاعر می تواند همین حادثه را با در نظر داشت بنیان های هنری بیان کند که در آن همه محسّنات شعری در نظر گرفته شود و هم او میتواند همان حادثه را درشت و بدون در نظر داشت ضابطه های هنر به نظم کشد که درین صورت ما آنرا شعر نمیگوئیم بلکه شعار می نامیم و نظم بسیار نیست.

خلاصه اینکه: آوردن شعار در شعر از زیبایی آن کاسته و آنرا حتی بی ارزشی میسازد.

شما مسئولیت و تعهد راجه توجیه می کنید

و چگونه شاعری را مسئول و تعهد می خوانید؟

— رسالت و تعهد جوهر شعر است جوهر و اساس هر نوع دیگر هنر اما متأسفانه رسالت و تعهد در نزد بعضی ها به توجیه شده و هستند کسانی که از رسالت و تعهد دم می زنند بدون اینکه به معنی رسالت و تعهد پی برده باشند که اساساً این قسم توجیه کار یکبارگی به رسالت هنر لطمه میزند. مثل اینکه فرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطمه وارد می کند.

وقتی این مسئله مطرح میشود که پای سیاست و مفکوره میان می آید و نویسنده

اش غرضه شود روی این اصل کار شاعر تنها به چسباندن کلمات روی هم و سیاه کردن صفحات کاغذ نیست بلکه دور نمایه شعراست شعر باید یک اندیشه عالی، یک پیام انسانی و طرح یک مسئله انسانی باشد و اگر کسی میگوید شعر پیامی داشته باشد مقصد این نیست که شاعر — شعار بدهد و بگوید

میا زار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و این به نظر من شعری نیست و نمیتوانم آنرا شعر به تمام معنی بگویم بلکه شعار و شعار مطلق که متأسفانه در ادبیات پارسی از اینگونه شعار ها بسیار به چشم می خورد.

در ادبیات شرق و خصوصاً در ادبیات و زبان دری شعر بین مردم دوستانه تر بوده و داشته و دارد و متأسفانه شعری این زبان یکی شرب المثل را به شعر آورده دیگری قیامت یا ما منظوم ساخته و آن یکی دیگر مقوله تفسیر نموده است که به این ترتیب شعر را به ابتذال و بی ارزشی رسانیده اند این دسته شعرا بیشتر از تازگی و بداعت هنری شعر — محتوای شعر را از یاد کرده اند که به اینگونه شعر گوئیم که ملا خند اما سبک بدیع هنری بوده و اصلاً شعر نیست.

و خلاصه اینکه شا هر باید رسالتی داشته باشد رسالت بدان معنی که بنام اینکه ملتزم و متعهد است راه کلیشه سازی و شعار پردازی را پیش گیرد و بر شاعر که رسالت خود را

قسمی بکار ببرد که شعرش تازگی داشته و واقعیتی را بایداعت هنری بیان نموده از هر گونه ابتذال و دنباله روی دور بوده تمام جوانب قضیه را در شعرش با هنر مستعملی سنجیده و بیان کند اینجا است که شعر در سطح باقی نمانده و در رفتن واقعیت رخنه میکند و اگر چنین نیست پس شعر یک اعلان تجارتنی است.

— شما در گفتار بالا به کلمه شاعر اشاره کردید بیجانیست اگر بگوئید که آوردن شعار در شعر چگونه عملی است.

در بیان بزرگ و کلفتش شعری یافت که پیامی برای مردمش داشته باشد و مثل گوشه از زندگی مردم باشد پس شعر او را هیچوقت شعر به تمام معنی گفته نمیتوانیم.

روی این ملحوظ شعر معمولاً از دو نگاه مورد بررسی قرار میگیرد که آنهم شکل و مضمون باشد. شکل و مضمون در شعر بسیار مانند شکل و مضمون در سایر پدیده های اجتماعی تأثیر مستقیم دارد.

شعری جو به شعری به تمام معنی شعری را گفته میتوانیم که در بر گرفته احساسات و عواطف بشری بوده به شکل زیبایی هنری

از وادف باختری می پرسیم: که شعری به تمام معنی، به نظیر شما چگونه شعری است...؟

میگوید:

— شعر به تمام معنی به عقیده من شعری است که یکسو تازگی و بداعت هنری داشته و از جانی دیگر معنای واقعیت بوده، یک پیام انسانی و یک اندیشه فاعالی انسانی را در خود نهفته داشته باشد که البته این گفته در مورد همه یکسان نبوده و از هر دیدگاه به نحوی توجیه می شود، مثلاً فرخی سیستانی با آنکه در شعر و ادبیات تسلط خوبی داشت و شاعری زیبایی هم برده ولی نمیتوان در میان



واصف: قرار از تعهد والتزام به هنر اصیل لطیفه میزند

ویکی از دلایل دیگری انحطاط شعر و ادب در کشور عدم تقادد به معنی علمی و فنی کلمه میباشد که متأسفانه معیار های هنری شعرچنانچه باید سنجیده میشدند اینجاست که شاعر خلاصه و تقاضی خود را که بایست درک میکرد و تفهیم و همچنان مفید بخود باقی مانده و در پی ترمیم خود نبرآمده است. در قسمت جز دیگری پرستی ثان باید بگویم که برای بهبود و شکوفایی هنر اولاً زمینه مساعد اجتماعی و سیاسی ضرور است چه شاعر باید آزاد زندگی کند و آزاد شعر بگوید اگر در برابر شاعر محدودده ها و قهرم ها قرار داده شود حقیقت دست و پای او بسته شده پس چه کاری را میتواند انجام دهد. و دیگر رشد فرهنگ در کشور مسئله آموزش علمی شاعر، نویسنده و نقاد او را رهنموی می کند. اینجاست که شاعر تشابه ذوق و قریحه اکتفا نکرده باید از فرهنگ گذشته و غنی کشور آگاه شده بر زبان مسلط شود و از دامن جهان مفرقی باید نواخته بگیرد تا باشد که شعر و هنر مارا خود را باز کند و درخشان گردد.

باشد. شاعر امروز بایست از چار چوب مفید گذشته برآمده و براندیشه احترام داشته باشد نه پوره کردن (مغایب) فلان وزن همین شاعر امروز باید نواخواه و تجرد پسند باشد نه تقلد و دنباله رو. واضح که نواخواهی و تمایل نو در هر زمانی وجود داشته چنانکه مولانا نیز از وزن قالب به تنگ آمده چنین شکوه می کند:

افیه و مفصله را گوهز سیلاب ببر

پوست بود و خورم غمزه را

رستم ازین قول و غزل ای شه دیوان ازل

مقتعلن، مقتعلن، مقتعلن گشت مرا

اصولاً شما وضع شعر امروز را در کشور چگونه می بینید و چه آینده را به آن پیشبینی می کنید؟

اگر شعر امروز را واقع بینانه ارزیابی کنیم تاکنون زیاد باور نشده اما دور نمای آن شاید خوب باشد و امیدوار کننده. علت رکود شعر امروز در کشور همانا ناپیگیری شعرای ماست که متأسفانه استبداد اهریمنی رژیم گذشته می باشد که حتی شاعر را با یکبار بردن فلان کلمه مواخذه کرده و اینجاست که شعرای ما، شعرا سطحی گرفته و در مورد تحقیق، مطالعه و بررسی کافی نکرده اند.

دارد و آن دو نیم رخ همانا واقعیت و آرمانهای محیط شاعر و احساس جوهر شاعر است که رخ کامل شعر (مجسمه) اش را میسازد. و گاهی هم شاعر درونمایه شعر را از یک پدید بالتر از طبقه خودش می گیرد و از عسرت پرستی یکمده مردم بالاتر از فقر خودش تعریف میکند که در صورت هم یک واقعیت اجتماعی را منعکس نموده است که اصل ذوق و احساس خود شاعر هم در آن دست داشته است.

روی این اساس واقعیت جامعه و ذوق شاعر دوجز تفکیک ناپذیر اند که هیچگاه نمیتوانیم بین این دو دیواری بیندازیم:

به بخشید بنظر واقع گرای دوشهر چه

مقبومی را ارائه می کند...

شاعر باید هم واقع گرا باشد اما نباید حکم آئینه را داشته و هر پدیده را قسمی که است دوباره به همان شکل اش منعکس سازد. پس شاعر اگر پدیده را بدون آمیزش با خیاالش منعکس میسازد باز هم یک شعار پرداز خواهد بود نه شاعر بلکه شاعر هر پدیده را باید از (پرویزن) تخیل شاعرانه اش بگذراند و به او بعد و عناصر شاعرانه به بخشد. یسر شاعر است که دیالکتیک مسائل را میان واقع گرایی و غیر واقع گرایی باید عمیقاً رعایت کند و نه بنام اینکه چیزی را از پرویزن تخیل شاعرانه اش بگذراند راه پیاو برداری و اغراق را پیش گرفته و از زندگی واقعی بدور شود.

شعر را چه تعبیر می کنید؟ آیه شعر را میتوان یک پدیده هنری نوبول کنیم یا خیر؟

به نظر شعر نو آنست که دارای دو عنصر میباشد یکی از نقطه نظر شکل که باید عصیانگر و سنت شکن باشد، البته سنت شکن نه به معنی بی بندوباری و زیر پا گذاشتن تمام موازین و اساسات شعری که متأسفانه در کشور ما و در بعضی کشورهای دیگر یکمده اشخاص به نام شاعر نو پرداز به اثر علم تسلط برگشته زبان دری و بیخبر از معیار ها و موازین اصیل و پذیرفته شده هنر را زیر پای میگذارند که همین قبیل اشخاص شعر امروز را به بیراهه کشیده اند.

در شعر نو باید بر خاش علیه ظلم و بیداد وجود داشته و شعر مبتل رنج ها و شادی های بشری باشد البته نه بصورت کاریکاتوری و قرائدادی. شعرو بایست خواننده را به قلمرو های نوری احساس و اندیشه رهنمونی کند.

در مورد تغییر فرم در شعر امروز چه میگوئید؟

شاعر نو پرداز نباید حتماً تابع اوزان عروضی که از شعرای گذشته بجا مانده است

و شاعر آنرا از یک دریچه خاص نگریسته و آنرا بزم خود توجیه می کند.

متأسفانه یکمده ادیبان که به سیاست روی آورده اند به اساس بی اطلاعی از زبان و فرهنگ گسترده سرزمین خود و بی اطلاع بودن از رونق و اطلاعات زنده جهان تصور میکنند وقتی که مرده بادوزنده یاد بگویند شاعر و نویسنده مسئول و متعبد است.

رو بپرسفته این سوال به پرسش اول ثان یک پیوند درونی دارد و آن بدین معنی که هنر دو عنصر مهم دارد «شکل و مضمون» مضمون شعری معنی بیان یک فکر و یک اندیشه مثلاً فردوسی شهنشاه خرد را و سعدی گلستان اش را به اساس اندیشه های که پیش خود داشته پروریده اند.

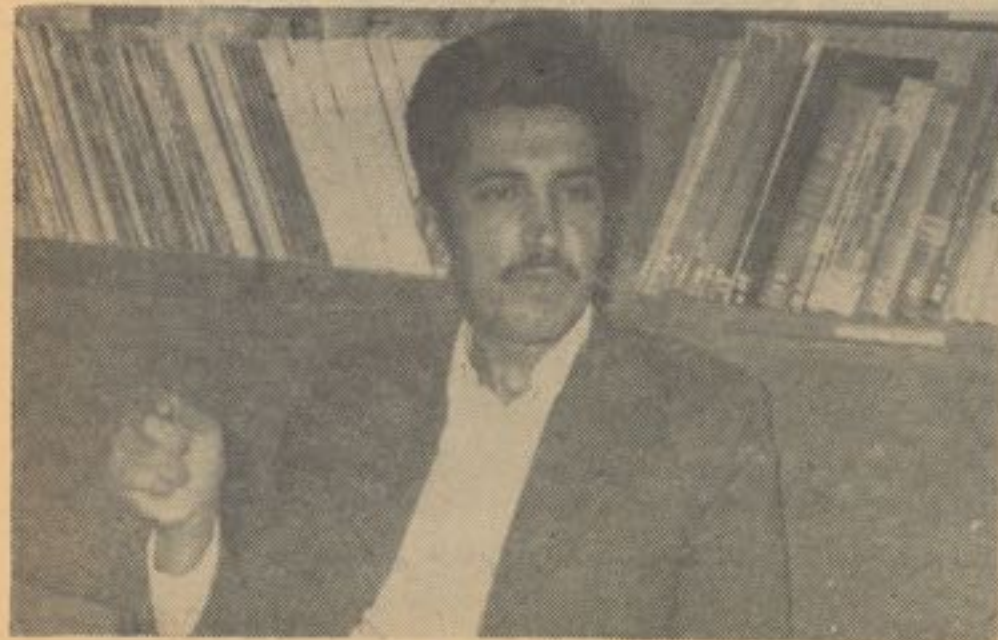
تعهد و التزام اینجا مورد بحث قرار میگیرد: شاعر هر چیزی که میسراید به نفع یک طبقه است و زبان یک طبقه پس شاعری که منافع واقعی جامعه اش را با در نظر داشت موازین هنر درست بیان کند صادقانه رسالت خود را انجام داده و چنین شاعری را میتوانیم شاعر مسئول و متعبد بگویم و باید اضافه کنیم شعری که مافوق منافع طبقات باشد اصلاً وجود ندارد.

به عقیده شما در ساختمان یک شعر تاجه واقعیت جامعه رول دارد و تاجه اندازه احساس و تخیل خود شاعر؟

تأثیر بیشتر در شعر تأثیر اجتماع است. چرا که شاعر ذوق، قریحه و شخصیت شاعرانه اش را از اجتماع کسب می کند و زاده و پرورده محیط خود است البته هر شاعر یک استعداد (عصبی) بخصوص خودش را دارد و هر شاعر استعداد خاص فردی خود را اما تأثیر عمده و بارز همانا تأثیر اجتماع است. تأثیر پدیده ها و واقعیت های جامعه ایست که در آن زیست می کند که این تأثیر حتی در گوشه نشین ترین شاعران هم به واردی بخوبی چشم میخورد.

و حتی مردم گریز ترین شاعران هم یک پدیده اجتماعی را پرورده و آنرا به زبان شعر بیان داشته است بزبانی که جامعه در آن تکلم میکند البته به نحوی خودش که آن شعر را پذیرفته شده و وارد که ناگزیر در آن هم ردیف به واقعیت جامعه احساس خود شاعر هم رولی داشته است اگر مردم آنرا رد کرده در حقیقت احساس شاعر رد شده و واقعیت که رد شدنی نیست.

قسمی که قبلاً گفتم: شاعر آرمانهای یک طبقه را در شعر خود متجلی میسازد که در پهلوی آن میتواند دردهای پنهانی و وسایل خاص خودش را هم در آن مزج کند. درین صورت شاعر مجسمه ساخته که دو نیم رخ



واصف باختری



واصف باختری

پولیس زن در کشور جاپان



بایسکل خوبترین و سیله برای انجام وظیفه

برای ۲۴ آمر پولیس موقع میدهد تا به کارهای خود آزادانه مصروف باشند و در عین حال کار مرا جمعین از طریق تیلفونهای ضروری تحت اجرا قرار گیرد.

آمرین پولیس گاهی با استخدام پولیس زنان از شر مرا جمعین مردان رهایی می یابند و طرف مقابل با شنیدن آواز یک زن پولیس به موضوع خاتمه میدهند.

(از موثریت و کیفیت آواز زنان از طریق تیلفون کسی نمیتوان انکار کند) زنان همچنان در معلوم نمودن جزئیات موضوع مبادرت بخصوص دارند و همین سبب میشود تا آنها بوظایفشان موافق باشند و همکاری خوبی برای رفقای پولیس مرد محسوب گردند.

در اوایل پولیس در مورد استخدام پولیس زن در شعبات امر نظر موافق نداشت زیرا آنها عقیده داشتند که

زنان وجود نداشته و کارها را همه پولیس مرد انجام میدادند آنها برای ارتباط با پولیس مرد باین محلات اعزام شدند آنها در این سه ستیشن یا بحیث راهنمای پیاده روی کار میکنند و یا با مردم در قسمت پیدا کردن راه و گم شدن اشیاء و اموال مساعدت و همکاری میکنند و در روزهای تعطیل بعضاً وظیفه میگیرند تا در باغ و حش اینوا از بی نظمی ها جلوگیری کنند.

زنان همچنان در دستگاه مرکزی پولیس توکیو که شعبه حساس و مهم پولیس است و وظیفه دارند: پازده نفر آنها در دستگاه تیلفون برای دایل کردن نمره ۱۱۰ ضروری کاسومیگا میکی کار میکنند در بعضی روزهای تقریباً ۱۲ ساکت نمره ۱۱۰ ضروری فعال ساخته میشود و یکپوز رویکصد تیلفون طور اوسط دایل میگردد که همه را زنان جواب میدهند این خود

مکاتیب و کود کست آنها را به جاده ها به عهده دارند و باید آنها را از بین جاده ها بدون آسیب و خطر جانی عبور دهند. علاوه بر این (زنان ترافیک) در کوچهستان ها اطفال را با گودی ها به قواعد و مقررات ترافیک آشنا می سازند. همین اکنون هشتصد و پنجاه پولیس زن در رشته ترافیک در سرا سر توکیو بوظیفه مشغول اند و تقریباً بیشتر از نصف آنها را دو شیزگان جوان که سن شان از بیست سال بیشتر نیست تشکیل میدهد.

سه سال است که دختران بحیث پولیس ترافیک در توکیو خدمت میکنند.

در فیروزی سال ۱۹۷۳ دوازده نفر آنها به ستیشن های پولیس در سوکیا یشی شنجو کو و اینو فرستاده شدند در این جا ها قبلاً

جاده های شهر پر نفوس توکیو اینروزها با فعالیت پولیس ترافیک جالب و تماشاگر است آنها بادیستکش های سفید، کلاه های زیبا و دامن های مینی ژوب شان بیشتر از مردان ترافیک جلب توجه میکنند این دختران و زنان و وظیفه دارند تا کنترل کنند. آنها تایر چنین موتور های شهر پیش از وقت لازم غیر قانونی پارک می کنند مرا قبت و کنترل کنند. آنها تایر چنین موتور ها را با جانیکه موتور در آنجا پارک شده با تپا شیر نشانی میکنند اگر موتور بعد از سپری شدن وقت معین بازهم در همانجا غیر قانونی پارک شده باشد بر اساس امر آمر پولیس ترافیک موتور از محل دور ساخته میشود و مالک آنرا با نوشتن یک تکت ترافیکی جریمه میکنند. این خانم علاوتاً رهنمائی اطفال



خبرها مهم بجایی را تعقیب میکنند



دختران هر لحظه باموتر هایشان آماده خدمت اند



دختران پولیس ندرچاپان با آلات مخابره مجهز اند صفحه ۲۱

برای يك مرجع شنیدن آواز زن از دفتر پولیس قناعت خاطر نمیبخشد درحالیكه بعداً عكس آن ثابت شد مثلاً وقتی چنین تیلفون ها میرسد زن پولیس با کلمات ملایم و پرلطف خود آنها در حالات دشوار امیدوار نكه میدارد و درحقیقت ثابت گردید كه آنها در چنین شعبات و ظایف شان را موافقانه انجام میدهند دو اعشاریه هشت فیصد پولیس شهر توکیو را اکتون پولیس زن تشکیل میدهند لیکن در بعضی شهر های كوچك تعداد پولیس زن و مرد مساویست .

پولیس جاپان برای اولین بار در ماه مارچ ۱۹۴۶ (۱۶۷۳) دختر وزن را تحت تربیه گرفت و در همان سال تنها ۶۳ نفر آنرا استخدام نمود ماند.

بقیه در صفحه ۶۱

پولیس جاپان برای اولین بار در ماه مارچ ۱۹۴۶ (۱۶۷۳) دختر وزن را تحت تربیه گرفت و در همان سال تنها ۶۳ نفر آنرا استخدام نمود بقیه را بحیث محرو و یا بحیث ترافیک



دسپلین و نظم را خوب مراعات میکنند

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

یک واقعه عبرت آمیز در تاریخ نجوم

گردد می آیند و قرآن آنها صورت
میگیرد .

در سال ۵۸۲ هجری یک چنین
قضیه ای اتفاق افتاد .

در آن سال عده ای از منجمان
قبل از وقوع قرآن ، وقوع آنرا
حساب و پیش بینی کردند و گفتند
در روز سه شنبه ۲۹ جمادی
الآخره کواکب سبعة در برج میزان
اجتماع می نمایند و چون میزان یک
برج بادی است ، بر اثر قرآن
سیارات مزبور ، چنان باد های
شدیدی خواهند وزید که اکثر
عمارات ویران میشود و جمعی از
مردم به هلاکت میرسند .

از جمله منجمانی که این قرآن
را پیش بینی کرده در باره آن چنان
حکمی صادر نموده بودند منجمی
مشهور بنام ابوالفضل خازمی یا
حازمی بود که در بغداد زندگی
میکرد و از جمله منجمانی که این
حکم را باطل میدانستند و میگفتند .

چنین حادثه ای واقع نخواهد شد
یکی امام فخرالدین رازی دانشمند
بزرگ وطن ماست که مزارش در
هرات می باشد و دیگری شرف
الدوله عسقلانی بود که در مصر
زندگی میکرد . او حدالدین انوری
شاعر بزرگ خراسان را نیز که در
علم نجوم مهارت بسیار داشت متهم

کرده اند که از جمله منجمان طرفدار
حکم نجومی مزبور بوده است و ظاهراً
نخستین کسی که این تهمت را به
آن شاعر بزرگ بسته است ،
حمد الله مستوفی مولف تاریخ
گزیده میباشد ولی بدلیل متعدد
تاریخی ثابت شده که انوری چنین
ادعایی نکرده بوده است و یکی از آن
دلایل اینست که وفات انوری در
سنوات بین ۵۵۲ و ۵۵۶ رخ داده
است در صورتی که اجتماع
سیارگان سبعة در برج میزان

مشهور نوشته شده است که از
آنجمله کتاب القرائات و تحویل
سنی العالم از محمد بن عبدالله ابن
عمر بن بازیه شاگرد حبش بن
عبدالله و کتابهای اقتران النجسین
وزیج القرائات والا حراقات از
ابو معشر جعفر بن محمد بلخی و کتاب
القرائات از ابوالحسن علی مصیصی
قابل یاد آوری است . شعرائی
مطلع از نجوم نیز اصطلاح قرآن
را در اشعار خود آورده اند که
از آنجمله خواجه حافظ میگوید :

گفتم که خواجه کی به سر حمله
میروند گفت آن زمان که مشتری
ومه قرآن کنند و ناگفته نماند که
قرآن مشتری و ماه در هر ماه یک
بار واقع میشود و این قرآن را
منجمان احکامی سعد میدانند و حافظ
نیز به همین حکم نجومی نظر داشته
است .

اما موضوع واقعه تاریخی که
میخواهیم در اینجا یاد کنیم باقرانی
ارتباط دارد که در اصطلاح نجوم
به قرآن اعظم مشهور است و بسیار
به ندرت اتفاق می افتد و علتش هم
اینست که هر یک از سیارات مداری
جدا گانه ای دارد که در مدت معینی
آنها می پیماید و با مدار و مدت
گردش سیارات دیگر فرق دارد ،
اما گاهی اتفاق می افتد که همه
آنها در این سفر خستگی ناپذیر
خود ، در یک نقطه از منطقه البروج

نظامی عروضی که یکی از مشاهیر
وطن ما بود و سالها در بلخ و غور و
هرات به استفاده و افاده علمی اشتغال
داشته است ، کتابی دارد بنام مجمع
الفوائد که اکنون بنام چهارمقاله
شهرت یافته است . وی که مردی
دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب و باصطلاح
(همه فن حریف) بوده است در آن
کتاب که از همین چهار فن یا علم بحث
مینماید ، اهمیت نویسندگی و شاعری
و نجوم و طب را در مقالات جدا گانه
بیان کرده در عین حال شرایط
و آداب فرا گرفتن و همچنان کتابهای
مربوط به هنر ها و دانشهای مزبور را
بکایک بر شمرده است و جویندگان
فنون یا علوم مذکور را به مطالعه
کتبی که نام برده تو صیه کرده
است و سپس ده حکایت که از
مشاهدات یا مسموعات خود او مایه
گرفته است در باره هر یک از چهار
پیشه یاد شده نقل نموده تا اهمیت
آنها بیشتر نشان بدهد .

در مقاله سوم آن کتاب که در
باره نجوم نوشته شده است ، هم
حکایاتی که مربوط به پیشگو بی یا
اختیار وقت شایسته میباشد آورده
است که مطالعه آنها خوا ننده
خوشبیا و ر را تا اندازه ای به صحت
احکام نجومی مطمئن میسازد ولی

همین شخص در همان کتاب و در
همان مقاله راجع به احکام نجومی
کلماتی دارد که از آنها بی اساس
بودن احکام نجومی و عدم اعتقاد

نظریه عروسی که یکی از مشاهیر
وطن ما بود و سالها در بلخ و غور و
هرات به استفاده و افاده علمی اشتغال
داشته است ، کتابی دارد بنام مجمع
الفوائد که اکنون بنام چهارمقاله
شهرت یافته است . وی که مردی
دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب و باصطلاح
(همه فن حریف) بوده است در آن
کتاب که از همین چهار فن یا علم بحث
مینماید ، اهمیت نویسندگی و شاعری
و نجوم و طب را در مقالات جدا گانه
بیان کرده در عین حال شرایط
و آداب فرا گرفتن و همچنان کتابهای
مربوط به هنر ها و دانشهای مزبور را
بکایک بر شمرده است و جویندگان
فنون یا علوم مذکور را به مطالعه
کتبی که نام برده تو صیه کرده
است و سپس ده حکایت که از
مشاهدات یا مسموعات خود او مایه
گرفته است در باره هر یک از چهار
پیشه یاد شده نقل نموده تا اهمیت
آنها بیشتر نشان بدهد .

در مقاله سوم آن کتاب که در
باره نجوم نوشته شده است ، هم
حکایاتی که مربوط به پیشگو بی یا
اختیار وقت شایسته میباشد آورده
است که مطالعه آنها خوا ننده
خوشبیا و ر را تا اندازه ای به صحت
احکام نجومی مطمئن میسازد ولی
همین شخص در همان کتاب و در
همان مقاله راجع به احکام نجومی
کلماتی دارد که از آنها بی اساس
بودن احکام نجومی و عدم اعتقاد

یکی از مباحث پیچیده نجومی
بحث قرائات است که موضوع آن
گرد آمدن دو سیاره یا بیشتر در
یک برج میباشد و راجع به احکام
آن کتابهای زیادی از طرف منجمان

فرهنگ اصطلاحات نجومی

سعد ذابح :

منزل بیست و دوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره از قدر سوم است یکی شمالی دیگری جنوبی فاصله یک متر دور از یکدیگر نزدیک سر جدی که آنرا شاخ جدی (بزرگاله) پنداشته اند و نزد یک آنها ستاره ای کم نور تر هست که منجمان عرب آنرا گوسفندی پنداشته اند که سعداو را میکشد .

جمال الدین گوید :

نه سعد کفایت تو ذابح
نه صبح عنایت تو کاذب
سعد بلع :

منزل بیست و سوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره است که بردست چپ دلو بقا صله نیم متر از یکدیگر قرار دارند در میان آنها ستاره ای کم نور دیده میشود که ستاره شناسان عرب آنرا گو سغندی تو هم نموده اند که سعد آنرا می بلعد .

سعد السعود :

منزل بیست و چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن سه ستاره کوچک است در بین دم جدی و بازوی دلو .

منو چهری گوید :

بر سپهر لاجوردی صورت سعد السعود
چون یکی چاه عقیقین در یکی نیلی
ذقن

سعد الاخبیه :

منزل بیست و پنجم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن چهار ستاره است بشکل پای مرغابی در سمت دست راست دلو که سه تا از آنها مثلثی را تشکیل میدهند و ستاره ای که در وسط مثلث قرار دارد همان سعد الاخبیه است .

متو چهری گوید :

گردی بر آبی بیخته زراز ترنج
انگیخته

خوشه زتاک آویخته مانند سعد الاخبیه

سعد اکبر :

ستاره مشتری است . انوری گوید :

بر آسمان مکرمت از روشن علم
چون مشتری به نور خرد سعد اکبرم

سعد اصغر :

ستاره زهره ، خاقانی گوید :
شعر من فالی است نامش سعد
اکبر گیر از انک
راوی من در ثنات از سعد اصغر
ساختند .

قران سعدین :

اجتماع مشتری و زهره در یک برج .

قران نحسین :

اجتماع زحل و مریخ در یک برج
منازل قمر :

عده ای از ستارگان ثابت که در ایام قدیم بادیه نشینان عرب ، برای دانستن وقت ، محل طلوع ماه را که هر شب در آسمان نسبت به شب پیش مقدار دور تر است بوسیله همان ستارگان نشان کرده و هر مجموع ستاره را منزل نامیدند این مجموعه ها ۲۸ منزل است امروز در تقویمهای رومی ستون خاصی بنام منازل قمر وضع مینماید و در مقابل هر روز نام یکی از منازل را ثبت میکنند . نامهای منازل به ترتیب ازین قرار است .

شرطین ، بطین ، ثریا ، دبران ، هقهه ، هعه ، ذراع ، ثره ، طرف ، جبهه زبره ، صرفه ، عوا ، سماک اعزل ، غفر زبانی ، اکلیل ، قلب ، صوله ، نما ، یم ، یله ، سعد ذابح ، سعد بلع ، سعد السعود ، سعد الاخبیه ، فرغ اول فرغ دوم و بطن الحوت .

بسال ۵۸۲ اتفاق افتاده است و انوری در آن وقت حیات نداشته است یا انوری نام دیگری بوده است غیر از شاعر مشهور . بهر حال باو صف اینک دانشمندانی چون امام فخر رازی و شرف الدوله عسقلانی یکی در خراسان و دیگری در مصر ، اعلام کرده بودند که از اجتماع سیارات سبعة هیچ خطری متوجه زمین نخواهد بود ، مردم آن روزگار ، جانب احتیاط را رعایت کردند و در دستها به سردابه ها و در کوهستانها به مغاره ها پناه بردند ، اما وقتی که

روز سه شنبه ۲۹ جمادی الاخره فرارسید در حالی که همه منتظر حادثه باد و طوفان شدید بودند ، چون فصل تابستان بود هوا گرم شد و حتی نسیمی هم که گرما را رفع کند یا شمع را خاموش نماید نوزید و معلوم شد که پیشگویی ابوالفضل خازمی و امثال و اقرا ن وی بکلی خطا بوده است درین وقت بود که برای شاعران و نکته گران فرصتی پیش آمد و در نکوهش منجمان احکامی داد سخن دادند و در تخطئه آنان اشعاری سرودند . از آن جمله شاعری بنام ابو الفنا یم محمد ابن المعلم یا محمد بن علی واسطی قطعه ای در هجو خازمی سرود که با این بیت :

قل لابی الفضل قول معترف
مضی جمیدی و جاء نار جب
شروع میشود و باین بیت ختم میگردد :

مدبرالا مرو احدلیس للسبعة
فی کل حادث و به روا یت
تذکره نویسان این قطعه را هم شاعری در هجو انوری گفت :

گفت انوری که بر اثر بادهای سخت ویران شود عمارت و کاخ سکندری در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الرباح تو دانی و انوری ابن الاثیر مورخ مشهور نیز که در آن وقت جوانی ۲۷ ساله بوده است در وقایع سال ۵۸۲ نوشته است : « منجمان قدیم وجدید حکم کرده بودند که در این سال در ۲۹ جمادی الاخره کواکب

شماره ۴

میرفت ، ضمناً ناگفته نماند که علامه قزوینی بعد از ذکر دو فقره اخیر نوشته است : (چنانکه ملاحظه میشود ابن الاثیر کواکب خمسة نوشته است و شهر وردی کواکب سبعة و كذلك تاریخ گزیده نیز کواکب سبعة نگاشته و فقط بحساب نجومی دقیق معلوم توان کرد که کدام يك صحیح بوده است کواکب سبعة یا کواکب خمسة ؟ و این ضعیف نویسنده مقاله با استفاده از قواعدی که درباره تعیین قرانات در دسترس میباشد گمان میکنم تعداد سیارات مزبور هفت بوده است . در هفته آینده را جع به خسوف و کسوف و خرافات نجومی در باره آن بحث میشود .

است و در آخر آن کتاب گفته است ، از تالیف آن فارغ شدم در آخر جمادی الاخره از ماههای سال ۵۸۲ در روزی که کواکب هفتگانه در برج میزان اجتماع کرده بودند ، در آخر روز و این روز روز سه شنبه ۲۹ ماه مذکور است .

غرض از ذکر این دو فقره اخیر یعنی گفتار ابن الاثیر و شیخ اشراق که از ۲۰ مقاله علامه قزوینی گرفته شده است اینست که پیشگویی منجمان احکامی در باره قران مذکور ، در آن ایام بسرعت برق و باد در همه جا پیچیده بود و يك واقعه قابل یاد آوری بشمار

پنجگانه در برج میزان اجتماع میکنند و بر اثر مقارنه آنها بادهای شدیدی میوزد ، اما این حکم به صحت نپیوست و آنقدر باد نوزید که راز عان بتوانند خرمنهای گندم و جو را باد کنند فاکذب الله احدوثة المنجمین و اخراهم .

دانشمند دیگری که در همان زمان زندگی میکرد و بهنگام وقوع قران سی و سه ساله بوده است شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول بحلب معروف به شیخ اشراق است که اتفاقاً درعین همان روز و همان سال کتاب معروف خود حکمته الاشراق را با تمام رسا نیده

يکې جانې خطر ناک را بعد از

اختصاصی مجله ژوندون
راپور تر: ضیا روشن

**وقتی به گروه رهنان پذیرفته شد
فهمید بایست راه زندگی اش را
بطرف ناروا پول بدست
آوردن از راه منفی و راه دزدی
و آدم کشی باز کند.**

**سرک رابروی ۸ عراده مسدود کرد ند
۵۴ زن و مرد و طفل را با همد یگر
بستند و دارائی و هستی شان را به یغما
بردند.**

شد پولیس میخواست قاتل دوجهانگرد
امریگائی را پیدا کند او هم ننگرهار را
ترک کرده در کوه ها، دشت ها و
خیمه های کوچی ها پنهان شده شد،
هرجایی رفت و در هر جا می رفت و
در هر جایی ماند سایه قانون راعقب
خود می دید اما چون بی رحم و بیبناک
و متهور بود حاضر نمی شد خودش
را به قانون تسلیم کند زیرا او
میپا نیست سزای همه ای لجام
کسیختگی ها یش را عقب میله های
زندانی می بیند زیرا او در هر جایی
بود به گذشته اش فکر میکرد به آدم
کشی ها یش و به رهنی ها یش
و باز به یادش می افتاد که :

نخستین روز و وقتی با محمد جان
مشهور به مچو پسر گل جان، پادیه
نشین بالای نهری درقریه شان مواجه
شد فهمید بایست راه زندگی اش را
بطرف ناروا راه پول بدست
آوردن را در راه خطا و بالاخره راه
رهنی و دزدی و آدم کشی را در قفای
خود پیا موزد، همین بود که از گذشته
مچو پرسید و او گفت:

در سال ۱۳۴۲، دزدید، رهنی
کرد و بسا قانون شکنی های دیگری
نیز انجام داد و بالاخره گرفتار شد
و پانزده سال حبس برایش تعیین
کردند و در زندان افتاد و وقتی از
فعالیت باز ماند به برا در دیگرش
صاحب جان دستور داد تا افعال او را
تعقیب کند که کرد و گرفتار شد و
مشترک ساخت.

دانست پولیس در دستگیری او داخل
فعالیت جدی است از همان لحظه
خودش را متواری ساخت و بطور
مخفی راه ننگرهار را در پیش گرفت
او که می دانست در زاد گاه اصلی
اش «رستم خیل میدان» زود تر
گرفتار و زندانی میگردد بنا بر آن
مدتی در ننگرهار مانده و قتی متوجه

پولیس در دستگیری این دسته ای
خون آشام لحظه از فعالیت و تلاش
باز نه ایستاد یک تعداد شاق در
چنگ قانون گیر افتاد و تعداد دیگر
شان به مرور ایام در یکی دو ولایات
کشور دستگیر و زندانی گردیدند
ولی یکی از آنها که بی رحم تر
و قسی القلب تر از دیگران بود و قتی



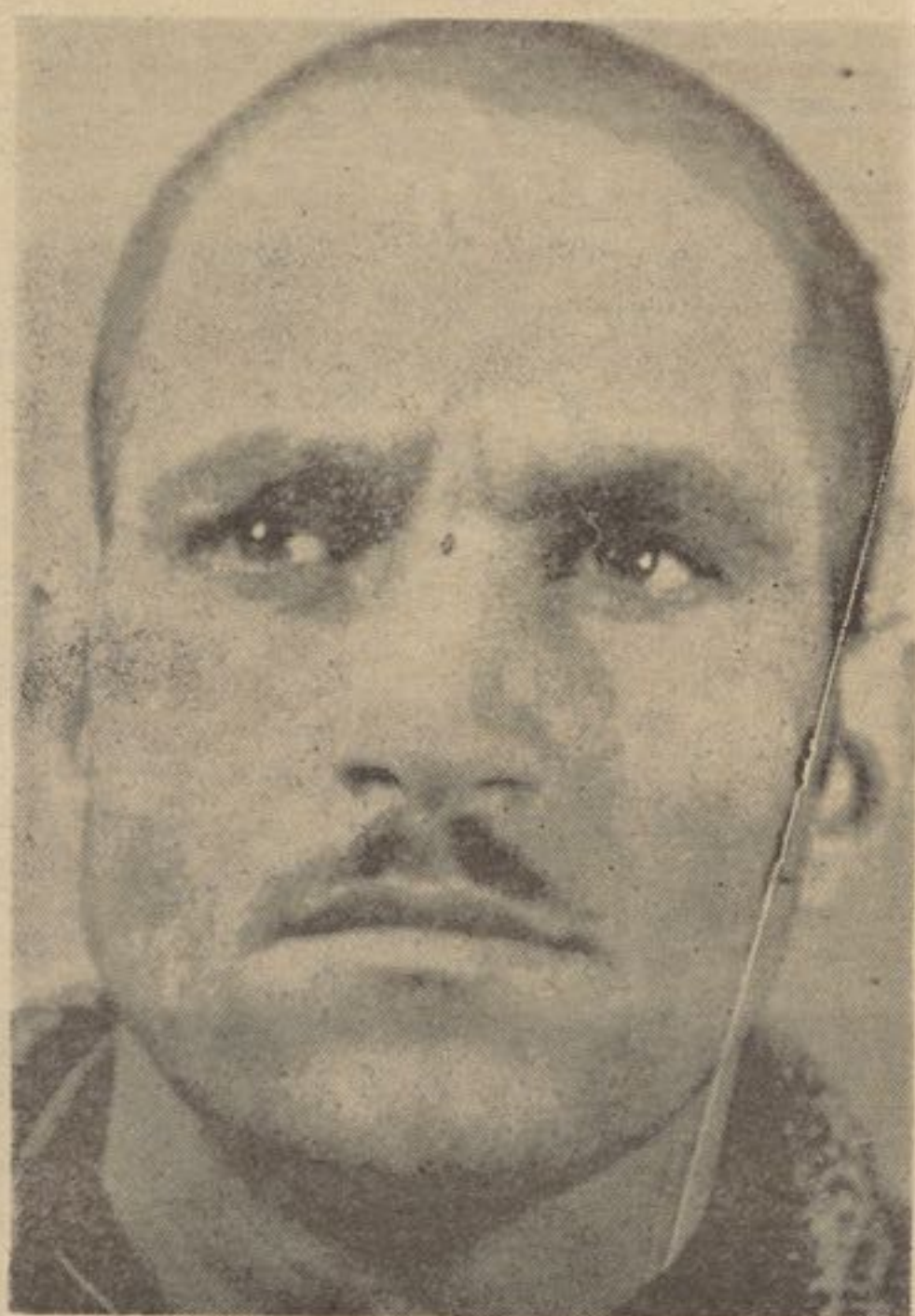
از ۵۱۰ شبانه روز فرار گیر آورد

دارائی شان را با خود بردند. متبع قو ما ندانی امنیه علاوه کرد آنها بازهم بتاريخ ۱۳۵۱/۷/۳۰ راه ماضی پر را در پیش گرفته نخست يك مو تر لاری را متوقف کرده بعد از آنكه محمدعمر و محمد حسن نامان را مجروح ساخته يك تعداد مال و دارائی شان را گرفتند متوجه شدند كه دونفر سیاح با يك گادی وقاطر در همان منطقه در استراحت هستند لذا چون همه ایشان مسلح بودند نخست یکی از آنها با کارد بالای دونفر مذکور حمله ور شده یکی شان را مجروح و دومی وقتی به اسلحه دست برد تو سبط فیر تفنگچه وزیر نام بقتل رسید و يك كمره و دوربین شان را نیز با خود بردند. هشت روز بعد از به قتل رساندن سیاح امریکائی واقعه دلخراش دیگری را مرتکب شدند.

متبع قو ما ندانی امنیه ولايت كابل در باره این واقعه معلومات داده گفت:

قرار يکه دو سیه جتا يتکا را ن مطالعه شد آنها به جرمی متعرف شده اند که تکان دهنده تر از واقعات گذشته آنها بوده است که:

بتاریخ ۱۳۵۱/۸/۸ این دسته رهزنان در حصه سرك میدان مسلحانه هشت عراده مو تر رایکی پس از دیگری متوقف ساخته ۵۴ نفر را کب آن را که زن، مرد و طفل های معصوم بودند گروگان گرفته به تلاشی بدن هر کدام پر داخله بعداً آنها را بدسته های چار، پنج نفری در تاریکی شب تو سبط ریسمان و لنگونه بسته کرده در بین گودال ها انداختند و برای آنکه اطفال سرو صدا زاراه نینداخته باشند آنها را



نائب

يك مبع قوماندانی امنیه كابل گفت. نائب رهزن قوی همکل و مرد مشهور دسته مجور درین اواخر بعد از تلاش ۵۱۰ شبانه روز گرفتار ساختن ضمن اظهار جریان فوق باقی واقعه را معلومات داده گفت: محمد جان مشهور به مجر توانست یازده نفر را با خود یکجا ساخته و به رهزنی و سرقت و اعمال دیگر نامشروع اقدام کند او آخرین فرد این دسته بوده که چندی قبل گرفتار و شریعاً اعتراف کرده است که: بتاريخ ۱۳۵۱/۷/۳۰ در حصه کوتل ده یحیی توسط سنگ راه را برای ترا فیک مسدود ساخته سه عراده مو تر را که هشت نفر را کب داشت لیج کرده

محمد جان مشهور به مجور رهزن قوی القلب محکوم به اعدام، رنگین پسر شهزاده محکوم به بیست سال حبس، مومند پسر محمود محکوم به هزده سال حبس، یار محمد پسر فقیر محمد محکوم به هفت سال حبس همچنان حبیب الله پسر عزیزالله، شهزاده پسر میر و نایب پسر عجب گل که از دو نفر اولی تاکنون جزای شان تعیین نشده است و نائب نام که بعد از یکسال و پنج ماه فرار از طرف پولیس چندی قبل گرفتار شده و بجایم و اعمال نامشروع که بادیگر رفقای خود انجام داده شریعاً معترف شده است تاکنون دو سیه آن تکمیل نگردیده که جهت تعیین جزا به مرجعش محول گردد. تحقیق در باره این مجرم متواری جریان دارد تا دیده شود که در ایام فرار چه جتا یا تسی را مرتکب گردیده است فلذا وی تحت نظارت پولیس قرار دارد.

عاطفه

نمایشنامه



● عاطفه در چهارچوب اخلاقیات جاری، درگیر است

● در نمایش عاطفه، قصه آدمهایی را می بینیم که

تاگلوگاه درمنجلا ب پلیدی هاوسیا هی

ها غوطه خورده

● حوادث عاطفه، از یک وسط نمایش داده میشود

● بازی ها در نمایش عاطفه، خوب و صمیمانه اند

و اداری میسازد تا از خودش بیرون آید. چرا این آشفتگی بهمان آمد؟
آیا قانون آن نظم جاری را بهم زد و امر اینطور است پس چرا تا آخر نمایش، این حادثه تکرار نشد و آن آشفتگی هرگز به چشم نخورد چرا؟ دزدکی بود و سر انجام چه شد؟

ویس از این پرسش است که تماشاگر از خودش بیرون آید - پس چرا بازار بیک کوچه خلوت مبدل گشت؟ کوچه بی که محل کاسبی و معامله آدمهای متنوع، قصه قرار گرفت، محل درآمد، دزدانها، جیب برها، قماربازها و آدمهای معمول قصه ...

قصه عاطفه تقصیر زیادی در این فضا پرورش می یابد و ساخته میشود، تا جاییکه همین کوچه به یک خانه تبدیل میشود و ماهیت دوگانه قصه آشکار میشود.

آدمهای نمایش، آدمهای بدی اند، آدمهایی که به سختی در برابر زندگی دهن کجی میکنند و زندگی را بهشتا به یک کوچه متعفن و آلوده می انگارند که باید از آن بگریزند، بی آنکه متذات اجتماعی انسان در نظرشان اهمیت داشته باشد.

(جهالو) طفل نوجوانی است که از حریم خانواده بدور مانده است، پدر ندارد، مادر

مطلق تهیه می کند، عاطفه برای جماعت بیسواد جامعه است، عاطفه برای گروهی است برای کسانی که بغاوت (انتقام) باید راه تیار را بگیرند و گروه عاطفه برای روشنفکرها، توضیح واضح است. همین.

پرورش و ساختمان نمایش:

قصه عاطفه از بازار شروع میشود، از بازاری که در آن فروشندگان دوره گرد تولید کنند، از بازاری که رنگارنگ است، دست فروش ها، عکاس ها، کهنه فروش ها و دزدانها، در همه جای آن پراکنده اند. این بازار مصب حوادث است و چرخشگاه رویداد ها و قصه عاطفه هم از همینجا شروع میشود.

در شروع نمایش، تصویر بازار است و آدمهای بازار و ناگهان تصویر غمش و بیم ریخته بی از همان آدمها و یک آشفتگی و هرج و مرج که سرانجام بازار را تا پایان نمایش، بیک کوچه تبدیل می کند، کوچه بی نسبتا خلوت و آرام فریاد نخستین درام با نعره (دزد ... دزد) تماشاگر را تا حدودی به دغدغه می اندازد.

شاید تصویر آغاز نمایش و آن بیم ریزی و آشفتگی یک سبیل است، سبیلی که مثل یک صاعقه در چشم تماشاگر میخورد و او را

جیب دارد و او خود پادشاه را میداند و باید بداند که پادشاه در کجاست.
از همینجاست که مثلا این پرسش ها به زبان می آید.
آیا عاطفه برای چه کسانی است؟ چرا باید عاطفه را بینیم؟ آیا عاطفه برای قشر روشنفکر جامعه چیزی دارد؟
و آنگاه تماشاگر خود بدین پرسش پاسخ می

نمایشنامه عاطفه، سوای کارهای دیگریست که افغان نداری تاکنون، اجرای شان نموده است، در نمایشنامه عاطفه از یکسو گرایشی است، بسوی نمایش قطعاتی از زندگی آدمهای جامعه ما، و از سوی دیگر، تداوم دیدن یک زمینه عاطفی در لحظاتی که درام، راهش را بسوی دیگری گنج می کند.
این نمایش، چیزیست که تماشاگر ما، سالها پیش ازین آنرا دیده است، ولی اینک افغان نداری آنرا بازسازی می کند، بازایش میدهد و با اصلاح باب روز می سازد و این جرح و تعدیل، نمایش را تا به حوادث محسوس و رخداد های محسوس میرسد و در همینجاست که تماشاگر، درامه را در چهارچوب اخلاقیات جاری درگیری بیند و خودش را در حالت های اصولی و با حسب حال های تکراری میگرد.

طرح نمایشنامه:

طرح نمایش عاطفه در واقع امر، یک طرح قدیمی است، و یک هجو نامه علیه کسانی که راه شانرا در زندگی نشناخته اند، که زندگی را در پلیدی هاوسیا هی هاجستجی می کنند، که نمیدانند چه می کنند و چه باید بکنند و بر روی همین طرح، چند ناآدم اصلی نمایشنامه، پیش روی تماشاگر ظاهر میشوند، ناآدمال شان و با نتایج اعمال شان، با کنش های شان و عکس العمل هایی که می بینند.
در طرح نمایش، قصه آدمهایی را میخوانیم که تاگلوگاه، درمنجلا ب پلیدی ها، غوطه خورده اند و ناگهان بر اثر یک تصادف، یکی ازین قهرمانان از این منجلا ب بیرون میشود و ماهیت دوگانه طرح از همینجا آشکار میشود و حتی، نقطه تقاطع، از همینجا برمی خیزد و از جایگاه عاطفه یک مرد، (جهالو) کوچک را در چپته دیگری می اندازد و در برابر سرنوشت دیگری.

طرح عاطفه تا اینجا ادامه دارد، که از سرنوشت آدمهای درامه سخن زده میشود و سرنوشت قهرمان مرکزی نشان داده میشود و باید گفت، تا پایان تناقضی میان گوشش سازنده عاطفه و تاغاول تماشاگر عاطفه به چشم نمیخورد، چرا که تماشاگر، کلید پایان را در



(ناتورالیسم) یعنی، يك نمایشنامه خوب است، تماشاگر با آدمهای نمایش باحوادث و اتفاقات نمایش و نتیجه نمایش احساس بیگانگی نمیکند.

درست است که جماعت تماشاگر مخلصیت های، گرکهای عاطفه و درخودش نمیابد، اما مخلصیت ها، آنگاه ملموس اند که او میتواند برای دیگران قبول کند احساس بیگانگی هم نکند، بیگانگی با آدمها و با رخدادها.

فضا و دکور

اگر بپذیریم که دکور کوچه، یا بهتر بگویم دکور بازار خوب است و حکایتگر فضای بازار، اما این دکور در فضا های دیگر يك پیوند نابجاست بر پیکرتماشایی پیوندی که نمایش را اندکی خدشه می زند.

دکور خانه مرد (نام صاحب خانه را نمی دانم) همان دکور کوچه است با همان پس منظر، با همان هیئت کوچه و با همان خصوصیت های يك کوچه و يك بازار و تماشاگر خانه ها را در پس پشت آن می بیند، اما رتبه ها را می بیند، دکان ها و سایه انداز های دکان ها را می بیند، پایه های برق را می بیند، و سر انجام آنچه را که تا چند لحظه پیش بنام کوچه و بازار پذیرفته بود، حالا بنام خانه برایش نشان میدهند و او مجبور است که باز هم بپذیرد.

تغییر و درگونی هم که در آن فضا بعمل می آید اینست که در سطح کوچه يك دست موبل میگذارند و از بام کوچه يك چراغ می آویزند و آنوقت کوچه تبدیل بیک خانه می شود.

باز هم تماشاگر انتظار می کشد، آنگاه معاینه خانه دکور جمال را می بیند، در همان محل، در همان کوچه و با همان نشانی هایی که بر شمرديم، منتها، حالا به جای چراغ سقف، لوحه دکور جمال از سقف آویخته شده است، لوحه بی در نفس اتاق و حالا این فضا، فضای يك معاینه خانه است، درحالی که هنوز هم تماشاگر نمایی يك دکان را با چترش دريك سوی معاینه خانه می بیند.

بقیه در صفحه ۶۱

که: در جهان گرام است بازار مکافات

عمل واقعیت گرایی یا طبیعت گرایی

گرایش های ناتورالستیک در همان آغاز نمایش چشم میخورد، درامه مجموعه تصاویری است از زندگی و یا از يك پهلوی زندگی برخی از آدمهای جامعه ما این تصویر ها، از عمق ولایه های زندگی نیستند، بلکه ایمازهایی اند، که سطح زندگی گروهی را نشان میدهند، بکلام دیگر تصویر هاسلفظ عکاسی شده اند، آنگونه که هستند و آنگونه که می نمایند، پس پای علت یابی هادرمیان نمی آید و چراهای همانگونه بر لب تماشاگر کنجکاو باقی می مانند.

تراکم همین پرسشی هاست که ماهیت درامه را آشکار میسازد، يك درامه طبیعت گرایی هنگامی که میگویم، درامه با آلبوه تلاش های سازندگان آنها، نمایش ریالستیک نیست، نباید، اینگونه تلقی شود که چنین صحنه هایی، نمیتواند در زندگی مردم مسا اتفاق بیفتد، بلکه نکته اساسی اینست که نحوه پرورش و ارزش یابی پدیده ها چنان است که نمایش را، از دایره ریالسم میراند و قطعات نمایش بر روی هم، کلیتی رامیسازند که فرجامش نتیجه اش واقعگرایی نیست. عاطفه آن مرد، در این نمایش، يك عاطفه کاملاً انسانی نیست، بلکه پاپس منظر زندگی او، با خاطرات او و با گذشته های او پیوند و خوشاوندی دارد.

او بخاطر يك تداعی معانی (جمالو) رابه خانه اش میرود، چرا که او با داشتن جمالو، یاد فرزند گمشده اش را، زنده می کند و این يك مساله عاطفی برای اوست و در ذهن اوست و سوای عاطفه به مفهوم عام آنست پس، از این رخ آرزویی، هرگز عاطفه یی در میان نیست و هرگز نام نمایشنامه نباید عاطفه باشد.

حوادث در نمایشنامه عاطفه از يك وسط نشان داده میشود و در اینجا ممکن نیست که علت و مایه های سازنده چنین رخداد های ناهنجار، به نمایش گذاشته شود، یا اینکه تماشاگر بصورت تلویحی، از ریشه ناهنجاری رخدادها، چیزی بدانند و این يك دلیل دیگر است برای (ناتورالیستی) بودن نمایش. اما موقعی که عملیه، نامگذاری را بر نمایشنامه تمام کردیم باید بگویم که عاطفه در چهارچوبه



استاد صادق والیسه و عاب در صحنه از درام عاطفه

چند آدم داستان، بر روی نمایش تاپایان خط می کشند نو یسند و دایر گتر برای اینکه نمایش را با اصطلاح (انتیاهی) ساخته باشند، از فرجام کار آنها تماشاگر را با خبر سازند، این با خبر ساختن یا تلویحی است و با بالامواجه و رویا روی. در همین نشان دادن هاست که درامه پایان می پذیرد، چون سازندگان، نمایش کار خود را تمام شده می یابند. با پایان یافتن، هیچ نکته، کنگی برای تماشاچی نمی ماند چون باور او هم اینست

ندارد، خانه و سر پند ندارد و شاید هم از جانب تنها کسی زندگی خودش هم محبت نمی بیند از ایترو دل سپرده بدینا میشود، بگوچه میماند، با گروه او باش و بدکاره. (شیرو) هم، سر نوشت تلخی چون سرنوشت جمالو دارد از خانه و از تنها مادرش فاصله می گیرد و کوچه پناهگاه او میشود. (فخرو) و (پهلوان گلو) دو تا آدم اصلی دیگر نمایشنامه اند آدمهایی که رو در رو نالک فساد کوچه، با ابتکار آنها می چرخد و این



عده یی دیگر از هنر مندان در درام عاطفه

هنرمندان خارسان

لاریسا مالیوا نیاستاره محبوب سینمای شوروی

لاریسا مالیوا نیاستاره محبوب سینمای شوروی خاطره شکره فلی راکه در آوان کودکی بابرادر انش در سینما راه برای خودش باز کند و روزی بحیث هنر پیشه سینما روی پرده ظا هر گردد.

لاریسا پس از آنکه فاکولته اش را در شهر لنینگراد به پایان می رساند وارد عالم سینما میگردد و با بازی در اولین فیلم هنری شهر تی فراوان بهم میزند.

لاریسا در فلم های آسمان شب، خانم کاترین، ومادر کلان بیشتر از پیش محبوب میشود و شهرتش دوبالا میگردد.

او در فلم «آسمان و ابر» در نقش دو کر کتر متضاد ظا هر میگردد و از عهده نقش ها بیکه باو سپرده شده مو فقا نه بدرمیا ید. روح والای هنری لاریسا و انعطاف پذیری او را قادر میسازد که در کر تر های گونه گون باحاکمیت بسیار ظا هر گردد. چنانچه خودش میگوید که در فلم آسمان شب خودش را کاملا فراموش کرده و در قالب نقش که باو سپرده شده بود حل و ل کرده است.



لاریسا در صحنه ای از فلم

دید، هیچگاه فراموش نکرد. لاریسا کوچک از آن زمان به بعد همیشه در این اندیشه بود که چطور میتواند



لاریسا مالیوا نیا

لاریسا مالیوا نیا گذشته از بازی در فلم تیا تر نیز بازی میکند و در زمینه هنر تیاتر نیز شهرت زیاد کسب کرده است.

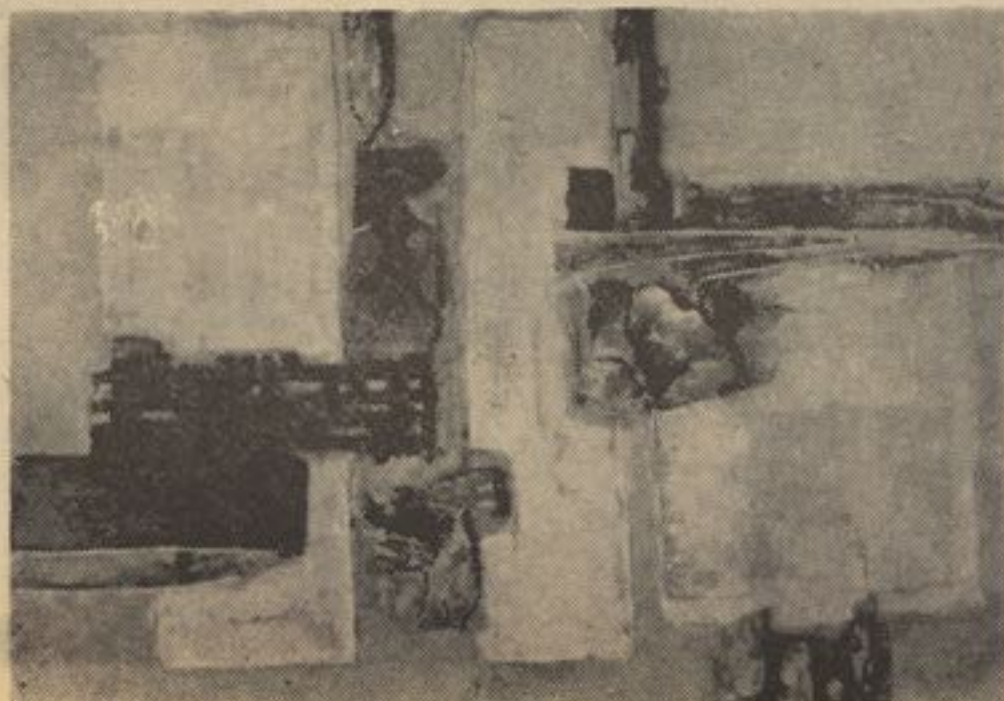
لاریسا مالیوا نیاستاره محبوب شوروی

کولاز آرت

نمایش آثار (کولاز آرت) ریچارد لی در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد.

آثار آقای ریچارد لی که نمایانگر تخنیک کولاز آرت است، مخلوطی از رنگ های مختلف و مواد طبیعی چون سنگ چوب، نبات و پارچه جات میباشد. بنابراین لی از عرضه پنج سال است که از افغانستان اقامت داشته و متاسفانه طبیعی این سر زمین بهترین منبع الهام در هنر نقاشی و آرت وی میباشد. آقای ریچارد لی قبلا در مکزیکو ویو نان نقاشی مینموده و نمایش های در سلو نیکاواتن دایر نموده است لی در سال ۱۹۷۱ نمایش ماهی در گالری فونتا نا، در فلا دلفیا دایر نمود.

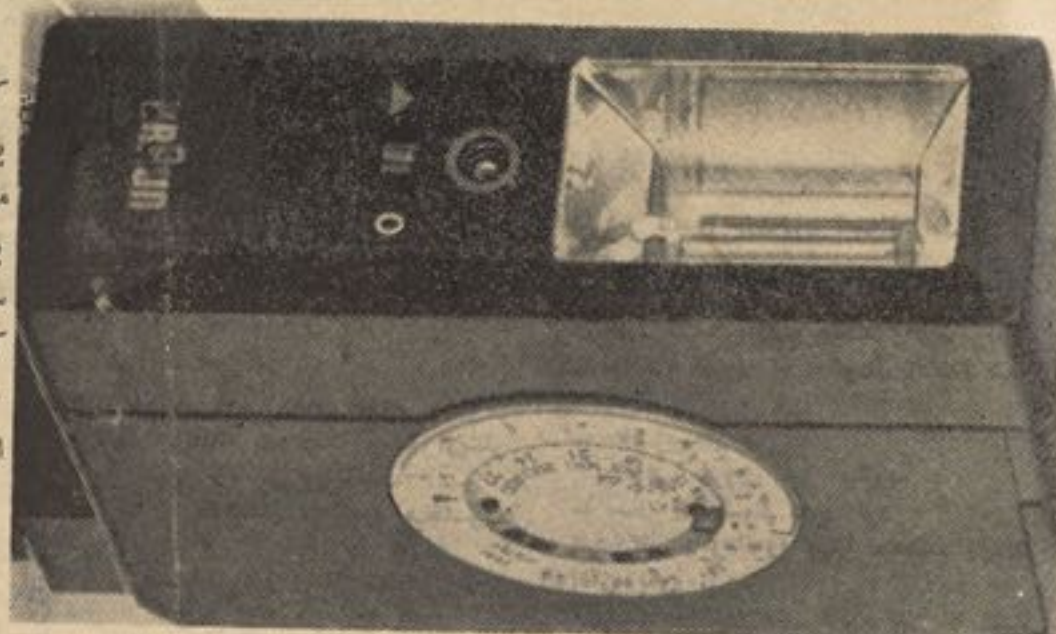
اکنون که آثار کولاز آرت لی در مرکز فرهنگی امریکا در کابل به نمایش گذاشته شده است یک نمایشگاه از آثار وی از تعمیر صندوق و جیبی بین المللی در واشنگتن دایر گردیده است لی هم اکنون بحیث معلم و معاون مدیونیت مکتب بین المللی امریکا در کابل ایفای وظیفه می نماید.



یکی از آثار ریچارد لی

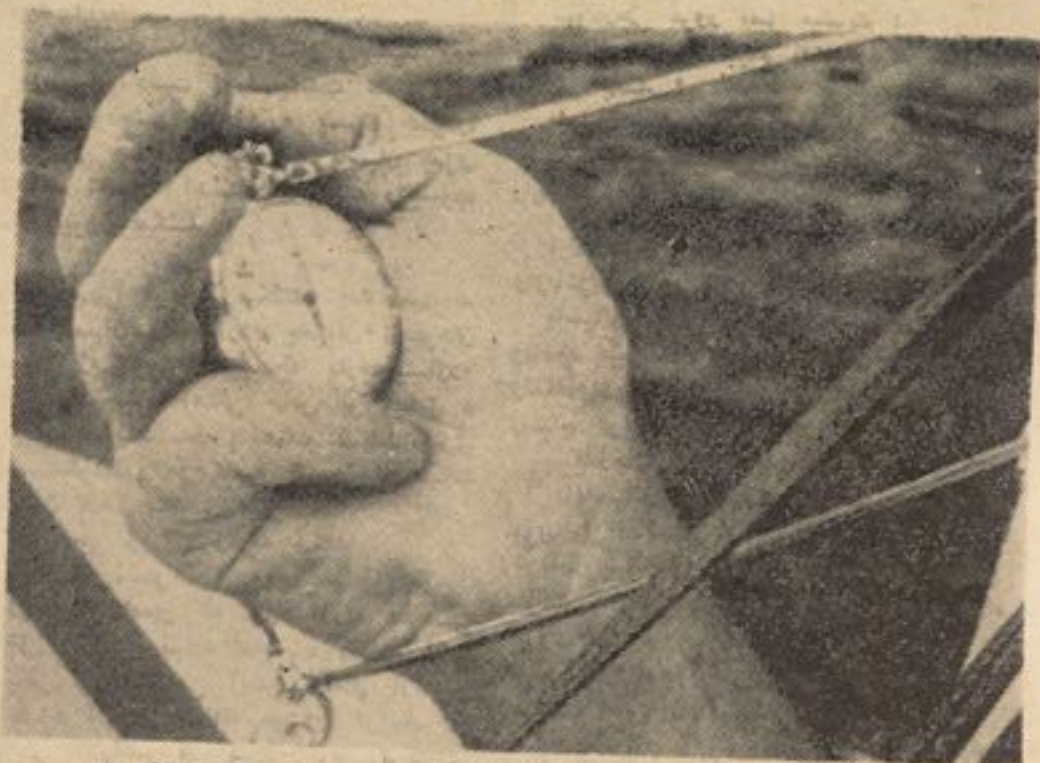
کوتاه. دلچسپ. خواندنی

ماشین محاسبه برقی جدید



بو سیکون موسسه تجار تسی تولیدات مغز الکترونیک توکیو، کوچکترین ماشین محاسبه ای برقی جدید دنیا را به بازار عرضه کرده است. این ماشین دستی کوچک تقریباً سه اینچ طول و دو اینچ وسعت داشته و دارای ضخامتی در حدود سه برچه‌ای اینچ می‌باشد که با این ترتیب چیزی خورد تر از قطی سگرت نیست.

ساعت آفتابی



درین اواخر یک کمپنی ساعت سازی واقع در امریکا، تازه ترین و آخرین ساخته اش را بی‌آزار عرضه کرده است. این ساعت بند دستی که بنام سینکرون یاد میشود، شعاع آفتاب را بروی صفحه اش انعکاس داده و با استفاده از انرژی آفتاب بطری که آنرا نیرو میبخشد چارج میشود.

سازندگان این ساعت اظهار می‌دارند که اگر ساعت سینکرون روزانه ده الی پانزده دقیقه در مقابل آفتاب و یا گروپ های عادی قرار گیرد، بطری اش چارج می‌شود. جنتری این ساعت برای مدت صد سال کار می‌دهد و نیز تاریخ هفته و روز را معلوم می‌کند. این ساعت در حدود پنجمصد دالر امریکائی قیمت دارد.

بهترین وسیله نجات

اخیراً برای سرگرمی و تفریح فامیل ها در بحر و همچنین برای کسانی که مردم را از غرق شدن نجات میدهند، ماشین نجات جدید برای جلوگیری از غرق شدن ساخته شده که میتواند با سرعت هشت متر فی ساعت، شش نفر را از میان آب بدنبال خود بکشد. این ماشین با دو موتور حرکت می‌کند و بواسطه لیتر پترول می‌تواند برای سه ساعت حرکت کند. وزن آن هشتاد پوند و به آسانی می‌تواند که در یک بدنه موثر جا شود. قیمت یک پایه آن با روشن کننده اتمی ۳۲۹۵۰ دالر امریکائی و بارو شن کننده برقی ۳۳۹۵۰ دالر امریکائیست.



بیمه حریق

ورکشاپ اسپورت من سوراتا واقع در فلالقیای امریکا، موفق بساختن خوردترین آژیر دهنده حریق گردیده است، که مشتمل از یک سرشاخه پلاستیکی است که دو اینچ ارتفاع دارد و به هر نوع جریان برقی بسته شده می‌تواند.

گفته می‌شود که وسیله جدید را می‌توان برای از بین بردن حریق

از یک اتاق به اتاق دیگر بر دو قیمت آن ۱۰۹۵۰ دالر امریکائی تعیین شده

است.



داستان

دردی

سوزه از: ابوالمعانی بیدل
سناریو: شرف رشیدوف
وونتکو ویج
ترجمه از: ع.ح. اونگوت

مینگرد، گامدی در داخل قصر از نظر دور
میشود.

پاسبان بته گل معطری را که نزدیک حفره
قرار دارد بشدت از بیخ میکند و آنرا بر پارچه
های شکسته تنبور که در گودال افکنده شده،

می نشاند:

- خاک بینداز!

بهونادجی غرور آمیز میگوید:

- ساز رانمیشود دفن کرد.

این کار را فرمانروا بهتر میداند، زودشو
آرادفن بکن!

پاسبانان بانیزه های خود پر کمر او فشار
وارد میکنند.

بهونادجی بگودال خاک می افکند. آهنگ
گریه آلود تنبور از بین گردوخاک بلند میشود
و سپس بغاموشی میگراید.

پسرها از خالخال ساقه های نازک علفها
بدقت باین صحنه چشم دوخته است.

گودال پر میشود. پاسبانان روی آنرا
با پای خود هموار میکنند و سپس لولا نیزه
هارا متوجه بهونادجی ساخته دستور میدهند:

- حرکت کن!

- بکجا؟

- از فرمانروا پاداش خواهی گرفت.

بهونادجی غرور آمیز میگوید:

- من کاری انجام نداده‌ام که شایسته

پاداش باشد!

پاسبان با قهر و غضب فریاد میکشد:

- فقط خود فرمانروا میداند که باید که

پاداش داد.

لولا نیزه به بدن بهونادجی بشدت میخورد
و او ناگزیر آرام آرام گام برمیدارد.

پاسبانان او را از دروازه بیرون میکشند
و با خود میبرند. پسرها لحظه‌ای منتظر میمانند
و آنگاه از بی آنان پراه می افتند و نزدیک آنها

رسیده فریاد میکشد:

- بدرجان، های بدرجان!

اما پاسبانان او را عقب میزنند، پسرها در
جوی می افتند.

آنها بهونادجی را نیز بانیزه های خویش
میزنند. آنگاه خود را بزمین میدوزد و راه

میرود.

در تالار کوچک سرای نور خورشید تابیده
است.

پاسبانانی که تنبور را دفن کرده اند، وارد
میکردند:

- عالم پناه، تنبور جانیگار را شکستاندیم
و در گودالی نامعلوم بخاکش سپردیم.

فرمانروا میپرسد:

- آنکه گودال را کنده بود چه شد؟

- او را بدنیای دیگر فرستادیم.

پاسبان جوانتر علاوه میکند:

- بعضی دشمنان روشن است که بخاک سپارند.

تنبور خود همواست.

فرمانروا سخن او را قطع میکند:

- آنچه را که میدانی نزد خود نگهدار.

حالا بروید و پاداش بگیرید!

بقیه در صفحه ۴۸

باغبان به کندن زمین دوام میدهد. ... از
عقب پنجره، نزدیک دروازه، نواسه او بنظر
میرسد. او یکجا با گامدی بر میگشت.

آنها بادیدن پاسبانان جا بجا میخکوب
میشوند.

پسرها آهسته دروازه را باز میکنند. ...
گامدی از محل باز شده بدخل میرود.

باغبان پیر از کج چشم برگشت او را احساس
میکند، اما مثل اینکه متوجه چیزی نباشد،

به کندن زمین دوام میدهد.
گامدی نهانی از عقب بته های انبوه گل،

بسرری دیوار های «مروارید» سرای حرکت
میکند.

او در مغفیکاه تاریکی داخل شده بسرعت
از نظر ناپدید میگردد و بعد از آن پسرها نیز

پنهانی از میان بته‌های گل می‌گذرند و نزدیک حویته
باسمن آمده بین علفها مخفی میشوند و چشم

بسوی پدرکلان خود میدوزد. بهونادجی
پیر از کندن گودال فارغ شده، خنده کتان

میگوید:

- گجاست، آن جانیگار را بدهید. ...
اما پاسبان دست او را بشدت عقب زده،

بمحاول خود چشم میدوزد. پسرها خود را
بزمین می چسباند و چون بنظر پاسبان چیزی

نمیرسد، آهسته، آهسته آن بسته را گشوده
تنبور را بیرون میکشد.

بهونادجی فریادی میکشد، اما نمیتواند
دست پاسبان را تکیه‌دارد. پاسبان از بیم جان

تنبور را بزمین میزنند و پارچه پارچه میسازند.
از هر تار تنبور آهنگی خاص بر میخیزد

و سپس همه یکجا شده به آهنگ شکفت انگیزی
مبدل میگرددند. کاسه تنبور با انفجارات

گوناگون از هم متلاشی میگردد.
بهونادجی زیر لب زمزمه میکند:

- تنبور سحر آمیز.

در برابر گامدی که تازه از راه مخفی
بدخل قصر گام نهاده است، ناگهان آلات

موسیقی بصدا درمی آیند: ناله‌ای از نسی
بر میخیزد، صدای ناله محزون در تالار در

سراسر تالار قصر می پیچد. ترس بر گامدی
مستولی میشود و جابجا استاده میماند.

درین موقع فرمانروای دهشتناک وارد تالار
میکرد:

- چه خبر است؟

گامدی بصدا سازها که آهسته آهسته
بغاموشی میرود گوش نهاده پاسخ میدهد:

- گمان میرود در اینجا جن هاداخل شده
باشند.

فرمانروا با خشم و ستیز حرف او را قطع
میکند:

- بیگم، چنبا به نواختن، سرود خواندن
و نیز رقصیدن آشنایی ندارند! کار های آنها

مهمتر از رقص و سرود است.

فرمانروا سوی نقاره پرده باشک و تردید

تأییدهای داستان

مردن جوان زیبای هنرمند بادیدن تصویر گامدی رفاصه زیبای هند عاشق بقرار او
میگردد و در جستجوی راه سرزمین دوردست ناشناخته را در پیش میگیرد و پس از عبور
از مرزهای - سرزمین ارباب انواع به پایتخت مملکت هند میرسد و بیاری بهونادجی باغبان
و معتمد محسن نخعی فانی شاعر موفقی میشود در سرای باربان و در محضر فرمانروا و
مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند، بآئین سحر آمیز برآید.
ماجرای عشق در پرده نیمه‌اند و مردن گلو بند مرجان گرانمایی را که فرمانروای هند
بوی می بخشد، در پای گامدی می افکند و آتش خشم و حسادت فرمانروای مغرور را
بر می انگیزد.
به شعله هادستور داده میشود تا او را به جرم این گستاخی از مرز مملکت بیرون بکشند
و در بیابانی بی آب و علف رهایش سازند. اما گامدی در تاریکی شب مردن را در بیدل
پرداخت زیورات گرانمای خود به شعله‌ها ساعتی چند با خود نگه میدارد و آخرین دقایق
دیدار را با وی میگذراند.

شعنه هاد نزدیک گامدی استاده میشوند.
یکی از آنها نقاره میتوازد.

مردن بعد از آنکه از ساحل دریا - جایی که
نکس ستارگان آسمان بر آب نیلگون افتاده

است فراتر میرود، قدم به راه بیابان
می نهد و در ظلمت شب از نظر ناپدید میگردد.

صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن بساز
میگردد:

«آه از کبر و صرولت امرا»

«آه از خوی و عادت امرا»

در تاریکی شب باغ سرای بنظر میرسد.
بهونادجی پیر در پای بته گل معطر مشغول

کندن حفره‌ای در زمین است. در کنار او دو
تن از پاسبانان نیزه هاد دست استاده اند:

- زودشو، زود!

بهونادجی قامت خود را راست میکند:

- در اینجا چه راهی خواهید دفن کنید؟
حفره جلور باید باشد؟

پاسبانان خشمگین جواب میدهند:

- بکندن ادامه بده، تراب این موشوع
چه کار؟

پاسبان دوم که جوانتر است، بسته‌ای
را که بدست دارد نشان داده میگوید:

فرمانروا دستور داده‌اند تا این را بخاک
بسپاریم، در بین این بسته جانیگاری قرار

دارد که آرامش فرمانروا را بر هم زده بود.
بهونادجی بسته‌ای را که گوی مرغ بزرگی

را در آن پیچانده اند بدقت از نظر میگذراند
و باز هر چند میگوید:

- شاید قازو یا درنایی باشد که بموقع
پرواز کتان داخل سرای شده است.

پاسبان اول سخنان او را قطع کرده دستور
میدهد:

- تاخیر مکن، زود - زود زمین را بکن!
و نیزه خود را به پهلوی باغبان پیر می‌خاند.

گامدی مایوسانه میگوید:
- از که پیام خبر که بادل من
بکجا برد عشق محفل من
بر من نارسای بی پروبال
هم تورخمی کنی مگر بخیال
به نسیمی رسانیم خبری
تا نفس چینه از بفا آری
زندگی گرچه داغ جانیگاه است
از پیام تو تا زنگی خواه است
مردن گل خوشبویی از بقل کشیده به
دلدار محبوب خود تقدیم میکند و میگوید:

- «این» طلسم نفس شهر من است
مخبر عمر مستعار من است
و گل را بدست او میدهد:

- تا در این گل زخمی تراست
هستم از ثبات صرفه تراست
چون برکتش زند شکستن جنگ
شیشه ام را رسیده گوی به سنگ

صدای امیر یکجشم بلند میشود:

- کافی است، با هم وداع کنید!
شعنه بر نقاره میگوید، در شبانگاه تاریک

صدای نقاره به نقاط دوردست میرسد.
صدای راوی با زهم طنین انداز میگردد:

از سرایای آن وداع گمین
پرفشان شد نگاه باز پسین
محفل چاک دل کشیده بدوش
چون سحر یک وداع و صد آغوش

مردن بعد از آنکه گامدی را تنگ در آغوش
میستارد، وداعی غم انگیز میکند و راه سفر
نامعلوم در پیش میگیرد.

با زهم صدای راوی شنیده میشود:

بی نخل امید فال گرفت
بتوکل ره شمال گرفت

گامدی که گل معطر مردن را در دست دارد،
چشم از گرد راه دلدار بر نمیدارد.

پسرها
نیز با وضعی محزون از عقب مردن چشم میدوزد.

غمجن سترگی

بیای تندې باندې خپلې وینم
توری وریځې په آسمان وینم
ستا نرګس غمجنو سترګو کښې نن
لږې ددر اودمچان وینسم
سترګې مې ځکه په تیاره دی پټې
جانانه تا چه زه پریشان وینم
ستا خوشحالی راته مشکله ښکاری
واپه کارونه نور آسان وینم
ستا دځندا په مېو مست چه شمه
ځمکه اوچته په آسمان وینم
گلونه ټول ښکته کړي خپل
ناچه ورکړ په گلستان وینم
گل یې گلونه تویوی نه همیش
حکوت دی ځکه مدح خوان وینم
(حکمت)

ګراني

تاچه په وړېل تیره شانه کړله
چوپه دی بس ماته بهانه کړله
زه یم او څرځونه ، فریادونه دی
ژوند دی راته یاره غم،انه کړله
تا ته درکوی مزه در زېږونو ښکار
ماته دی ویرانه بت خانه کړله
اوس به ستاد حسن اورکي سوزمه
ماچه تل پمینه ، د پروانه کړله
زه یم او سکروټی د بیلتون یاره
ستا عشق راته چوپه افسانه کړله
زه د متین، په تاباندی سردوبولم
لاندی مې بس دغه ترانه کړله
محمد سعید (آرزومند)

دیاد ګار شپه

دبخت له بیداری بیګام دیار سره مې شپه وه
دږه په تپوس تللی وم دلدار سره مې شپه وه
جهان گلزار گلزار وهر طرف بهار په اورو
په کښې د یو گلرنگ او گل رخسار سره مې شپه وه
هر درد لره دږه مې دا ظهار سره دواوه
د داسې مېرانه پرستار سره مې شپه وه
چه کله کله خیال اوتصور به وروشمه
عفه ښکلې محفل کښې ښکلې بار سره مې شپه وه
برزی وی دښادی او خوشحالی ټی څلورپاره
صحنه دبی غمې کښې له غمخوار سره مې شپه وه
کمال دخپل اخلاص مقام دوصل تهوم غوښتی
عالم دسرلوی او افتخار سره مې شپه وه
د مینې په زړه خرغه کښې کتنج ما کمن بیاموند
دحسن اود جمال سرمایه دار سره مې شپه وه
برکت الله کمین



د عمل میدان گورم

خود ، خودی کښې په د قست جهان ته گورم
داسې نه چه مستانه اسمان ته گورم
په مرض د بیلتا نه با ندی اخته یم
هره خواکې طبیبان درمان ته گورم
په خالی خالی خبرو نه غولیرم
په خاص فکر د عمل میدان ته گورم
د یووالی په ژوندون زما (باور) دی
د خوانانو د وحدت سا مان ته گورم
بریکوټ ، کابل د کب ۱۰ کال ۱۳۵۲

نابیناد زړه

نه شو په عشق او محبت کښې مې زړه ښادنه شو
ختم زما دسوی زړه سوی فریاد نه شو
د تورو زلفو پر لټو سترګو لږو ټوکولو
برباد محفل د عقل وهوش چیرې آباد نه شو
په جستجو ، تالاش ، کوشش ، زړا دعا عبادت
حا صل تراوسه پوری ماته خپل مراد نه شو
په مړه شاه مړه لمحہ مړه لحظه کښې د ژوند
پادخو مې نه شی چه آشنا مې راته یاد نه شو
خسرو فنا ، شیرین فنا ، تخت و تاج فنا شو
فرهاد فنا شو خسرو تاووم دفرهاد نه شو
(اشرف مفتون)

ای افغانه

محمد هاشم «غمشريك»
بیا وخت د امتحان دی ای افغانه
په همت دی دیلار مینه کړه ودانه
بی کاري، لویه بلاده ښه خبر شه
خان دی خلاص ساته همیش له زې بلانه
نن د ګار او د خدمت مسابقه ده
ګوره وروسته پاتې نه شی له هیچانه
نوی ژوند نوی نظام نوی بنیادی ده
نوی کار نوی همت غواړی لټانه
هلی هلی دی شروع په ډیره مینه
د ملی ژوندون تنظیم ته په مامورانه
په نږی لار کښې مال اوسر چاروه دواړه
دا ایجاب د زمانې دی قدر دانه
نفاق اورځی بد پښی وژنی قومو به
په وحدت کښې شته خوندونه پر بهانه
ټول یولاس او هم یوزده شی په مینه مینه
نویه لوړو شې په دنیا کښې له هر چا نه
دلوتیا او ترقی ناوی سمبال کړه
سیتګا روڼه ورته کړه خوځو شانه
د وطن خدمت له هر څه نه ضرور دی
ګوره نشی په دی چاره کښې ستومانه
د شخصي ګټو ته تیر شه دږه سره
د ملی ګټو تلاش ګوه چا نانه
راختلی چه ښه لمر د جمهوریت دی
«غمشريك» زړه هم خالی شوله اورمانه

د مېنې رسوایی

مینې چه رسوا شی نور رسوا دی شی
دا که تماشا شی تما شا دی شی
زه خو ویره ترس په زړه کی نه لرم
یار که نا آشنا شی نا آشنا دی شی
مخکښی که په پټه خو له سیزلم زه
اوبل که بر اعلی شی بر اعلی دی شی
ژوند سره چه مینه نه وی ژوند نه وی
غم که بی بها شی بی بها دی شی
ژوند کښې چه بیلتون نه وی بی قدره دی
داحملې که راښی راځی رادی شی
زه «منت باز» مینه خپل معراج ګڼم
ژوند که نابیناوی نا بینا دی شی

خشم دریا

میان باریک داشت و سینه فراخ گردن بلند و بالای متناسب چشمهای آبی و پستانهای بر جسته، ساق های خوش ساخت و اندام زیبا جلد لشم و پاکیزه اش گند می مایل به سیاه بود. دندان های صدفی، لبهای یاقوتی و بینی قلمی چهره مقبولش را مقبول تر جلوه می داد.

دختر نورس جازانه بی بود. آرایش و فیشش را دوست نداشت. لباس ساده پاک می پوشید. قشنگی طبیعی اش را صفا نگه میداشت. موهای سیاه تیره رنگش را که تا به کمرش می رسید چنان شانه می زد که از پاکیزه گئی می درخشیدند. نامش «آنجیل» بود.

بر خورد جالب داشت. با گرمی قول می داد. در جریان احوال بر سی و معاشرت لبخند دل انگیز بیشکش مینمود. رده دلبا ختگانش روبه فروزی بود.

...

مردانی که به گونه های رنگارنگ در برابرش قرار می گرفتند، او با برخورد شجاعانه و آزاد خویشی چنانز مات شان میکرد، مثلیکه وی دختر جوان زیبایی نیست، بلکه مرد زور مندی است که بر کرسی قدرت تکیه زده و بر تمام امور آگاهانه تسلط دارد. بر خورد او با مردان جوان دلخواهر خوانده هایش را ریش ریش میکرد. روزی یکی از خواهر خوانده هایش گفت:

«آنجیل، تو با مردان جوان طوری برخورد مینمایی مثلیکه با خواهر خوانده هایت رو به رو هستی».

«آنجیل» مانند همیشه خندید. خواهر خوانده اش با لجه جدی گفت:

«این بار کپ هایم را به خنده تیر نکن، بسیاری از دختر ها میخواهند مردان جوان را شکار نمایند مگر تو اصلا سر شان ری نمی زنی».

«آنجیل» که با زلفهایش بازی می کرد باز هم خندید.

خواهر خوانده اش با عصبانیت گفت:

«باز هم خنده، بسنی کن دیگر آخر من با تو جدی صحبت می کنم. «آنجیل» که لبهای عقیق رنگش را کم کم می گزید بانگاه های ژرف سوی خواهر خوانده اش دیدو گفت:

«من گدی ها را دوست ندارم! خواهر خوانده با دستهایش از کومه های آنجیل گرفته کش کرد و گفت:

«خی تو چی را دوست داری؟ «آنجیل» که از چهره اش حالت انتظار نمودار بود، آهسته آهسته به تفریگاه قدم می زد و برگ های ابلق خزان زده را از صورت گلها جمع میکرد. ناگهان در برابر دیده های خواهر خوانده میخکوب شد. از بازوان او گرفته با نیرو مندی تکان داد. بعد دست هایش را به گردن وی حلقه کرد، صورتش را به صورت او چسباند و دهانش را به گوش راستش نزدیک ساخته زمزمه کرد:

«من هم چیزهایی را دوست دارم. خواهر خوانده لبهاش را به گردن بلورین «آنجیل» مالیده گفت:

«چه چیزها را دوست داری؟ «آنجیل» که برگهای بر نقش و نگار خزان را به گیسوهایش بسته بود.

فریاد زد:

«آزادی و آدمیست را!»

این را گفت و خواهر خوانده اش را سخت در بغل گرفت. بعد قشنگش داد.

و هر دو خندیدند. خودش بلند می خندید، خیلی هم بلند انبوهی از تماشا چنان به دور شان گرد آمده. خواهر خوانده اعتراض کردن گفت:

«آرام باش، شرم است شرم! او همانگونه قشنگش میداد و می خندید. ناگهان رهاش کرد و با شتاب بخچه اش را از زیر گل بوته گرفت و فرار نمود.

خواهر خوانده آنجیل که از خجالت بیشانی اش غرق گره بود با شتاب به دنبالش گام برداشت و صدا زد:

«صبر کن، صبر کن کجا می روی من هم میایم».

«آنجیل» که در برابر نگاه های شگفتنی انگیز سیل بنیان به سرعت می دوید و گیسوهای الفاصکو نش در مسیر باد ملایم عصرانه تیت و پاشان میگردد با صدای بلند موزون گفت:

«تو هنوز این شجاعت را نداری - لحظه های بعد (آنجیل) در یکی از کافی های پس کوجه شهرچای سبز هیل دارا از چایک جانان به پیاله ترکستانی می ریخت و شوب شوب در دهانش فرو می برد. او در حالیکه دیده هایش به تصویری بخیه شده بود غرق شتیدن ریکارد های موسیقی بسیار قدیمی بود. ریکارد هایی که رد تمام شهر تنها در همین جا یافت میشد.

«آنجیل» طوری در جهان درونیش سرگردان بود که وقتی به خود آمد، ستاره ها در دل آسمان نیلی قام چشمک می زدند. و از خط ساعتش را دید و از جا بر خاست. آنجا هیچکس بول چایش را میداد. نظرش را مردی جلب نمود که با آثار های سپید مویش بازی میکرد و از زیر عینکش گرم مطالعه بود. آهسته به او نزدیک شدو کتابش را بر داشته به خواندن پرداخت. مرد که یگانه مشتری باقیمانده کافی بود به شدت تکان خورد به دنبال کتاب از جابر خاست، درین حال پایش به

پایه میز بندشد و به روی افتاد و میز هم چیه شد. کتاب های دیگر مراهم که روی میز بود تیت و پرک گردیدند. ناکه مرد خواست از جایش بر سر خیزد. «آنجیل» کتاب ها را گرفته سوی بارک به دویدن آغاز کرد. مرد بر خاسته از دنبالش دوید (آنجیل) خنده کنان پیش پیش می دوید و مرد که چند گام عقب تر بود زمزمه میکرد:

«عجیب دختری... عجیب دختری... تا که مرد خود را به (آنجیل) رسانید، او نام کتابها را خواند و در بخچه اش بیجا ند. وقتی مراد نزد او رسید. وی روی سبزه های سرد تیر ماهی جت افتاده بود می خندید و در اثر خنده پستانهای کلو له اش می لرزیدند. مرد با نگاه های خشم آلود، جانب او می دید ولی او می خندید و می خندید. بعد بایک جست بر خاست و در بازو های مرد محکم گرفت. مرد در برابر زیبایی او ست شد، درین هنگام (آنجیل) گفت:

«به خاطر کتا بهایت قهر هستی؟ مرد که زبانش بند بند می شد و اندامش می لرزید گفت:

«بلی... (آنجیل) بی آنکه چیزی بگوید، بخچه اش را بر داشته در پیش چشمهای او باز کرد. وقتی گره های بخچه باز شد، روی پاهای آنان مقدار زیاد کتاب و ریگا رد روی هم افتید.

«آنجیل» بازو های مرد را به سختی فشرده اشاره به کتاب ها و ریکارد ها گفت:

«بردار این ها را برادر! مرد که با شگفتی دختر را تماشا می کرد پس از لحظه ها خاموشی تحت تاثیر احساس مرد انگلی گفت:

«بردار اینها را بر دار! کتابهای خود را هم به شما بخشیدم (آنجیل) دستی به موهای مرد کشیده و با تبسم گفت:

«معنون، ای مرد سخاوت مند! آنگاه کتابها و ریکارد ها را باز هم از میان بخچه بیجانیده از کنار مرد دور شد، چند قدمی گناز او فاصله گرفت، دست جیش را که خالی بود به رسم خدا حافظی تکان داد.

مرد که در جایش میخکوب بود با



و میز
ماه خرامان خرامان می رفت و به
نور موزون شپلاق میزد. هنگامی در زیر
درخت پنجه چنار رسید توقف نمود
مرد هم آهسته آهسته به دنیا لبش
گام بر داشت. هنوز
کمی فاصله داشت که
(آنجیل) در پرتو نور شیری رنگ
از پس کوچه های خیا لبهای بیرون
شد. شعله های آتش کتاب ها را
بلعید. مرد با تعجب نگریسته گفت:
عجیب دختری... عجیب...
دختر آرام آرام ریکاره ها را
شکستند پارچه هایش را یک یک بر
زبانهای سرکش آتش می انداخت
مرد از میان شاخه های طلائی رنگ
آتش بانگاه های ژرفش دختر زیبا
و بیباک را می بوسید. دختر چنان
محو تماشای بازی با آتش بود که
چهره آتشین اش هر دم آتشین تر
می گردید. آنجا هیکه زبانهای
آتش هرچه بلندتر در اهتزاز بودند
ناگهان دختر باشتاب دستهايش را
در میان آتش فرو برد و يك كتاب
نیم سوخته را برداشت. گیسو های
انبوه دختر از دو سوی گردن بلندش
روی آتش لغزید. مرد وار خطا از
روی بلکه خیز زد و مشغول خاموش
نمودن گیسو های دختر شد. درین
آوان دختر زود زود کتاب نیم سوخته
را ورق می زد و چیزی را در لابلای
آن می پالید. دختر تابلویی را که اثر
بای آن با خط زرین چیز هایی نقش
شده و کم کم گوشه هایش را آتش
گرفته بود بر داشت و در یخنش جا
داد بعد کتاب را دو باره به آتش
انداخت.

مرد که باز لبهای دختر بازی می
نمود گفت:

- نزدیک زلفهایت را آتش گرفته

دستهایش می مالید سوی تل
خاکستر اشاره نموده گفت:

این است سر انجیل چیز های
بازارانی.

آخرین وقت ناگهان فریاد مرد بلند
شد.

- آخ سوختم سوختم!

(آنجیل) متوجه گردید که لباس
مرد را آتش گرفته و او با شتاب
جانب دریا می رود. دختر بیخیال
خنده را سرالاده نرم نرمک خنده اش
بلندتر و بلندتر شد و انعکاس آن از
هر سوبه گوش رسید.

سالها باخاذه های گونه گونه
میامدند و می رفتند و گشتی زمان در
میسر پر خم و تیغش راه می نمود.
(آنجیل) در دنیای خویش گام می زد
و مرد در جهان خودش روزی آن نو
باز هم در همان کافی پس کوچه
شهر ریکاردهای قدیمی می شیفندند
(آنجیل) مانند سالهای پیشین تازه
و بر نشاط می نمود و ولی مرد افشرد
و کار گشته به نظر می رسید. دیده

های (آنجیل) به دیوارهای پرازد
تصویر، از تصویری به تصویری
میافزید تا که آمده آمده
مرد را یافت. مرد گرم
مطالعه بود. (آنجیل) بی محابا از
جایش برخاست و رو به روی مرد
در میز او نشست. مرد، که متوجه شد
بدون هیچگونه تشریفات گفت:

- توهستی؟

بهار آمد و

درخت غنچه بر آورد و بلبان مستند

شادمانی

بهارت ذوقگاه راستان باد
نوبین رنگ تورشک باستان باد
همی خواند بگوش هرگل تو
بشود شادمانی داستان (باد)

سرود

نوی من نوی رازدانی است
سرود من - سرود جاودانی است
فغان شعله خیزمن در این دشت
جراغ روهروان زندگانی است

عشق به میهن

تو گویی بت پرستم، بت پرستم
که من هر سنگ خاک خود، پرستم
بداغ میهنم سوژم چو لاله
که من پرورده این کوه و دشت

پرورده نغمه شعر

چمن پرور گلستان پرور اند
گلستان شور مرغان پروراند
محیط ساز گار نغمه شعر
بسی مر د سخندان پروراند
از: (دکتور شمع ریز)

رباعیات

بر خیز بیا بین زمستان بگذشت
شد سبز چمن لاله بصحرا آمد
بر خیز بیابین هزار آمده است
بگذشت غم ورنج زمستان از باغ
بر خیز بین جهان جوان گردیده
بی مبری و سردی که دیدیم زوی
بر خیز که دوطرف نظر جان نبود
سرواست فراوان گلستانه است بهر باغ
گل است اگر چه همه چون در لیس
کردی تو نگه بروی تو گس از ناز
چین گریه عذار میزبان میباید
آن چین که برخسار جهان بود زدی
در دیست مرا که بیتو درمان نبود
از این سبب است خاطر من زار و پریشان

بنمود هر آنچه را به بستان بگذشت
افسردگی و خواری گلستان بگذشت
در دشت و چمن یک بهار آمده است
نوبت به گل و باده و بار آمده است
آن آب که یخ بست روان گردیده
بنگر بخش چه مهربان گردیده
آن چیز که دل می طلبد، آن نبود
دیدم همه جا سرو خرامان نبود
در حلقه باغ هست نرس گس جوتگین
دیدم که فتاد چشم نرس بزمین
بگرفته روان مهربان میباید
بزدود بین چه شادمان میباید
گل هست بهر سمت ولی جان نبود
هر جا نگریم زلف پریشان نبود
(عالمشاهی و نقطه)

کیست ؟

کیست ؟
دوین نیمه شب
اینها در میزند
کیست ؟
دوین شام تار
دوین من آمده است ؟
دور و دور داد باز :
مرغ خیال مرا، دور و دور آشناست
باش بگو !
آدم
باز بدروازه کوفت !
دل بپریم می تید
این تیش دل چیست ؟
دور و دور آرام شد
از این باد بود !
باز خموشی فگند
سایه بر اوراق من
و آنچه بچشم خورد، روشنی و سایه هاست

کیست ؟ چنین پشت در:
تند نفس می زند
می فشردهم نرم شانه به پهلوی در
فش فشی دامن کیست ؟
دست لطیف که بود ؟
پنجه بدر کوفت باز

ناخن زیبای اوست
رشته شعرم گسیخت، باز گمانم صداست
باش بگو !
آدم

دل به تپیدن فتاد
دیده سیاهی گرفت
بر لب من خشک شد
زمزمه (آدم)
در یکشودم قرار

یکدوسه ره بی به بی
جیب زدم کیستی ؟
هیچکس آنجا نبود

لیک پس از یک سکوت
روح دوسه دخترک
هوزده بگریختند
البه شعر بود :

سربش من گذاشت
عشق طلسم خداست !
(از: (تولقی))

از مقدسه مخفی

((لحن داودی))

مژده ای دوستان بهار آمد
گلک هستی بدیده کار آمد
آسمان آب زلدمی بارید
ابر نیسان گهر نثار آمد
بر بساط ز مردین چمن
شبنم صبح نقره کار آمد
باغ را غنچه امید شگفت
در چمن نخل دل بار آمد
سرو قامت کشید و سیزه دمید
آب حیوان به چشمه سار آمد
پنجه گل گرفت دامن سرو
رقص رقصان بجو کنار آمد
باد آراست زلف دختر باغ
هنرش عاقبت بکار آمد
دل دوشیز گان باغ شگفت
شود بلبل ز شاخسار آمد
از در، دل بگوش جانم دوش
ناله مرغ بقرار آمد
لحن داودی از نسوای تیش
گرم بر شود و آشکار آمد
گفت مستی کن و نشاط انگیز
که زمستان شد و بهار آمد
باغبان طرح نو بیباغ افگند
عز طرف گل به جای خار آمد
بهر تصویر نقش تازه باغ
گلک (مخفی) سری نگار آمد

نامه

چه میخواهی برای تو نویسم ؟ چه میخواهی بتو بگویم ؟

تو پیمانه وجود مرا بریز کرده ای و بیش از یازده سال است که نفس و خون و زندگی
من هستی . دیگر چه چیزی را می توانم بتو بفهمانم که تو آنرا ندانی ؟ آیا تو در آغاز و انجام
همه اندیشه هایم قرار نداری ؟

اوه ! ... محبوبه ام ماه گاه بنظرم می آید که تو خود من شده ای و وقتی با تو حرف می زنم
مانند اینست که با روح خویش سخن میگویم . پس آنچه در صفحه خاطر من است بخوان و بین
چگونه ترا دوست میدارم .

تو دیر زمانی شادی من بودی و اکنون موجب تسلی خاطر من هستی . نگاه تو بقدری دلربا
و بیخندت باندازه ای شیرین و وصف ناپذیر و پیرامونت آنقدر از پرتو صفا و فداکاری
و عشق درخشان است که من سوگواری و عزای خویش را فراموش می کنم و از تماشای چهره
فریبدهات دل چون شب تاریک روشن میگردد .

هر قدر اندوهگین و دلشکسته باشم وقتی کنار تو هستم بنظرم می رسد که هنوز نور عشق
و نیکی بختی بدیدگان و روح داخل می تواند شد .

تو که روزهای سوگواری و غم انگیز فراوان را از من دور کرده ای . تو که روزهای
چشن و سرور بسیاری برایم فراهم ساخته ای بیا امروز هم جشن بگیر . و همانگونه که
ستوده ای خوشوقت باش و همانطوریکه خوبی شادمان باش و همانقدر که بخوبی سعادتمند
باش . آسمان پیشانی زیبایت را از ابر های زودگذر و غم و اندوه پاک کن و دل ارجحندت را
از پریشانی و اضطراب و ناآسودگی و تیرگی زدای . شایسته است که زندگی تو چون
آسمان صاف و روشن باشد .

(از: (لوی کبیر))

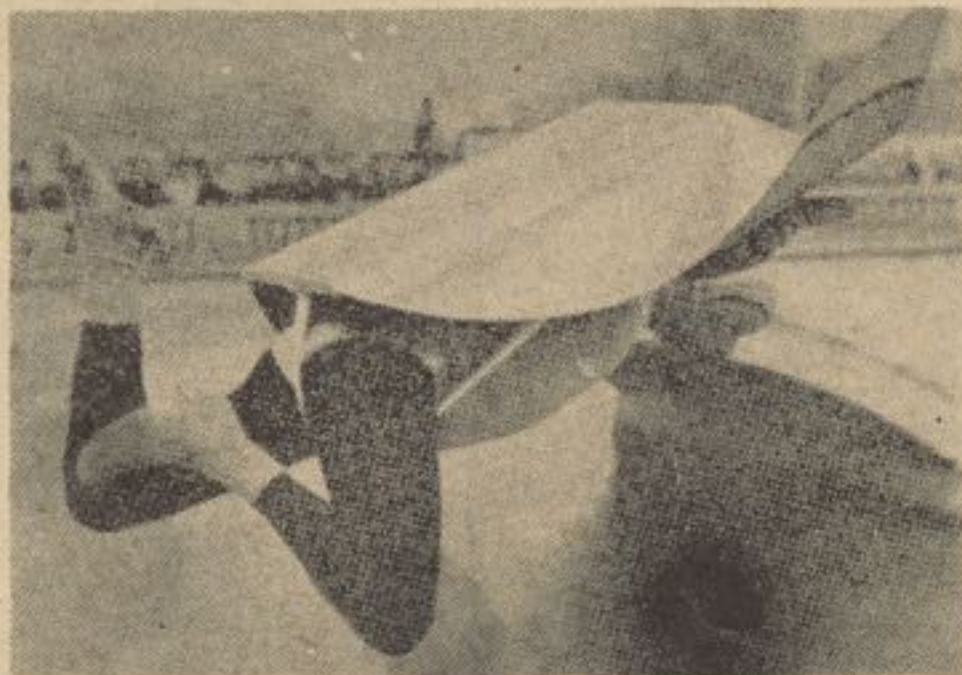


آشنائی با حیوانات باغ وحش

خانم «کارولین» متصدی یکی از باغهای و حش آمریکا، درین روزها تصمیم گرفته دخترش «ژولی» را با حیوانات آن باغ آشنا سازد تا پس از مرگش بتواند وظیفه مادر را بخوبی دنبال کند. خانم کارولین هر روز «ژولی» را به باغ میبرد تا شکل بر خورد با حیوانات، مخصوصاً حیوانات درنده را بفهمد و جرئت حاصل کند. شما درین عکس ژولی و مادرش را در کنار یک شیر ملاحظه میکنید.



بالهای مصنوعی



آقای «والتر کر نیوس» انگلیسی که همشهرها نش معتقدند، عقل سلیمی ندارد.

چندی پیش با بالهای مصنوعی که ساخته خودش بود، به عقب بام سوپر مارکیت بزرگ شهر که در حدود بیست متر از تفاع دارد، رفته و شروع به پرواز کرد اما چند دقیقه بعد ناگهان تعادلش را از دست داده و در مقابل مقابل چشمان وحشت زده مردم به زمین سقوط کرد. در طی این سقوط «والتر» مجروح شد و لی از عملش مأیوس نبود و میگفت: ممکن است بزودی اقدام به پرواز دیگری بکنم.

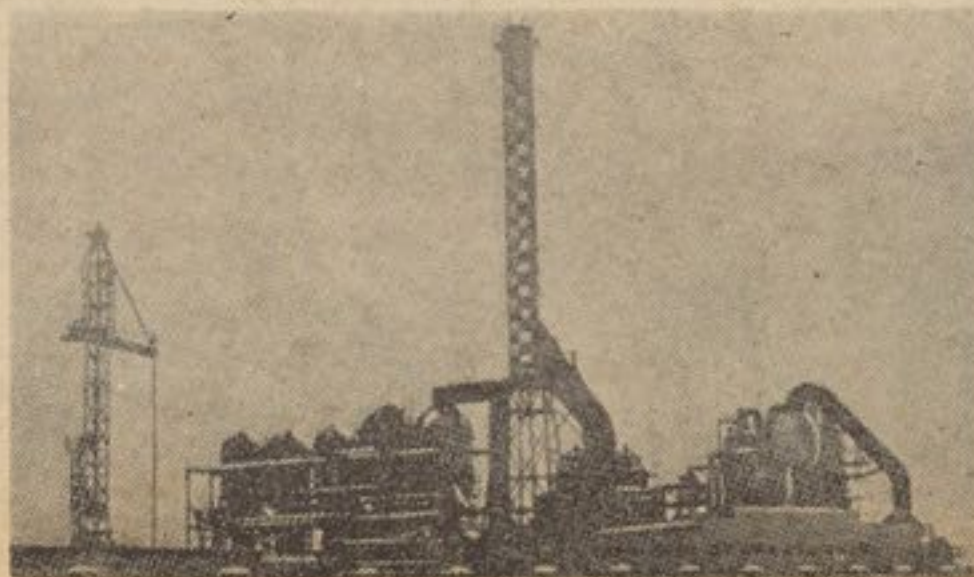
پدر و سترن ایتالیا

چندی پیش کارگران معروف ایتالیائی «سر جیو لئو» که به «پدر و سترن ایتالیا» معروف شده است، و چندین و سترن معروف را از قبیل: «بخا طریک مشیت دلار» «زشت، زیبا و بد»، «بخاطر چند دلار بیشتر» کار گردانی کرده کار گردانی یک فلم و سترن دیگر را آغاز کرد درین و سترن که هنوز نام قطعی آن تعیین نشده «جولیا انجما» هنر پیشه معروف نقش اول را بعهده دارد.

کارخانه برق اتمی بار تاکتور نوئرو نهایت سریع تأمین می کند.

تبدیل آب شور به شیرین

در اراضی خشک و بایر گازاقستان شوروی، واقع در امتداد بحر خزر، دستگاه بزرگ تبدیل آب شور به آب شیرین تا سیس گردیده است. این دستگاه در هر شبانه روز بیش از صد هزار لیتر مربع آب شور را به شیرین تبدیل می کند. نیروی برق مصرفی ساعت این دستگاه را یک



((فی دانای))

ستاره معروف

«فی دانای» ستاره ای که با شرکت در فیلم «بانی و کلاید» موفقیت کسب کرد و بشهرت رسید. درین اواخر تصمیم دارد، در یک فلم و سترن، نقش زن هرزه را بازی کند. و قتی یک خبر نگار از «فی دانای» سوال کرد: چطور حاضر شده اید این نقش را بعهده بگیرید؟ جواب داد: اکنون مطمئن هستم چون شهرت و موفقیت من بعد یست که ایفای چنین نقشی بمن لطمه نمیزند.

گدازگاه

گداگر

مردی تنومند که لباس زنده ای به تن داشت در جاده ی عمومی مقابل مردی ایستاد و طلب پول نمود. مرد با عصبانیت به طرف وی خیره شده و گفت:

- خجالت بکش. باین سرو کله مقابل مردم میایستی و پول میخواهی.
- چرا آقا چاره جز این ندارم.
- چراندازی.
- بخاطر اینکه چندی قبل بدون تقاضا پول های مردم را دزدیدم.
- آنوقت مرا دوبه سال حبس محکوم نمودند.



بدون شرح

نجات با پول

مردی فرانسوی وقتی بخانه آمد با خوشحالی زیاد روبه خانمش کرد و گفت:

- خانم، خبر خوشی برایت دارم!
- خانمش پرسید چه خبر است؟
- من امروز یکنفر را از مرگ حتمی نجات دادم.
- بگو چطور؟
- وقتی فقیری پول را به دست می دید، گفت: اگر این پول را ندهی از خوشحالی زیاد میمیرم.
- من هم پول را باو ندادم. تا از خوشحال زیاد نمیرد.

مشکلش کجاست؟

معلم منطق، برای آزمایش فکر و تعلیم شاگردان خود بسه تا ازدختر های صنف گفت:

- فرض کنید که شما دریك كشتی شکسته باد بان داروی دریا سرگردان هستید که يك دفعه از دور يك كشتی پیدا میشه که دو صند ملوان حریص وزن ندیده و تشنه عشق، سوار كشتی اند برای فرا ر ازین مشکل چه کار میکنید؟
- یکی از دختر ها جواب داد:
- فوراً سعی میکنم دور شو م و از حدود كشتی قرار کنم.
- دومی جواب داد:

به كشتی رانها میگویم که كشتی رانی میکنیم و به کمک آنها احتیاجی نداریم.

سومی که مو طلایی و دختر زیبایی بود گفت:

- من این مو قعیت را خوب درك می کنم، ولی نمی فهمم «مشکلش» کجاست؟

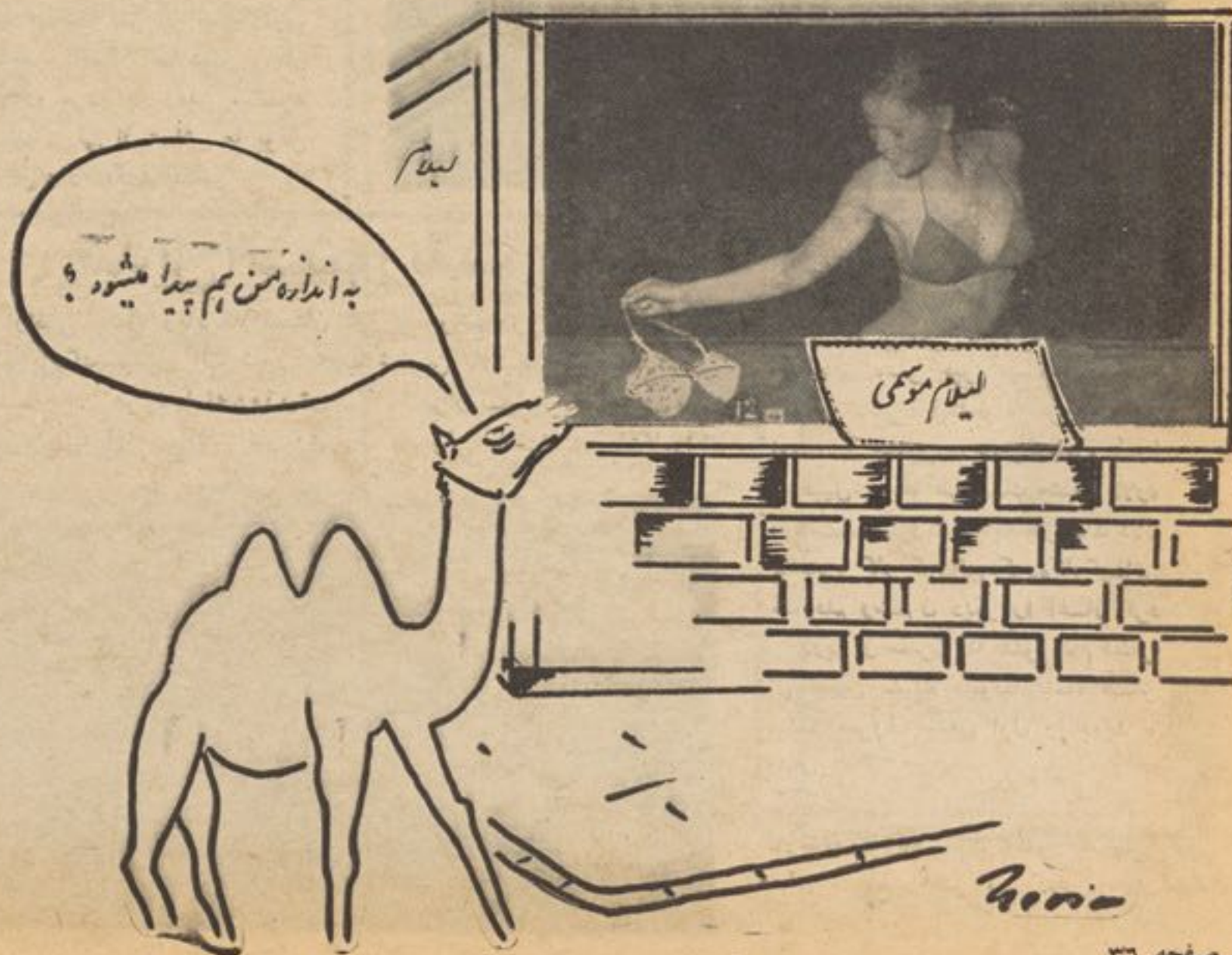


خوب حالا پیشنهاد مرا در مورد ازدواج قبول داری؟

بیغم باش

بعد از نصف شب کسی به شدت در اتاقی رادر هتلی کوئید مسافری که درین حادثه از خواب شیرین برخاسته بود با عصبانیت پرسید:

- کیست؟
- آن شخص فریاد برآورد:
- هتلی در گرفته و شعله و دود در هوا بلند است.
- بیخشید اشتباه کرده اید اینجا اطفاییه نیست.



حيله طفلانه

پسر کوچکی که میخواست صبح به مکتب برود نزد مادرش رفته گفت :
 برای من پنج افغانی بده .
 مادرش پنج افغانی به پسرش داده و گفت :
 - این پول را چه میکنی ؟
 - هیچ مادر جان پول را به فقیر میدهم .
 مادرش باو پنج افغانی داد و گفت :
 مرد فقیر حالا در کجا هست .
 پسرک جواب داد :
 - مرد فقیر حالا در بیرون دروازه شیرین می فروشد .

مادر سختگیر

نوجوانی در ساحل فریادی را شنید همینکه روبروگرداند دید که درامواج ابحار دوشیزه ای در حال غرق شدن است . او خود را در آب انداخت و چندین بار زیر آب رفت تا اینکه دختر زیبا و جوان را که غرق شده بود از آب بیرون آورد در ساحل مادر آن دوشیزه انتظار میکشید در حالیکه به نجات دهنده دخترش غضبناک می نگر یست از او سوال کرد :
 - پسرک، فوراً بمن توضیح بدهید اینقدر دیر در زیر آب بادختر من چه میکردید ؟



بدون شرح

آئینه
 شکارچی که خیلی قوی هیکل و تنومند بود تازه از جنگل برگشته بود و باحرارت زیاد برای دوستانش مشاهدات خود را تعریف میکرد .

- بلی ... روزی وقتی وارد اتاقم شدم بایک خرس قوی هیکل و مهیب روبرو شدم ... میتوانید حدس بزنید چه کردم ؟

یکی از دوستانش با خونسردی گفت :

- حتما زدی آئینه را شکستی !!؟



جاکت یخن بلند

یک پسر کوچک را برای معاینه نزد داکتر بردند ... داکتر بعد از معاینه از بچه پرسید :
 تا بحال تکلیفی از ناحیه گوش و بینی حس کرده ای .
 پسرک با آواز خفه ی گفت :
 - بلی .
 داکتر باخوشرویی گفت :
 - چه وقت زیادتر تکلیف حس میکنی ؟
 بچه گفت .
 وقتی بخوام که جاکت ببوشم و یا بیرون آرم .



در عجیب سر پا نینتی گیر مانده ام . کاش اصلاً سکی یاد نمیداشتم .



این درد نشه است ؟

نه بابا او فقط آزرده است که چرا بوتل از دستش افتیوشکست

فقط يك يشك

در صنف در ساعت انشا معلم موضوع تو صیفی جالبی : «پشك من ؟ را انشاء میگفت و بچهای لایق هم فورا نوشتند و به معلم دادند، معلم موقع صحیح متوجه شد که انشا زلمی با انشا صابر برادرش هر دو يك رقم است بدون بکزهاره پس و پیش، دوبرادر را صدا کرده گفت .

- بسیار عجیب است چطور انشاء هر دو شما عین یکدیگر است ؟ برادران گفتند :

برای اینکه هر دوی ما يك پشك داریم



کار در هتل ماساله است . فقط به سر و صورت رسیدگی کن و جواب بده : (جانداریم)

ازدوستستان

نقاط برجسته طبیعی در ولسوالی بگرامی

۱- شاخ برنتی: در کتاب (لغات عامیانه فارسی افغانستان) و در یک مقاله با عنوان «از عیاران تا کا که ها» که در مجله لمر نشر گردیده از آن یاد شده. مردم میگویند که این شاخ از بسکه مغرور جان خود بود هر سال یک حصه اش میافتد. هر چند که (شنیدن کی بود مانند اتیدن قرار شنید گوی پلنگ هم ندارد.

۲- صفت جانان: یک جای فو- لکوری در سیاه بینی است. میگویند که اصلاً در صفت جوانان (بوده خواهد بود بهر حال در نو روزها میله جای است و چشم انداز مقبول دارد. هر چند راهش خوب است لیکن از اینکه اطرافش (چتری ها و جر ها ندارد جوانانیکه (سبزه لغت) کردن میبرایند از کرد های سبزو یک لخت که میانه شان کدام چارد یواری نیست. خرامان خرامان طرف صفت خوانا که درین سالها از سر نگت از پرانی تخریب شده، میروند. سال های پیش یک سنگ لخشان هم داشت، در نزدیکی سیاه بینی یک قبرستان پهلوی یک جوی قرار دارد. برای تطبیق این حکم شاعرانه که «بر لب جوی نشین و گذر عمر بین» بهترین جای است. روشنفکر ها که میفهمند که هیچوقت پای عیسی در آن جای خطر ناک نمیرسد نامرده ها سرپا لاکنند، طرف سبزه ها دیده و چیز ها می مثل این رباعی را میخوانند:

ای کاش که جای آرمیدن بودی
با این ره دور را رسیدن بودی
ای کاش پس از هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بوای
و مردم طرف شاخ متکبر برنتی اندیده
و اینطور چار بیتی هارا میخوانند:
سر کوه کلان جفت پلنگ است
صدای ناله و دوتا تفتنگ است
جوانان خوش بپوشید خوش بگردید
که بالین قیامت تخته سنگ است



شعر دل انگیز

ایکه زیباترین شعر دل انگیز منی
در نگاه همه افسون همه عشق و همه ناز
گرچه از من تو میدی گل بی خار دلم
سازم بخدا بیتو زمی گشته تپسی
بیتو شبها بکنار غم و اندوه دلم
در دل شب که بغواب روی ترمی بینم
(شادمان) باش و میندیش که چسان بیتو منم
گرچه ای آتش دل عشق غم انگیز منی

(یونس شادمان)

از فیض محمد فیضی

مبارک

ای مهد زاد مردان جمهوریت مبارک
قوم شجاع افغان جمهوریت مبارک
گزروی صدق و یاری مگتم بیادگیری
ای زاده دلیران جمهوریت مبارک
بگنشته رنج و غفلت آمد زمان راحت
ای مسکن غیوران جمهوریت مبارک
هر که در آرزو بود دانه به گفتم گو بود
فی الجمله گشت خندان جمهوریت مبارک
ای عسکران سرمست گرج و تفتنگ بردست
مانند شیر غران جمهوریت مبارک
ما هم سلام داریم صدا احترام داریم
بر جمیع کار دانان جمهوریت مبارک
من «فیضی» غزلخوان مسکونه بدخشان
گفتم ز روی ایمان جمهوریت مبارک

جمهوری

دل آزاده ما بود هست خوشه از جمهوری
خوشا بر حال ما گشتیم و جمله یار جمهوری
ز احوال غریبان پرس و پاس اندر کجاها بود
بصدرنج و الم بودیم که شد اظهار جمهوری
سراسر کشور محبوب مادرشاد و خرسند شد
رسید در گوش مالاز هر طرف آثار جمهوری
به کیوان رفته بود نرخ نوای کشور افغان
عجب ارزان و گرم است دوستان بازار جمهوری
هرسها بود در دلهای زار و ناتوان ما
کجا روزیکه بینیم ما همه دیدار جمهوری
دوچند گردیده جاری طبع من ایدوستان اکنون
چو بیل میزن صد ناله در گلزار جمهوری

جو شیر از دامن جنگل بخوان مستانه ای «فیضی»

که هر کس دوست میدارد بیسی اشعار جمهوری

(فیضی) ۲۲- میزان ۱۳۵۲



آتش نگاه

آتش نگاه می بود
چشمش نگاه آسمانی داشت
در چشم آبی اش،
رنگ هزار گونه نوازش نهفته بود.
چشم او راز بود
قصه بود و شعر بود
زان بود که در نگاه نخستین او دلم
رقصید و خنده کرد و تپید و زخویش
رفت.

• باری بخود شدم
در خاطرم رسید،
دل روزی گفته بود:
(شهر سکوت من،
وین بزم خلوت،
در خود امید عشق کسی را نمی کند!)
هان: ایدل حزین
ای قلب پر زکین
آخر چه خنده کردی و در یک نگاه
گرم
مستانه سوختی
دل خنده کرد و گفت:
بیجا نمی تپم
بیجا نمی روم
دیدم که ساغر شیشه آسمانی
داشت:

(رحیمه منو م)

قتل در یک روز بارانی

رپور از ضیاء روشن



خالد متهم به قتل

بخاطر آورد و جوانی اش را که بایست در عقب میله های زندان بگذرد و بالاخره قلم بسزداشت و اعتراف کرد به مجادله که میان او و مقتول صورت گرفته بود و اعتراف کرد به کلماتی که شنیده و احتراز نتوانست از آن بکند.

پولیس مسطنتق این همه جرایم را از لابلای اوراق تحقیقاتی جرایم حادثه قتل در مکروریان معلومات داده علاوه کرد:

سه نفر هر یک عزیز احمد، جمعه، عیسی و یک خانم بلغاریانی که حادثه را از نزدیک دیده بودند موضوع را به پولیس روشن و واضح ساختند و جرایم حادثه را نقل کردند که نقل

قول همه شان هما ناقتل سید احمد پسر حمیدالله جوان ۲۵ ساله کارگر برق ماهیپر توسط خالد پسر عبدالکریم شاگرد دهم لیسه محمود طرزی بوده است و خود قاتل هم به مجادله خویش با سید احمد متعرف شده است که این همان مجادله بوده که یکی راقاتل دیگری را مقتول درج اوراق تحقیقاتی دستگاه پولیس ساخته است.

و تنو مندتر بود، خالد را دنبال کرد... اما سو زشی شدیدی در قلب خود احساس کرد، دستهایش را پروی قلبش که زخم برداشته بود نهاد و تا پنج متر خالد را دنبال کرد... اما از آن بیشتر نتوانست قدم بردارد و بزمین افتاد... دوباره برخاست و بزهم بزمین افتاد... باران شدت گرفت و قطرات خون را از روی سرك باخود زایل ساخت... دو نفر دویدند... سید احمد را بلند کردند و لی کار از کار گذشته بود، مو تر حاضر شد و مجروح را به شفاخانه انتقال دادند... اما اجل کارش را ساخته بود و طرف معامله را باخود برده بود، نمایندگان قانون سر رسیدند، باز پرس سی آغاز گردید، همه کس شهادت دادند که خالد دریافت قاتل است... ساعت ده همان شب به پولیس تسلیم داد و باز پرس سی آغاز گردید، خالد دریافت قاتل است... دومین و یا سومین سوال بود که آدم کش است... همان بود که اشک در چشمانش حلقه زد... گریست و فریاد زد بیادش افتاد که فا میل دارد بیادش افتاد که در مکتب است مبارزی ها و هم صنفی ها یں را

با قلب سحر و روح، فقط چند قدمی قاتل را دنبال

کرد... اما فشار درد و میجاشش نداد

قدم بردارد و بزمین افتاد... باران شدت

گرفت و قطرات خون را با خود برد.

برای کشتن یک مرغ هراس داشت... اما

سر نوشتهش او را قاتل ساخت و به زندانش افکند!

هنوز خیلی جوان بود در صنف دهم مکتب درس می خواند، در خانه فرزند بزرگ و برومند فامیلش بود همه به او احترام داشتند و او هم به دیگران احترام می گذاشت و همه دوستش داشتند اما حوادث گاهی مسیر زندگی انسان را عوض میکند و همانطوریکه آدم نمیتواند پیش

جملات را تکرار کن؟

اما آن جوان با تمسخر جملات دیگری هم گفت همین بود که طوفان آغاز گردید... فحش و ناسزا از هر دو طرف شروع شد و اجل بالهایش را بالای آنها پهن ساخت نخستین بکس به الاشه جوانی که (هرزه) شنیده بود از جانب مقابل حواله شد او را نقش زمین ساخت... جنگ بین هر دو در گرفت آله های جارحه از جیب هر دو بیرون و حواله یکدیگر شد درین فرصتی بود که خالد جوان هفده ساله چندین ضربه در عقب شانهای خود بکشد... اما مجال داشت تا جوابگوی طرف مقابل که سید احمد نام داشت در زد و خورد با شد لذا با یک حمله و بایک ضربه با آله جارحه به عمق یک اعشاریه سه سانتی قلب طرف مقابل را از کار انداخت، وقتی متوجه شد کار طرف را ساخت بنای فرار را نهاد و سید احمد هم که جوان تر

بین کند تقدیر و سر نوشتهش هم در حادثات زندگی پیش بینی شده نمیتواند روی همین ملحوظ این هم که بیش از هفده سال نداشت مرتکب جنایتی شد و قاتل از آب درآمد. و در آن آهین برویش باز شد میخواست

بکند و چگونه سر نوشته دامی را برای او گسترده بود؟ فقط یک لحظه... یک لحظه آنی و زود گذر بود که حادثه دردناکی زندگی اش را زنگ زد و قاتلش ساخت... قاتلی که برای کشتن یک مرغ هراس داشت

وقتی برای انجام بازی های سیپورتی راه میدان های فوتبال مکروریان را در پیش گرفت و زمانیکه در میدان سیپورت داخل شد ریزش باران مانع

سهام گیری زن و مرد در امور منزل

يك ضرب المثل قدیمی اروپایی میگوید: مرد زنی را می پسندد که حاضر شود خود را پای اجاق غذا در آشپزخانه قربانی کند، هر چند این نظریه دیگر تطبیق نمیشود اما این حقیقت را هم نمیتوان انکار کرد که طعم غذای لذیذ خانم به میزان عشق و علاقه شوهر نسبت بزنی که ارتباط مستقیمی دارد، بناء این وظیفه خانم هاست که بخاطر نگهداشتن بیشتر



شوهران خود بخانه، وقت بیشتری را در آشپزخانه صرف کنند. ولی اگر زنها در پختن غذای لذیذ، در تهیه غذاهای مطبوع و در تدارك دستر خوان رنگین وظیفه دارند. همانقدر در شستن ظروف و سامان كم علاقه گی نشان میدهند و حالانوبت مرد هاست که دست همت بر زنند و بشقابها را بشویند، باین ترتیب هم در ترتیب و پاکی آشپزخانه سهیمی میگیرند و هم بامساعی مشترک دل خانم را بدست می آورند. همکاری در محیط خانه چه در سالون چه در اتاق خواب و چه در تربیه بچه ها و بالاخره چه در آشپزخانه در بوجود آوردن يك فضای گرم و صمیمی نقش محسوس و خاصی دارد. اگر در برخورد های اجتماعی زن و شوهر در کنار هم دست در دست هم ظاهر میشوند و دیگران را نسبت به سعادت خود به غبط و امیدارند این نتیجه دلگرمی و صمیمیتی است که در محیط خانه با همکاری همدیگر اعمار نموده اند و این همکاری از آشپزخانه شروع میشود و تا تفاهم کامل می انجامد. بهتر است سراز همین حالا به عکس نظری دقیق انداخته و چه بهتر که زن و شوهر های جوان خوشبختی خود را از آشپزخانه آغاز نمایند و در تمام عمر از لذایذ و خوشی ها بهره مند شوند.

زنان و دختران



زیر نظر: سیما غواص

نمایش لباس در هتل انترکانتی نمتال

بساعت شش شام روز دو شنبه ۱۹ حمل نمایشی از لباس های بهاری که بوسیله مدسازان افغانی طرح شده بود، در بالروم هتل انترکانتی نمتال به نمایش گذاشته شد.

بقیه در صفحه ۵۶



دندان سالم و لبخند زیبا

لبخند وقتی بر جذابیت و زیبایی چهره تان می افزاید که دندان های قشنگ و زیبا داشته باشید. مراقبت و زیبای دندان از همان بدو تولد آغاز میگردد.



این وسیله میتواند از خطر احتمالی جلوگیری نمود. علاوه بر آن نحوه برس زدن و انتخاب کریم دندان نیز برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است.

همچنان میوه جات خام و سبزیجات برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است.

کرم خوردگی دندان که یکی از بدترین امراض دندان ها است، غالبا در نتیجه افراط در خوردن چاکلیت و شیرینیجات بوجود می آید. برای جلوگیری از کرم خوردگی دندان معاینه داکتر متخصص لا اقل سالی یکبار - حتی در صورت داشتن دندان های سالم - ضروریست، زیرا به

آشپز خانه شما:



برای خشک کردن ظروف از سبدهاییکه مخصوص اینکار است استفاده کنید.

محل یخچال شما در آشپزخانه است، در نظافت آن دقت نمایید، اگر یخچال تان بوی غذا گرفت آنرا خالی نموده بشوئید و چند ساعتی مقداری آمونیاک در ظرف دهان باز در آن بگذارید تا بوی آن به طرف شما شود.

از گذاشتن اشیای اضافی در آشپزخانه خود اری کنید و همچنان ظروفی که طرف استفاده روزانه تان قرار نمیگیرند بهتر است دست تان نگذارید.

در نظافت آشپزخانه پیش از هر اتاق دیگر دقت نماید.

کف و دیوارهای آشپزخانه بهتر است از گاشی یا موزائیک باشد که هم قابل شستشو بوده و هم رطوبت تولید نکند.

شیشه ها و قوطی هایی که آذوقه در آن قرار دارد نام شی را در آن نوشته به آن بچسباند، تا مشخص باشد و طوری قرار دهید که فو را

تشخیص نموده بتوانید، قفسه ویا الماری که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی و سایر اشیاء بدیوار نصب کنید.

نکته های سودمند:

گل

هرگاه چند شاخه گل زیبا خریده اید یا برایتان هدیه آورده اند و شما میخواهید روز بعد هم گل ها به همین اندازه تر و تازه و باطراوت باشند شب قبل از خوابیدن گلها را از گلدان خارج کرده و در پائین ترین طبقه یخچال تان قرار دهید، گل ها همچنان تازه و با طراوت خواهند ماند، صبح آنها را از یخچال کشیده انتهایشان را یک یا دو سانتی متر قطع کنید، سپس در گلدانی که محتوی آب کاملاً سرد و چند تکه یخ است، قرار دهید.

سالاد میوه:

چند قطره آب لیمو در ظرفی که سالاد میوه در آن قرار دارد بریزید هم طعم و بوی آن بهتر میشود و هم یوه ها در اثر مجاورت هوا سیاه نمیشوند.

مادر و کودک:

لباس کودک

انتخاب لباس برای طفل نوزاد برای حفظ سلامت و تندرستی کودک نقش عمده دارد. پوشا نداشتن لباس خیلی گرم به صحت کودک مضر است زیرا اولاً کودک را بد عادت میکند و از مقاومت بدنش در مقابل سرما میکاهد ثانياً اگر هوای بیرون قدری گرم تر شود لباس ضخیم موجب تب میشود که گاهی خطرناکتر از تب عفونی است.

البته مو قعیکه کودک شیرخوار می خوابد باید لباسش آنقدر گرم باشد که خنک نخورد ولی در اینجا است نیز باید روی صورتش باز باشد تا هوای آزاد استنشاق کند.

آشپزی:

سر برای رواش

مواد لازم: یک کیلو رواش - یک نیم

کیلو بوره - ربع کیلاس آب - سه قاشق نانخوری آب لیمو - یک قاشق چایخوری زنجفیل میده شده.

طرز تهیه: رواش را پوست کنید و سپس به قطعات مربع شکل ریزه نموده بشوئید، آب و بوره را بجوشانید وقتی آب و بوره جوش آمد رواش را زنجفیل و آب لیمو را در آن اضافه کنید. سپس بر حرارت ملایم مدت نیم ساعت بجوشانید.

یک مدل لباس جالب بهاری برای دختران جوان

مسافرت ۴۲۵ کیلومتری بابا یسکل

این عمل امتحانی بود از قدرت اراده ما

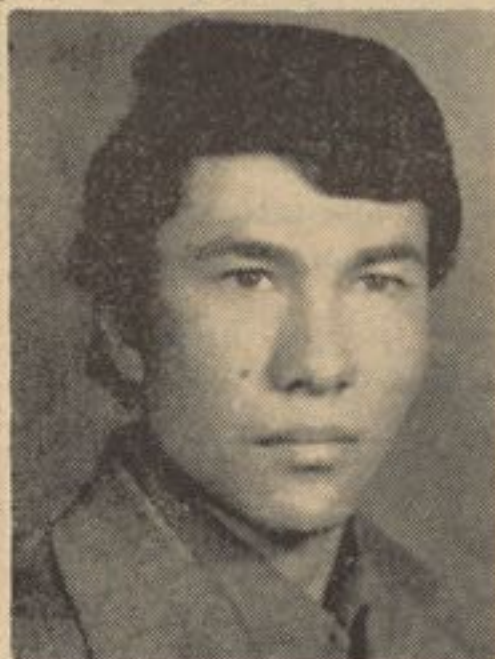
اولین احساس که برای مان بعد از رسیدن به شهر مزار دست داد خیلی لذت بخش بود. زیرا عده از رفقا و دوستان مان این عمل مانرا غیر عملی میدانستند و می گفتند که ماز بین راه دوباره برخواییم گشت ولی اینطور نشد و ماموفق شدیم زیرا ما اراده کرده بودیم و اراده مان برای

ما آگاه میشدند بر مای خندیدند و ما را مسخره میکردند و این اقدام ما را دیوانگی پنداشتند و آنرا غیر عملی میدانستند. به هر حال به سفر خویش ادامه دادیم و بعد از دو روزه نزدیکیهای سالنگ رسیدیم در سالنگها برف با شدت تمام میبارید سالنگ را با پای پیاده طی نمودیم با وجودیکه خیلی خسته شده بودیم باز هم به سفر خویش ادامه دادیم

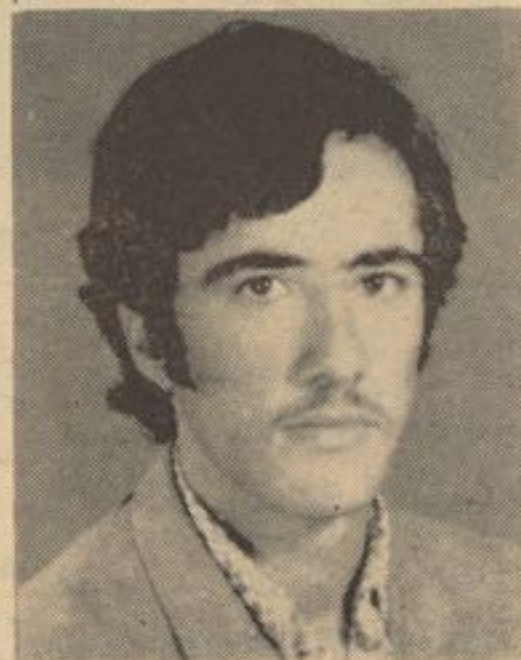
آن روز برف می بارید، برف تند و آزار دهنده، آسمان تازه داشت روشن میشد که ما بسفر خود ادامه دادیم، سفریکه ۴۲۵ کیلومتر برایمان طول داشت و ما آنرا در چهار روز با وجود خرابی هوا بیایان رسانیدیم. از مدتها آرزو داشتیم که سخن، و اراده خود را بکرسی بنشما نیم و آنرا عملی نمایم. با وجود مخالفت های پدر و مادر و نزدیکان مان تصمیم



سلطان محمد کاسب



محمد قاسم متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه



احمد فرید متعلم صنف ۱۲ لیسه غازی

مان قیمت داشت و این امتحانی بود از قدرت اراده که شاید در آینده برایمان ارزش فراوانی داشته باشد و این امیدواری برای ما بیشتر شده که می توانیم بمسافرتهاای دور و خارج از مملکت نیز با بایسکل پردازیم.

وبالآخره بعد از چهار روز مسافرت و طی نمودن ۴۲۵ کیلومتر راه به شهر مزار شریف رسیدیم. اگرچه مسافه دوری را آمده بودیم. ولی موقعیکه به شهر رسیدیم اصلا احساس خستگی نمی کردیم زیرا به آرزوی خود رسیده بودیم و ازین امتحان موفقانه بپرن آمده بودیم.

گرفتیم که به این سفر پردازیم و آنرا عملی کنیم همه این تصمیم ما را نادرست و نامعقول میدانستند و آنرا دیوانگی می پنداشتند ولی ما اراده نموده بودیم که به این سفر برویم و از همه مهمتر این عمل امتحانی بود از ما، از اراده ما و بالاخره از شخصیت ما زیرا نمی خواستیم به اراده ما خلی پیدا گردد همان بود که روز بیست سوم حوت بر بایسکل های خویش سوار شدیم و راه مزار شریف رادر پیش گرفتیم.

بلی آن روز پنجشنبه بود برف تند می بارید ولی ما به راه خویش ادامه دادیم.

راه دور بود ولی عزم ما محکم و خلل ناپذیر اوایل همان روزه چاریکار رسیدیم شب رادر چاریکار سیری کردیم روز بعد به سفر خویش ادامه دادیم در بین راه عده از موتر داران که از نزدیک ما میگذشتند، برای ما کف میزدند و هدیه میدادند و عده هم که از تصمیم



یک ناز چندان

ما اهالی انصاری کلوله پشته وات از همکاری ها و همدردی های عمیق ریاست ترافیک وزارت محترم داخله کمال امتنان و ادائشته و از اینکه با ترتیب پروگرامهای مرتبه از آمریت پروگرامها و واریسی و تنظیم که در قسمت سرویس ها بعمل آورده امروز سرویس های کلوله پشته ترانسپورت به موقع و طبق پروگرامهای معینه حرکت می کنند . البته قابل تقدیر است و این نشان میدهد که مامورین امروزه دولت جمهوری خود را خدمتکار مردم دانسته و با دردمشکلات اجتماع خود ملتفت هستند . چه میشود با این لطف اخیر مشکلات نهایی ما را هم حل نمایند و پروگرامهای کلوله پشته ترانسپورت را بشکلی ترتیب دهند که تا اخیر سر کهای خامه نیز حرکت نموده و مشکلات مردم بیچاره ای که وسیله حمل و نقل ندارند رفع سازند . و امیدواریم که این خواسته با جامعه عمل پوشیده و بر مومونیت ما بیشتر بیفزایند .

تاثیر کتاب

دو دوست در گوشه خیابان ایستاده بودند .
با هم لطیفه های خنده دار میگفتند و بعد از آن دل می خندیدند یکی از آنها گفت :
راستی میدانی زنم سه بچه زائیده و خودش معتقد است که علنش خواندن کتاب سه تفنگدار است .
دومی خندید و گفت :
ای وای : من بیچاره چکنم که زنم حامله است و کتاب علی بابا و جمل دزد را میخواند ؟

فرستنده : محمد امین «نظری» معلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه شماره ۴

رشد اخلاقی جوانان

روان شناسان درباره صداقت و راستکاری دو نوع تحقیقات بعمل آورده اند : اول برای شاگردان چانس خیانت داده شده بدون اینکه آنها از اصل مطلب آگاه باشند در داخل و خارج مکتب تحت نظارت و مشاهده گرفته بودند که آیا از موقع استفاده کرده و یا اینکه کار محوله را بصداقت انجام میدهند . تحقیقات دوم در موضوع امتحان و درجه راستکاری شاگردان در داخل مکتب است طوری که معلم مضمون پارچه های امتحان را مطالعه کرده و ریکارد نزد خویش نگه داشته بود . بعد از آن پارچه ها را دوباره بشاگردان سپرده و از نزد شان خواش شده تا هر کس تعداد غلطی های خود را شمرده با اساس آن نمره بدهند .
تجارب فوق ثابت کرده که بطور عموم متعلمین ذکی و لایق بیشتر از صداقت کار گرفته اند درجه صداقت و امانت در بین شاگردان غبی و تنبل



در جستجوی دوست

اینجانب محمد حلیم از لیسه غازی خواهش مکاتبه را با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون پول خارجی و تکت پستی دارند می خواهم مکاتبه نمایند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .
لیسه غازی - محمد حلیم متعلم صنف نهم .

آرزوی مکاتبه را با خواهرانی که به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند دارم .

آدرس : هرات ، لیسه مهری .
جمیله متعلمه صنف یازدهم (با)

من محمد طارق می خواهم در قسمت الکترونیک و وسایل الکترونی در جهان امروز و رول آن معلومات داشته باشم کسانیکه در این قسمت معلومات تازه داشته باشند لطفاً به این آدرس مکاتبه نمایند .
محمد طارق از لیسه تخنیک عالی کابل .

می خواهم با کسانیکه به جمع آوری تکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .
آدرس : کندز - محمد نبی متعلم صنف یازدهم لیسه شیرخان کندز .

اینجانب علی احمد از ولایت لوگر آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادرانیکه به موضوعات اقتصادی علاقه داشته باشند و در این رشته تخصص داشته باشند مکاتبه نمایم .

من محمد فاروق از لیسه استقلال آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در مضامین ساینس علاقه داشته باشند دارم .
آدرس : لیسه استقلال - محمد فاروق متعلم صنف نهم .

اینجا نب سخی احمد می خواهم با کسانیکه در شعر و ادبیات معلومات و علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .
آدرس : لیسه نادریه - سخی احمد متعلم صنف دوازدهم .

مردی با نقاب بقیه

تا اینجا داستان :

کتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میبرد. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوایارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور "حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پولیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان.

شما درست است آقای انسپکتر پولیس .

دیک اظهار نمود . «اما من بهتر می بینم که شما خود متوجه آن باشید . من خوش ندارم بیک امریکایی بگویم که می خواهم او را از انگلستان اخراج کنم زیرا این مطلب چنان معنی میدهد که جزاء او را به امریکا برگردانده باشم.» جوشا برادر بر جاییش ایستاده شد و گفت : «آقای کلونل گاردون تهدید نهایت دوستانه کردید قول میدهم که جوشا برادر بعد از این یک عضو شریف جامعه باشد یگانه خواهشی که از شما دارم اینست که به پولیس هدایت ندهید تا اجازه نامه مرا قید نکنند.»

دیک پرسید (لایسنس) جوشا برادر جواب داد : «آری لایسنس یک میل تفنگچه که با خود حمل میکنم در کو نیس هال نمایش کنسرتی جریان داشت وعده زیادی از علاقمندان برای استماع ویلون نواز مشهور گرد آمده سالون بزرگ پر از مردم بود .

بود . در ختم بیانیه دیک اظهار داشت :

«اما آقای کلونل ، در مونت کارلو باید برای زندگی کردن پول داشت» دیک در جوابش گفت : «البته در صورتیکه شخص این پول را با خود به آنجا آورده باشد من ازین تذکر منظور بدی ندارم و نمی گویم که شما از طریق غیر مشروعی این پول را با خود به مونت کارلو آورده بودید - بلکه تغییر وضع شما از فقر و غربت به پول داری و ثروت بنظرم بسیار عجیب آمده است.» امریکایی جواب داد : «همینطور هم بود و اما در مورد سقوط دوباره من از پولداری و غنا به فقر و مسکنت چه نظر دارید ؟»

«منظور شما اینست که اگر امروز می توانید بصورت تان نقاب بزنید ، پس در سال ۱۹۱۷ نیز این امکان برای تان میسر بوده تا مرد ثروتمندی جلوه میکردید همین طور نیست ؟»

جوشا برادر جواب داد : «این حرف

دیک پرسید : «من می خواهم صرف اینقدر بدانم که شما چطور پولدار شدید ؟ در سال آخر پیش از شروع جنگ جهانی بارمه گاو و گو سفندی که به انگلستان آورده شد همراه آمدید و صرف ۲۰ دالر در جیب داشتید .

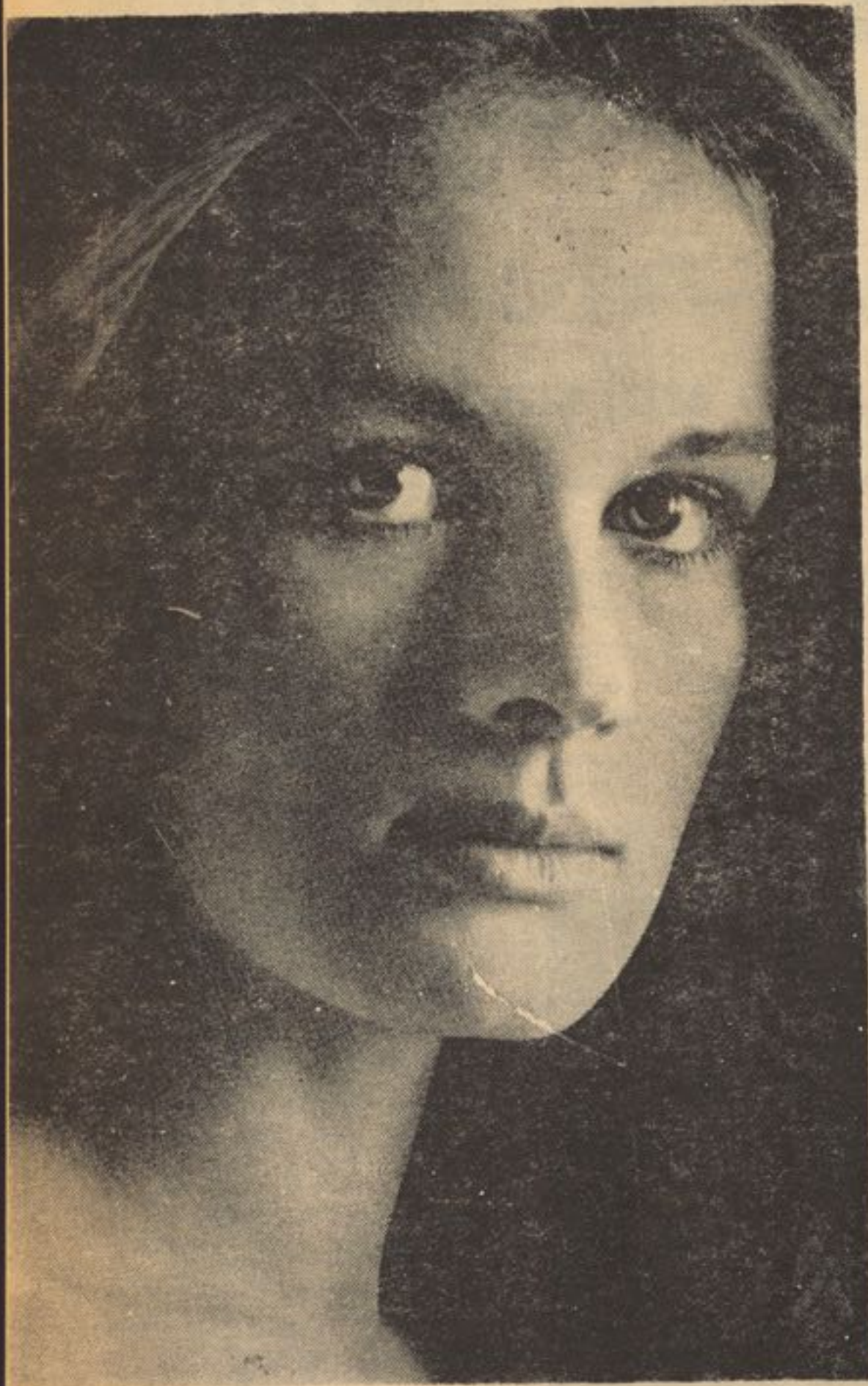
شما خود به الک گفته اید که به این ترتیب به انگلستان قدم گذاشته اید . این گفتار شما با حقیقت صدق می کند . من تقریباً بهمان قسمی به زندگی شما علاقه گرفتیم که شما به زندگی بقیه ها دلچسپی نشان داده اید . و یک مقدار معلومات هم راجع به شما جمع آوری کردیم شما در سال ۱۹۰۷ به انگلستان آمده از کشتی پیاده شدید . در ماه می ۱۹۱۷ برای خرید یک عمارت قدیمی در نزدیکی ها پشر وارد معامله شدید و در آنجا سکونت اختیار کرده به ترمیم و آراستن آن کلبه شوم پرداختید. تاجائیکه بمن ثابت شده ، شما از درك چند دالری که بخود آورده بودید زندگی می گردید . اما رفعت غائب شدید تا اینکه در شب کر سمسبی همان سال از پاریس سر و کله تان پیدا شد شما غالباً همان کسی بودید که اعضای یک خانواده را از زیر خرابه های منزلشان که به اثر بمباردها ویران شده بود بیرون آوردید و اسم شما بخاطر قدر دانی از تلاش انسانی و بمنظور حق شناسی ازین خدمت شایسته در دفتر پولیس فرانسه قید گردیده بود که شما لباس کهنه به تن داشتید .

و مردم چنان تصور نمودند که از خدمت در زیر بیرق امریکا فرار کرده باشید . اما در ماه فروزی در مونت کارلو بودید . یک مقدار در جیب داشتید و منزل قشنگی در اختیار تان بود .»

جوشا برادر در خلال سخنرانی دیک آرام و بدون حرکت باقی ماند صرف شبه یک تسبیح در گوشه دهان و صورت نتراشیده اش پیدا

دیک گاردون درین لحظه در اتاقش نشسته سخت سرگرم کار شبانه بود . یک مرتبه سرش را از کار بلند کرده به ذهنش خطور کرد که مدتها پیش تکت برای همین امشب ریزرف کرده بود خود سرا بسیار خسته احساس مینمود و تقریباً از تلاش خود برای یافتن سرنجی نا امید گشته بود . لارو نارهیلی برایش نامه نوشته و تقاضا کرده بود که پولیس هر طوری شده در قسمت پیدا کردن قرار داد تجارتی فعالیت جدی بعمل آورد . اما از دیدن نامه متوجه شد که نویسنده میخواهد سهو و اهمالی را که در نگهداشت سندش تکب شده به گردن پولیس اندازد . دیک مصمم شد تمام غم و اندوه خود را یک طرف گذاشته به شنیدن کنسرت برود و به گاراژ خود تیلیفون کرده از آنها خواست در عوض موتر خودش یک نکسی سر بسته برایش بفرستند ده دقیقه بعد در سالون کنسرت بود و در میان جمعیتی بیش از دو هزار نفر به آهنگهای استادان موسیقی گوشه فرا داد .

در تفریح به سالون استراحت تیاتر بیرون رفته ، نخستین کسی را که در آنجا بر خورد کرد ، یک مامور پولیس شعبه مرکزی بود که متوجه دیک در آنجا نشد . یک خفیه پولیس دگر زینه ایرا که به طرف بار می رفت زیر نظر داشت مامور سومی سگرتی برای خودش روشن کرده از دود آن کیف می برد و از حال مراقبت می نمود . صدای زنگ ختم تفریح را اعلام کرد و دیک خواست سگرت نیم سوخته اش را دور بیندازد ، درست در همین لحظه متوجه نزدیک شدن یک لیمو زین بسیار لوکس شد یک راننده یو نیفورم دار جلو در وارد و رودی او پرا از موتر فرود آمده ، دروازه را باز کرد . از موتر محض یک نفر پیاده شد و دیک فوراً او را شناخت .



میکرد. يك دهلیز که با قالین‌های
قیمتی فرش شده و چراغ‌های
زینتی داخل آنرا روشن میساخت
این دهلیز به رستوران و سالون
رقص منتهی میشد. ديك منتظر
آمدن مدیر کلوب شد و به دهان
دروازه ایستاده با تعجب بموبل و
اشیا بسیار قیمتی سالون خیره‌ماند
میزهای چهار گوشه بطور منظم
در سالون چیده شده و از يك سستیج
کمی بلندتر از پشت رقص صدای
موسیقی جاز سیاه‌ها بلند بود.
در وسط سالون چند جفت زن و
بار تیم تند و هیجان‌انگیز موسیقی
می‌رقصیدند.
باقی دارد

آن مرد کسی جز ارسا مایتلند نبود.

یکنفر از پشت سر ديك زمزمه کرد: «عجیب است!» وقتی ديك سرش را برگرداند الك را در فراك سیاه‌کهنه دید. او در تمام زندگي همین يك دست لباس سیاه‌رسمی را داشت و بسی.

آنها هر دو از شدت تعجب و حیرت بر جای شان خشك ماندند صرف نه بخاطر اینکه آقای مایتلند مانند يك حکمروا از موتر فرود آمد. لباس و زنجیر نقره‌ای که به گردن انداخته بود و راننده اش

یونیفورم راننده‌های شخصیت‌های بزرگ را به تن داشت، بلکه لباس فراکش هم بمود روز و غا لباً توسط بهترین خیاط دوخته شده بود ریش خود را بقدرچند سانتیمتر کوتاه تر ساخته و به روی واسکت سفیدی يك زنجیر طلایی و سنگین

آویخته بود یکدانه گل میخك سفید در کاج یخن بالا پوشش بچشم می‌خورد و کلاهش بهترین کلاهی در نوعش بشمار می‌رفت يك چوب دست بسیارقشنگ ازچوب آبنوس

و سرعاج که حین حرکت به روی آن تکیه میداد و قدم می‌برد داشت. از سا مایتلند با اینهمه جلال او شکوه از مقابل آندو گذشته وارد حال شد.

الك با صدای میان تهی درگوشش

ديك زمزمه کرد: «او دیوانه شده است!» ديك از همان جایی که نشسته بود بدرستی می‌توانست آن میلیونر را زیر نظر داشته باشد مایتلند در طول جریان قسمت دوم

پروگرام با چشمهای بسته سر جایش نشسته بود. در ختم هر آهنگ دستهای قوی خود را که

دستکش سفید پوشیده بود بهم زده هیجان نشان میداد. اما ديك مطمئن بود که او در طول نواختن آهنگها و رقصی چشمها پشرا می‌بست و صرف هنگام کف زدن بیدار میشد. ديك يك مرتبه متوجه

در
کار
را از
کرد
پس
شرا
پیا
نخی
بیلی
زده
در
رتی
از
نده
در
دن
سد
رف
داو
نبا
يك
تند
رت
دو
ان

ست
می
ك
که
ك
به
ست
ش
ی
.
لام
سم
ست
ن
يك
ارد
ه
س
ورا

۲۷ پهلوان به تیم ملی کاندید شدند

به روزهای پانزده شانزده و هفدهم حمل تورنمنتی پهلوانی در غازی ستدیوم از طرف ریاست المپیک دایر شده بود که در آن ۲۵ پهلوان از کلاس های مختلفه با هم مسابقه دادند درین تورنمنت برای پهلوانان ولایت نیز موقع داده شده بودند تا اشتراک ورزند ولی آنها اشتراک نکردند. طی مسابقاتیکه درین سه روز صورت گرفت بیست و هفت پهلوان برای تیم ملی پهلوانی کاندید شدند.

یک عده پهلوانانیکه نسبت معاذیر صحتی درین تورنمنت اشتراک ننمودند در آینده نزدیک با کاندیدان تیم ملی مسابقه خواهند داد که آنها عبارت از پهلوان خلیفه ابراهیم، پهلوان مجید قیوم ایوب، پهلوان دستگیر، پهلوان محمد آصف کوهکن، پهلوان محمد داود، پهلوان محمد صدیق و پهلوان محمد عیسی میباشند. این عده پهلوانانیکه در تیم ملی کاندید شده اند زیر نظر متخصصین ورزیده داخلی و خارجی بصورت متواتر تمرین میکنند و در نظر است برای آمادگی بیشتر این پهلوانان یک سلسله مسابقات را با پهلوانان داخلی و خارجی انجام دهند.

انتخاب نهایی تیم ملی در اوسط ماه اسد صورت خواهد گرفت که بعد از طی مسابقات نهایی و پیروزی در آن پهلوانی حق شمول رادرتیم ملی کسب میکنند.

در تیم ملی از هر کلاس نظر به مقررات بین المللی یک پهلوان انتخاب میشود. قهرمان هر کلاس در مسابقات آسیایی که در تهران ذایر میگردد اشتراک خواهند کرد.

مرکزونه کولای شنی چه دجمنامتیک اونورو ورزشو نو دطر یقو او عملیا تو به باب وخت به وخت سیمینارونه جوپ کاندی او به عین حال کنبی د تطبیقا تو د پاره دی تر بیوی فوق العاده کورسو نه جوپ کری.

د روغتیا بین المللی مو سسه چمتو شویده چه ددغه راز تطبیقا تی تربیوی کورسونو دزده کپو د پر مخ وپلو به برخه کی د بنوونکو ماهرانو، او ضرورت وپ آلا تو به استو لو سره برخه واخلی.



(د خارجی منابعو څخه د غیورترجمه)

دزده کړی په دوره کنبی دورزش سره دخوانانو علاقه

جغرافی، ریا ضیا تو او نورو مضمونونو په څیر د ورزشی پروگرامونو نمری هم د شاگردانو په تعلیمی نصاب کنبی ثبت او ورسول شې نتیجی به ورکړی په یوه آزموینه کی چه څو موده د مخه به (۱۲۰۰) کولچیا نو او خوانو با ندی وشوه دا خبره ثابت شوه چه ورزشکار شاگردان چه دزده کړی به بیلو بیلو دوروونبول شې. بنوونځی او تربیوی

لکه چه لیدل کیږی دزده کړی په بیلوبیلو دوروونکی دورزش او فزیکي تمریناتوسره دخوانانو علاقه ډیره زیاته وی او په همدغه مرحله کنبی ده چه دورزش او بدنی روزنی دپرمختیا له پاره هم شرایط او امکانات تر گوټو کیږی ددی دپاره چه په بنوونځیو او نورو تربیوی کلتوری او فرهنګی مرکزونو کنبی دورزش دانکشاف او بدنی روزنی دپروگرام د تطبیقولو دپاره لاره اواره شوی وی دابه غوره وی چه دیو کوچنی امتحان له مخی د ټولو شاگردانو فطری او طبیعی استعدادونو او مهارتونو تشخیص او کشف کړل شې او بیا وروسته دتشویق اود ورزش او بدنی روزنی ضرورت ور دساتلو دپراېولو په مرسته د تربیوی پروگرام په چوکات کی او یا د هغه څخه د با ندی د شاگردانو ورزشی استعدادونه وروزل شې. د ورزش او بدنی روزنی د ما هرانو په عقیده د بنوونی او روزنی په دوره کنبی دسپورت له لاری د یو شمیر شاگردانو او خوانانو رنځورنه او ستړتیاوی هم تدای کیدای شې،

جمناسټیک، لمبل، سکي، خفاستی ډسک اچول او د بنوونځی په بن کنبی کار کول د ورزش او بدنی روزنی یو څو دو لو نه دی چه اوس اوس زیات عمو میت لری او دخوانانو غړی په څو رالړه موده کنبی پیاوړی او غښتلی کوی. که چیری د جمناسټیک، ډسک اچولو خفاستی، او داسی نوروسپورتونو دپاره نمری او آزموینی وټا کلسی شې او بیا وروسته د تاریخ



څو تنه خوانان دغشی په مرسته د فزیکي تمریناتو په حال کنبی



جورج فورمن

فاتح جدید رنگ

کن نارتون با جورج فورمن

من هر شب برای وی تمرینات بوکسینگ میدادم.

هنگامیکه جارج احساس کرد که افلاکسی موجود است که بوی علاقه دارد حقیقتاً کار سخت را به پیش برد. در اولین مقابله ابتدائی خود بعد از سالگرد ۱۸ سالگی اش وی به سپولیت به ناک اوت موفق گردید بعد از آن در تورنمنت بوکسینگ در شعبه خود در سانفرانسیسکو و بعدتر در لاس ویگاس برنده شد.

امادر ملکواکی در روند آخر تورنمنت ملی مغلوب گردیده و درجه دوم را بایک مدال نقره اخذ نمود.

جورج از جاب کور فارغ التحصیل گردیده و سنده مکتب رامباردل دیپلوم بدست آورد. میرمن فورمن مادر وی میگوید: در تمام مرتبکه همراه جاب کور بود ماهانه ۵۰ دالر برای من ارسال مینمود اما من میدانستم که وی آنقدر عاید ندارد.

امادر هیوستن وی درباره به عادات قبلی خود دست زد مگر وقتیکه احساس کردید که ممکن بالاخره سرنوشت وی به محیس بکشد تیلفونی از طرف برادوس دریافت کرد که آیا میخواهد شغلی را به عنوان رهنمای تعلیمات بدنی باغاش ماهانه ۴۶۵ دالر قبول کند. که وی آنرا بلافاصله قبول نمود.

فورمن در چمنازیوم دوباره به تمرینات خود آغاز نموده و در مسابقات خود برنده میشد. بیست و یک ماه بعد از آن که وی دستکش های بوکسینگ را بدست نموده بود فورمن داخل رینگ که نمایندگی از ایالات متحده امریکا در مسابقات المپیا ۱۹۶۸ مینمود گردید. در مسابقه آخرین خسود وی ایناس شپولز ترعه اتحاد شوروی را شکست داد و رینگ را با خوشی حلقه نمود و برق کوچک امریکا را به اهتزاز درآورد.

هشت ماه بعد از آن جورج فورمن پیشه تخصصی خود را آغاز نمود. وی در ظرف ۲۹ ماه ۳۹ ریکارد موفقیت آمیز خلق نمود و در ضربات خود قهرمانی را از فریزر بدست آورد.

به تعقیب غلبه خود بر نارتون در کاراکاس فورمن اکنون متوقع است تا با محمد علی مجدداً به مسابقه بپردازد. هر یک از مسابقه دهندگان یک میلیون دالر دریافت میکنند.

درین وقفه های تمرینی خود فورمن با احترام به هیوستن پرواز نموده و در آنجا از مادرش دیدن میکنند. مادرش اکنون در یک خانه ۲۵ هزار دالری ازخشت بخته که فورمن برایش خریداری نمود زندگی میکند.

آیا این قهرمان در مورد لقب خود و در مورد بوکسینگ بطور عموم چه فکرمیکنند؟ وی میگوید هیچکس نباید قهرمانی را بیشتر از سه چهار سال نگه دارد. انسان فقط آنرا برای مدتی کسب نموده و بعد آنرا به زمان و یا شخص دیگری میسپارد. من میخواهم به جوانان بگویم که اگر مانند من زحمت زیاد کشیدید موفقیت از آن شماست.

امادر همه این مدت سهم گیری اش در جاب کور همیشه به مشکلات مواجه بود.

برخوردی بین وی و یکی از مشاورین مجادله با فقر صورت گرفته و وی را تصبانی ساخت. من با ذیصلاح نظر به اینکه موجودیت جورج را برای خود پرو بلمسی تلقی کردند فیصله نمودند تا جورج فورمن را جریبه نموده و مجدداً به خانه اشس بفرستند.

درین موقع ناک درک برادوس رهنمای بوکسینگ مجادله با فقر ندا خله نموده و نظر به اینکه از فورمن خوشش میامید مسئولیت رویه او را به عهده گرفت. طویکه برادرش قصه می کند.

این آخرین چانس فورمن بود. مامسئولیت امور چمنازیوم را برای صرف انسر وی فوق العاده وی بعهده فورمن واگذار شده و

مادرش آنرا (اجتماع خراب) میخواند آغاز نمود.

برای دو سال مکمل وی در جاده هامصروف زد و خورد بود که بعدتر خودش آنرا بخاطر میآورد من همیشه به بوکسینگ دلچسپی داشتم اما همه زد و خورد های من خارج رینگ صورت می گرفت. من همیشه یک معجزه بودم و پولیس و جوانان همه جا در تعقیبم بودند.

یکی از روزها در اتاق انتظار حوض آب بازی هنگامیکه تلویزیون را تماشا می کرد در مورد پروگرام جدید حکومت علیه مجادله با فقر که بنام (جاب کور) یاد می شود اطلاع حاصل نمود. وی درین پروگرام نام نویسی نموده و به ایالت شمال غربی اورگان برای تعلیمات در مورد جنگلات فرستاده شد.

یکسال بعد وی بیکی دیگر از مراکز این پروگرام در کلیفورنیا منتقل شد.



جورج فورمن قهرمان سنگین و زن بوکس جهان میگوید: من بهترین مسابقه دهنده جهان نیستم بلکه فقط یکی از جمله بهترین ها هستم.

گذشته از شکسته نفسی فورمن نشان داد که وی بهتر از بهترین قهرمان جهان هنگامیکه مقام قهرمانی را از جو فریزر ربود می باشد. این قهرمان ستیزه جوی قوی عیقل با یک ضرب به خود فریزر را به زانو در آورده فریزر برای سو من و آخر این مسابقه دفاعی خود جوکینگ رومن از اهالی دوم در ظرف یک دقیقه و ۳۵ ثانیه ختم گردید.

بعد از آن فورمن در تریکیو در یگانا به مسابقه دفاعی خود جوکینگ رومن از اهالی پورتوریکو را ناک اوت ساخت که در روند اول در ظرف دو دقیقه صورت گرفت.

در مؤقت آخرین خود این قهرمان که ۳۲۰ پوند وزن دارد کن نارتون را در ششم حمل در کاراکاس واقع ونیزویلا ناک اوت نمود. نارتون که یک دریا نورد سابق بحر به امریکا می باشد این مرتبه در روند دوم الاشه محمد علی کلی قهرمان سابق جهان را در اولین برخورد شان سال گذشته شکست.

این قهرمان بیست و چهار ساله جدید چه قسم یک مرد است. این موضوع قسمی مربوط است به اینکه وی در کجا زندگی نموده و چه چیز هارا آموخته است.

جورج فورمن در یک محله سیاه پوستان در هیوستن تکزاس که بنام بدترین ناحیه شهر یاد شده و دارای سرب های خامه و خانه های دهاتی کوچک است بزرگ شده است این موضوع تا ۱۲ سال قبل که فورمن و شش برادر و خواهرش در آنجا نسبت از زانیه ارف زندگی نقل مکان نمودند ادامه داشت.

جورج هنگامیکه پدرش که یک کارگر راه آهن بود فامیلش را ترک گفت هنوز هم طفل خورد سالی بیش نبود. مادرش که یک کارگر کافه تیر یا بود مجادله نمود تا همه را میل را با هم بکجا بکشد.

مادرش بخاطر دارد که در سن ۱۲ سالگی جورج نسبت به دیگر همسالانش بلندتر و قوی تر بود.

مادرش می گوید ما او را بنام «میمون» صدا می زدیم و هنوز هم او را به این لقب میخوانیم.

وقتیکه جورج طفل کوچکی بود هیچگاه درین

نقطه آرام نگرفته و بسیار تیز و جابک بود. جارج یگانه ورزشکار در جمله همه

فامیل بود اما در هیوستن هیچگاه بوکسینگ را تمرین نکرده و در عوض در لیسه آنجسا فوتبال را تمرین می نمود.

در صنف نهم جورج از مکتب اخراج گردید و تحصیلات خود را روی جاده ها ادامه داد. وی که در آنوقت برای کسب کدام شغل بسیار بسیار جوان بود در اجتماع با مردمیکه

پولیس زن در کشور جاپان

و قتی که تا نا کا صد را عظم در ۲۵ ماه سپتا مبر سال گذشته به چنین مسافرت کرد ۱۰۴ نفر در تعداد پولیس زن افزایش بعمل آمد زنای که در میدان بین المللی هوایی تو کیو استخدام شدند همه محافظین هستند که به فن (جودو) تخصص دارند و وظیفه آنها علاوه بر مرا قبت میدان رسیدگی به زنان، مرا قبت از مواد متقلقه، و اسلحه نزد آنها میباشد.

درین اواخر پولیس زن یک از کستر موزیک را نیز تشکیل داده است که در نما یشات و رسم گذشت هاسهم شان قابل محافظه است. بسیاری از زنان فعال پولیس در ستیشن های نفتی، خطوط ریل و جا هاییکه دکان ها از طرف مالکین استثناء در شب باز می ماند گماشته می شوند و هم از آنها در جائیکه کیسه بری زیاد باشد کار میگیرند، در سال ۱۹۵۰ اولین بار پولیس امنیتی در تو کیو رو یکار آمد در آن سال در بین ریل برای خانمها واطفال اطافهای جدا و کو چهای جدا موجود بود و احتمال میرفت در هر لحظه پول یا اشیای آنها در طول مسافرت مورد دستبرد قرار

گیرد آنها وظیفه داشتند از این واقعات جلوگیری کنند. همانطور برای استخدام زنان در رشته پولیس محدودیت هایی موجود است برای آنها ضرورت هم محسوس است و لازم است تا بوظایف آنها درین رشته توجه مبذول شود البته درین صورت برای پولیس مرد موقع میرسد تا در صف اول وظیفه اجرا کنند.

فوق میکونیکو آمر شعبه پولیس میگوید: وظایف یعنی است که پولیس زن از عهده آن بر آمده نمیتوانند مثلا کار کردن بعد از نیمه شب، مقابله با دزدان مسلح و صوفه عقیده دارد: در غیر این احوال پولیس زن زور بروز در رشته های مختلف بکارهای سنگین و پر مسئولیتی گماشته میشود. اکثر دختران چون به سنین بیست به خدمت پولیس گماشته میشوند و بعد از شش یا هفت سال خدمت و قتی که ازدواج میکنند مسلک شانرا ترک میکنند و بصورت عموم حداقل دوره خدمت پولیس در توکیو هشت سال قبول شده است و این بان سبب است که پولیس توکیو اکثرا جوان می باشد.

بسیاری از زنان فعال پولیس در ستیشن های نفتی، خطوط ریل و جا هاییکه دکان ها از طرف مالکین استثناء در شب باز می ماند گماشته می شوند و هم از آنها در جائیکه کیسه بری زیاد باشد کار میگیرند، در سال ۱۹۵۰ اولین بار پولیس امنیتی در تو کیو رو یکار آمد در آن سال در بین ریل برای خانمها واطفال اطافهای جدا و کو چهای جدا موجود بود و احتمال میرفت در هر لحظه پول یا اشیای آنها در طول مسافرت مورد دستبرد قرار

بقیه صفحه ۶

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری

یکی از کاندید گو لیست ها قدا مت دارد.

راجع مدو کاندید گو لیست ها باید گفت که تاج آراء عامه ای که اخیر انتشار یافته است دستنگ را مقدم نشان داد است اما با آنهم چون که عقیده گو لیست ها این است که هر که انتخاب شود خیر مگر مهم این است که با لیسی ملیست خوا هانه جدی را که دو گو ل فید برای آن کشور وضع کرده است باید حفظ شود این بفا طری است که در پرتو آن عظمت فرانسه حفظ شود چون دالما از طرف کمیته مر کزی گو لیست ها کاندید شد و چندین بار بحث بهترین کاندید تعریف شد امکان دارد در انتخابات پیروز گردد ولی در عین حال با لیسی طرح شده و گول مدت زیادی در آن کشور دنیا ل شده و امکان دارد ازین امر اندکی جوانان آن کشور خسته نموده باشد.

بهر حال عقب کشیدن ادگار فلد ریس اسمبله ملی فرانسه و پیرو مسمر صدرا عظم آن کشور دیگر آن از انتخابات به نفع شان دالما و دستنگ شایند شانس گو لیست ها را برای احسر از گرسی ریاست جمهور زیاد ساخته باشد اما در حال عقیده میرو د که هیچ یک از کاندیدان گولیزم نخواهند توانست در مرحله اول انتخابات اکثریت رای به دست آرند بناء انتخابات باید بر ای بار دوم صورت گیرد.

آخرین اطلاع حاکی است که مرحله اول انتخابات ریاست جمهور در فرانسه روز پنجم ماه می صورت میگیرد و در صورتیکه هیچ یک از کاندیدان و فسخ بدریافت اکثریت نشود در آنصورت انتخابات دوره دوم بین دو کاندیدی که بلند ترین آراء را بدست آورده باشند بتاريخ ۱۹ می برگزار میشود و درین دوره یک تن از آنها بعیت رئیس جمهور عرض و جود میکند.

اطلاعات اخیر میرساند که هر گاه فرانسو از میتران کاندید مشترک تمام جیب های فرانسه نتواند در دوره اول انتخابات موفق شود در دوره دوم هرگز نخواهد توانست که در مرحله دوم به مقابلوی محض یک رقیب گو لیست وی قرار خواهد داشت فعلا میتران نسبت به

صفحه ۴۸

بقیه صفحه ۳۷

عاطفه

بخاری بر تل معاینه خانه که هیچ نوع ارتباطی به بیرون ندارد و هیچگونه دود روی یکی از دیگر چیزهای است که بر تماشاکر تحمیل می شود و چنین نمسود ظاهرا جزئی و بی اهمیت زیانمند است و نماینده را صدمه میزند.

بازی های خوب و صمیمانه :

حالا باید از بازی ها یاد کرد، از بازی های خوب و صمیمانه بازی هایی که نمایشگر خوبی، از چگونگی حالت های کرکتر ها اند و اگر از یکی دو بازی بازیگر های فرعی بگذریم، کرکتر های اصلی نمایش را در نقش های شان موفق می یابیم و پیروز.

فصاحت بیان (پهلوان گلو) در نمایش حالت ها و سر انجام در امر شنا سازی مضمون و فضای نمایش مد می کنند او میتواند سرم ها و تعبیر های گروه متخص جامعه ما را بدرستی بیان کند و پهلوان گلو آفتاب در نقش خورشیدی سپید که فاصله او با کرکتر نمایش تقریبا از میان بر میخیزد و این از محاسن

بقیه صفحه ۳۱

داستان دودل

خود را به استادشان میدهند، او هر کدام را میخواند، اما آوازی برنمیخیزد، به نمی دهد اما صدا بر نمی آید.

سازنده لاغر اندام دهشزده میشود استاد ادامه میدهد :

حتمایه تنبور سحرآمیز صدمه ای رسیده است، زیرا تمام ساز های جهان خاموش گردیده اند، فقط از نقاره صدای بر میخیزد و پس بر نقاره میخواند، صدای خشک و بی آهنگ از آن بر می آید، درست در همین موقع مثل اینکه صدای نقاره جواب گفته باشد، آواز نقاره ای دیگر نیز بگوش میرسد سازندگان بسمتی که آواز می آید متوجه میشوند، یکجا با نقاره آواز منادی (جارجی) فرما ترو نیز بازار میرسد :

بشنوید، بشنوید! .. از عدالت

فرمانروای میشنوید !!

هر دو پاسبان را بر عرصه جلاد بسته اند و پیرامون آنها را پاسبانان مسلح احاطه کرده اند.

منادی تا می تواند صدای بلند فریاد میزند :

باید دارد

کار اوست (فخرو) کرکتر، دیگر نمایش است، کرکتری که در دو نقش و در موفت اجتماعی ظاهر میشود و در هر دو بازی خود بسا حرکات و ادای جالبش تماشا گر را جلب می کند.

(انیسه وهاب) در حجاب نقش جمالوی کوچک بخوبی می درخشد دیگر از طرافت نرم و حرکات زنانه، او خیری نیست، انیسه وهاب اینک در نقش یک (پسر) ظاهر میشود و بدرستی میتواند که طرز العمل هایش را نمود بیانش را و حرکات ها و حالت هایش را نمایش دهد و این قابل تحسین می نماید.

همینگونه بازی کرکتر های (شیرو) و (نورو) جالب و قابل یاد آور است.

آنچه که میتوان به عنوان فرجامین سخن گفت اینست که عاطفی برای گروه عوام

جامعه ما پیام هایی دارد، پیام هایی و باز دمی و نتیجه ای که درام را در سطح کار های تریوی قرار دهد و لی برای روشن فکر و با اصطلاح قشر متور جامعه عاطفه چیزی ندارد و آنگونه که گفته اند توضیح و اشحات است و تحصیل حاصل و برای افغان ننداری که یک تیاتر دارد و یک روزنه برای نمایش میتوان این مطلب را بحساب انتقاد و عیبجویی بحساب نیاورد.

بقیه صفحه ۴۱

نمایش لباس

لباس ها شامل آخرین مد های

بافتگی برای خانمها آقایان واطفال بود که بوسیله بیست مانکن داخلی و خارجی نمایش داده شد.

در نمایش لباس بیست و چهارصد نفر اشتراک نموده بودند که طرح

و ساخت لباسهای مذکور مورد توجه خاص آنها قرار گرفت.

برو گرام موسیقی وقرعه کشی

لاتری که قبلاتکتهای آن توزیع شده

بود نیز شامل این نمایش بود.

کود تیلون ۳۲۷۹۸

پته: انصاری وات

مهمتم علی محمد عثمان زاده
داسترا لا بیه

به باندنیو هیوانو کبنی ۱۵۲۴

دیوی گنی بیه ۱۳ افغانی

به کابل کبنی ۱۵۰۰ افغانی
تیلون: مدیریت توزیع و شکایات
۲۶۸۵۴

انیس



مسؤول مدير :
نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری
دفتر تیلون : ۲۶۸۵۴

طفل دو سر بايد به اسم ماريان ياد شود

وحتى پرو فيسر كرون بامبرك كه تشكىل اعضاى ناقص را در نوزادان كشف كرد. نمى توانست نظر به قاطعى در اين باره بدهد: اگر تشكىل اعضاى ناقص در نوزادان ميراث نباشد، در آنصورت ممكن است، اختلالاتى طى هشت هفته اول باردارى باعث اين تشكىل ناقص در نوزادان گردد. شايد علل اين تشكىل عضوى نا مكشوف بماند.

ما در طفل ناقص صرف بر اى يك آن تصوير كودك ناقص و دو سر خود را ديد. واضافه ازان چيزى نميداند كه با طفلش چه معامله اى نموده است زيرا ميخواهد آن حادثه وحشتناك را مانند خواب نحس فرا موش كند.

دارد. همچنان والدين كه طفل مرده را براى تحقيقات علمى در اختيار دانشمندان قرار داده اند، نمى توانند بخاطر آورند كه چنين اتفاقات و تولدات ناقص قبلا هم در خانواده هاى شان رخ داده باشد. اگر آدم قبول كند كه گرفتن الكهول و سكرت در طول دوره باردارى علل چنين تشكىلات ناقص عضوى در نوزادان ميگردد چنانچه داكتر بارتل مدعى آنست در آنصورت چگونى اين سوال مطرح ميشود كه الكهول سكرت و غيره بالاى اورگانيزم عمل ميكنند؟

سر طبيب كلينيك در جواب مى گويد: براى اين سوال عجايب پاسخي ندارند.

واضطراب آن باقى مانده اند: هيچيك داكتر نمى تواند بگويد كه كودك در شكم مادر چگونه تشكىل و نمو کرده است؟

سر طبيب كلينيك، داكتر بارتل كه طفل دو سر در كلينيك او بدنيا آمده است سعى نمود مادر نوزاد را اينطور تسلى دهد: «شما مى توانيد باز هم طفل سالمى بدنيا آوريد.» داكتر بدین وجه ميخواست مادر را روحا تقويت كرده باشد. داكتر بارتل معتقد است كه هر شش مليون واقعه باردارى يك واقعه تشكىل غير طبيعى نطفه به چنين وضعى رخ ميدهد.

سر طبيب كلينيك ميخواهد ثابت كند كه تولدات ناقص جنبه توارث

از گذشته هاى بسيار دور اين ترس تا امروز با قيسست كه مادرها را مجبور ميسازد تا پنجه هاونا خنباى كودكان تازه تولد يا فته را بشمرند. از ترس ناقص اعضا بودن اطفالى كه نوتو لد ميشوند، اين كار را ميكنند. در شهر بر يمن اين رويى يك ما در به تحقيق پيوست مادري يك طفل با دو سر زاييد.

خانمى ۲۳ ساله با موهاى طلايى در شفاخانه مركزى شهر بر يمن از ناحيه زايمان ترس بسخود راه نداد و سر انجام ساعت وضع حملش فرا رسيده طفلى بدنيا آورد به تو صيه اطبا كه پرش قلب كودك را بسيار ضعيف از حد نورمال تشخيص كرده و لزوم سزارين را تاكيد نمودند، مادر جوان به كمك داروى بيهوشى روى ميز عمل قرار گرفت و او هنوز فكر ميكرد: اميد است كه نوزاد دختر باشد در آنصورت اسمش ماريان خواهد بود. چند دقيقه بعد تر يك معاون داكتر نوزاد را به روى دستهاى خود بلند گرفت: يك دختر بود كه نه و نيم پوند وزن و ۴۸ سانتيمتر قد داشت. چشم هاى آبي اش شبیه مادرش بود. اما يك چنين كودك نوزاد را تا ايندم هيچ داكترى ندیده بود. دختری كه بايد نامش را ماريان ميگذاشتند دو كله داشت.

داكترها در حالى كه از شدت ترس نفس در سينه هاى شان قيد شده بود متوجه شدند كه در قسمت فوقانى شانه هاى طفل استخوان ستون فقرات دو شاخه تشكىل داده و در انجام دو شاخه دو گردن و دو كله نصب بود.

كودك زنده بود. و به نوبت از طريق هر دو دهن كه در دو كله وجود داشت نفس ميكشيد. ۲ دقيقه قلب، خون و اكسيجن را بهر دو كله بمپ كرد و نگاه براى هميشه از حركت باز ايستاد.

والدين اين طفل ناقص الخلقت يك دختر چهار ساله سالم هم دارند. آنها با مرگ نوزاد ناقص در وحشت



در شماره های گذشته خواندید :

بخاطر ثروت

پسری بار فیش «جان کلود» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد «جان کلود» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تداوی می‌باشد میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند.

و اینك دنباله داستان:





سالی که گذشت در شهر کابل ۷۲۴

رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میگوید :

**مجرمین ترافیکی بامجرمین
خطرناک و حرفه‌ای و متکرر هر گاه
در يك احاطه محبوس شوند، از
تماس شان طبیعی است که بر تعداد
مجرمین خطرناک روز بروز افزوده
خواهد شد**

**در سمالک پیشرفته جهان برای مجرمین
ترافیکی خطارا، حالت اصلی جرم قبول
نموده اند**

امروز در سراسر جهان ترافیک شده است.

و مشکلات ناشی از آن درد سرهایی بوجود آورده که مردم در زندگی روزمره خود شاهد يك یا چندین واقعه ترافیکی می باشند. چون موتر این وسیله نقلیه را ابتدا برای خدمت و راحتی مردم شد اما رفته، رفته و با گذشت ایام در عین خدمت وسیله درد سر و زحمت نیز گردید چنانچه ترافیک در تمام شهرهای بزرگ مسئله روز و مشکلی برای مردم

در همین سالی که گذشت تنها در شهر کابل ۷۲۴ واقعه ترافیکی به

شمول گشته شدن، زخمی شدن و خسارات هنگفت مالی صورت گرفته است در حالیکه و سایل حمل و نقل نسبت بدیگر ممالک پیشرفته در افغانستان خاصا در مرکز کابل خیلی کمتر است.

شاعلی عبدالقا در امیری رئیس محکمه ترافیک شهر کابل ضمن اظهار این مطالب در جواب سوالی که:

عوامل ناشی از واقعات ترافیکی چگونه به میان می آید و مرتکبین واقعی تصادفات در یوران اند و یا مردم؟

گفت:

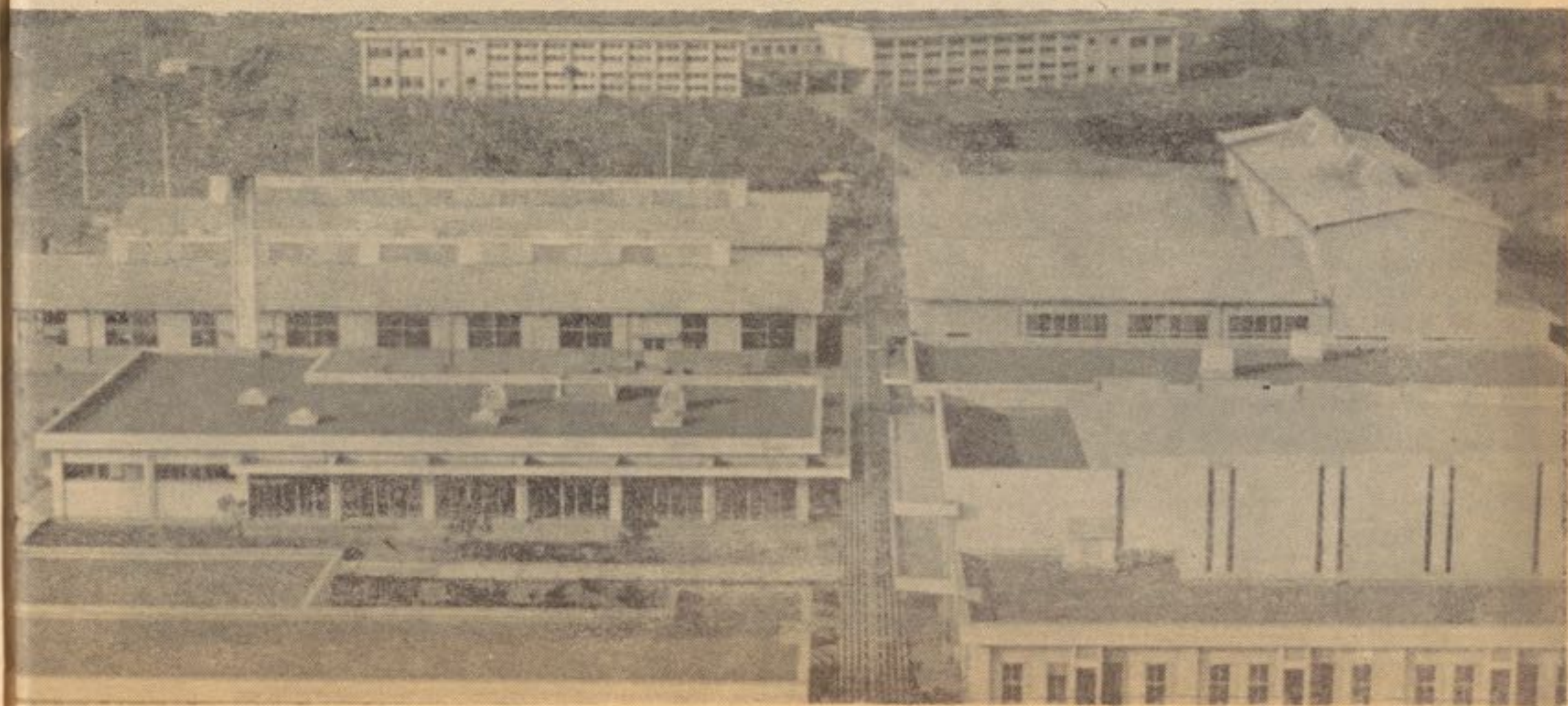
در واقعات ترافیکی بیشتر جرح و کسر دیده می شود و کمتر واقعات گشته شدن به ظهور می رسد و تاکنون که دو سیه های واقعات ترافیکی به این محکمه رسیده بدرجه اول مصدومین اطفال بوده اند که اولیای شان به آنها اجازه داده اند خودسرانه در جاده های عمومی در بین سرکهای موتر و حرکت کنند و چون کودکان بی پروا تر اند و از مقررات ترافیکی آگاهی ندارند هم برای خود و هم برای موظفین ترافیک

درد سر خلق می کنند و برای رانندگان مسوولیت مختلف بار

می آورند و می توان گفت که ۷۵ فیصد حادثات ترافیکی را در شهر کابل همین اطفال به وجود می آورند و بدرجه دوم مردم و ولایات زیرا به مقررات و قانون ترافیکی نابلد اند و حینیکه داخل شهر می شوند تا اندازه یو طفین ترافیک آنها را رهنمایی میکنند ولی باز هم دیده می شود که تصادم و یا واقعه ترافیکی بوقوع می پیوندد در درجه سوم اشخاص ضعیف و ناتوان را باید ذکر کرد که در روی جاده های موتر و حرکت می کنند و باعث واقعات ترافیکی میگردند.

در مورد در یوران باید یست گفت که تکسی ران ها خیلی بی احتیاطی می کنند و بروز اکثر واقعات ترافیکی از جانب رانندگان تکسی است که دو سیه های شان جهت تعیین جزا به محکمه ترافیکی شهر کابل سپرده می شود درجه چهارم را نندگانی که لایسنس ندارند و خود سرانه در یوری می کنند که برای چنین اشخاصی در قانون جدید ترافیک مسئولیت زیادی قایل شده اند، این راهم نا گفته نباید بگذاریم که اکثر در یوران در هنگام شب از چراغهای فول کار میگیرند که سبب بروز حادثات دلخراشی ناشی از همین بی توجهی میگردند.

از رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میخوام:



۷ واقعه ترافیکی بوقوع پیوسته است

شده و شخصیت اصل مجرم در زندانهای مختلف حبس می نمایند یعنی هیچگاه يك جانی خطرناك و يك مجرم متكرر را با ديكر مجرمين در يك محبس زندانی نمیکنند بلکه برای هر کتکوری مجرمين محابس و اتاق های جدا گانه و جود دارد و این برای آنست تا خوی و عادت مجرمين خطرناك و متكرر بد یگران سرایت ننماید. چه هدف مجازات در عصر حاضر اصلاح مجرم است نه تنبیه جسمی یا انتقام، روی همین اساسات اکثر علمای حقوق راعقیده بر آن است که حقوق جزائی اطفال تعمیم یابد زیرا اطفال مجرم حین وقوع جرم به مجازات حبس محکوم نگردیده بلکه به دارالتا دیب فرستاده می شوند اما در قسمت متهمین حادثات ترافیکی باید گفت که حادثات ترافیکی از جمله اعمال خطائی است چنانچه در ممالك پیشرفته جهان این موضوع را احساس و برای مجرمين ترافیکی خطا را حالت اصلی قبول نموده اند زیرا هر تکبیین جرم ترافیکی قصد عمدی به ارتکاب جرم ندارند و به این لحاظ باید است به تا سیس محابس خاص اقدام شود که این امر نظر به اهمیت آن در مملکت ما نیز بقیه در صفحه ۵۴

واقعه ترافیکی حقایق را کتمان نمی کند و مهمتر از همه اگر مصداق له ای بین طرفین صورت میگیرد مبلغ کافی به ورثه از طرف بیمه پرداخته می شود و برای راننده هیچ مشکلی بمیان نیامده یکنوع تسهیلات برای رانندگان و محاکم در واقعات ترافیکی بار می آید.

این بار از بناغلی امیری می پرسیم که:

ممکن است يك متهم ترافیکی بایک جانی خطرناك در يك سلول زندانی شود و شاید متهم ترافیکی نسبت به هم سلول خود تفاوت های اخلاقی بسیار داشته باشد، آیا درین مورد کدام تدبیری در نظر گرفته شده است؟

رئیس محکمه ترافیک شهر کابل بعد از آنکه چند قطعه عکس محابس ممالك مترقی را نشان میدهد می گوید:

پرنسیب عمومی حقوق جزا در حصه محکومیت اشخاص به حبس حاکی از این است که مجرم از اجتماع تجرید شده آزادی اش مؤقتاً سلب گردد تا به این وسیله امکانات سازگاری مجرم به محیط اجتماعی و مفیدیت وی به اجتماع فراهم شود که برای این ما مول ممالك مختلف جهان مجرمين را نظر به نوع جرم مرتکب

صورت در یوز مسئول از طرف این محکمه بدو سال و شش ماه حبس نسبت تخلفش محکوم میگردد.

از رئیس محکمه ترافیك شهر کابل پرسیدم:

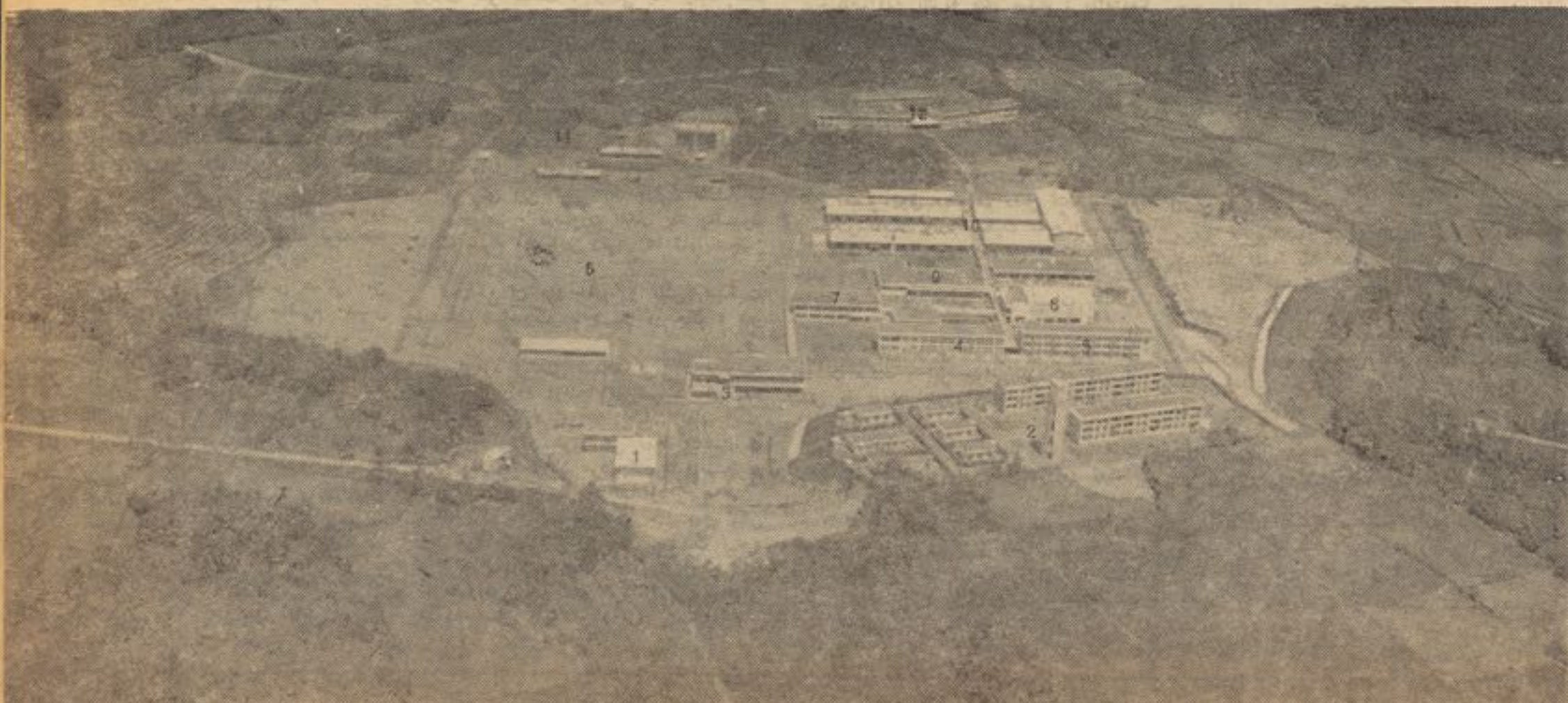
درباره بیمه و سایل نقلیه که جدیداً در قانون ترافیک نافذ گردیده چه نظر دارید می گوید:

راستی ماده سی و ششم فصل ششم قانون ترافیك يك معضله مهم را که عبارت از موضوع دعوی حق العبدی مشکلاتی را که سدر اه جزای آوردن بیمه عرادات از بین برداشته است زیرا همیشه این محکمه در حصه حق العبدی مشکلاتی را که راه جزای خویش می دید که اکنون هر گاه همه ای در یوزان مو تر های شان را بیمه کنند در بروز واقعات ترافیکی موضوع حق العبدی از طریق بیمه حل و محکمه می تواند بعداً در حصه حق الله به زود ترین فرصت حکمش را صادر سازد روی این لحاظ است که در قانون ترافیک ذکر شده (هیچ واسطه نقلیه مو تر دار شامل ترافیک عامه شده نمی تواند مگر اینکه قبلاً بیمه شده باشد).

وطوریکه قبلاً در مورد اتباع خارجی به اثبات رسیده چون تادیبه و جبران خساره اشخاص ثالث به راننده تعلق ندارد لهذا در هیچ

اگر ممکن باشد یکی از این واقعات را که در شب اتفاق افتاده باشد و جالب هم باشد برای خوانندگان ژوندون بیان کنید.

واقعه را که به ذکر آن می پردازم در یوز آن فاقد لایسنس بوده که باعث مرگ یکنفر در ساعت سه بعد از نصف شب شده است و جریان ازین قرار بوده که مو تر او پل ۲۶۳۲ تکسی بدریوری جمعه پسر محمد شریف ساکن قلعه شاده که از قسمت اخیر جاده میوند جانب سینما بامیر در حرکت بود حینیکه در دوصد متری سپاهی گمنام با سرعت زیاد می رسد دفعتاً با مو تر دیگری با چراغهای فول رو برو می شود که چراغهای فول آن مو تر ساحه دید در یوز او پل را زایل ساخته و سبب انحراف مو تر از جاده اصلی میگردد و مستقیماً مو تر او پل زنجیر های اطراف سپاهی گمنام را از هم دریده داخل محوطه آن میگردد و از تصادف يك نفر بنام غلام سخی را که در آنجا خوابیده بود جابجا هلاک می سازد و مو ترش هم خساره بر می دارد که درین حادثه در وهله اول در یوز مسئول است که بدون داشتن لایسنس بدریوری می کند و در ثانی مو تر دیگر که با چراغ های فول در اثنای شب حرکت می کند. به هر



آشپزهای کوچک



برگزیده

مترجم: نیرومند

والانتین هرست

دومدال برای جانی

در انتایی که کمیسر فیتس به همکاران خود هدایت میداد تا تمام اسمای راکه در کتابچه یادداشت خانم روگیش خط گرفته شده، تحت غور قرار دهند. یکی از خیاطه های که برای مغازه خانم روگیش کار میکرد نزد وی مراجعه نمود. اسمش مادوازلی بارتل بود.

فیتس از او پرسید: یقیناً شما اکسترلیاس هائی را که در اینجا وجود دارد می شناسید و میتوانید بمن بگویید که آیا جانی از جمله لباس های اینجا فروزگدام لباسی را به مغازه آورده و مسترد کرده یا اینکه ممکنست کدام لباس را با خود برده باشد؟

مادوازلی بارتل بار تل سرش را به علامت نفی تکان داد. اظهار داشت: ((نا ممکن است چنین چیزی را تشخیص دهم. برای چنین کاری نخست باید ذوق طرف را بشناسید.))

فیتس یک مدال فلزی را در کف دست خود گذاشته بطرف خیاطه دراز گسرد و پرسید: ((هائین را دو کنار مقول پیدا کرده ایم از روی آن میتوانید حد سسی بزنید؟))

بارتل پاسخ داد: ((من این مدال را می شناسم این مدال به سینه گرتی سود (قیصری) نصب بود. من دوهمین تازه گیها دو دانه مدال به روی سینه این گرتی نصب کرده بودم.

فیتس پس از چند بار تیلو ن کرد و دانستن هدایائی ذریعه تیلو ن، خود سر به همراهی خیاط به مغازه عاریت دادن آلپسه در شو ابینگ رفت و همینکه وارد آنجا شدند فیتس گفت: ((حالا بمن آن گرتی قیصری را نشان دهید.))

مان موازل بارتل که گرتی را در جای سابقش نه یافت و نه در کدام جای دیگر حتی در کتاب معاللات خانم روگیش تذکری نرفته بود که به چه کسی عاریت داده شده است.

انسپکتر فایان اظهار داشت: ((بهر حال این یک بر که برای پولیس جهت تعقیب جانی بشمار میرود گرچه برای من غیر قابل تصور است مصلدا حد سیمیزم جانی کار اعصاباً چنینی داشته که خانم روگیش را خفه کرده و سپس با گرتی خود قیصری از مغازه فرار نمود است.))

فیتس در جواب او اظهار کرد: ((آری همانطوریکه تو میگوئی قاتل اعصاب محکمی دارد یاما بایک مریض و حی خطرناک روبرو هستیم.))

در همین لحظه سر معال فایان و ارد مغازه شدوا عقبش یکجوان در بالا پوش کار تسواری رنگ که لکه های تیسل

و جری روی آن دیده میشد وارد گردید. سر معال فایان گفت: ((رئیس این مامور تانک امروز صبح وقت خانسم روگیش را دیده و با او صحبت گسرده است.

به گلوش جسیده آوازش را خفه ساخت. ساعت هشت و ۳۲ دقیقه بود. ۱۰ دقیقه بعد تر ویلی با ماست فرمایش دادگی خانسم روگیش وارد مغازه شده صدازد.

مادر روگیش ماست خواسته تورا آورده ام. وقتی جوابی نشنید به سوی اتاق پسخانه رفت دوباره بعدای بلندتر گفت: کجاستی؟ او مجدداً به مغازه برگشته از میان کوتیند های آلپسه بدنیال خانم روگیش برآمد و تعجب کرد که او را در مغازه نیافت.

دلعتا متوجه یک شی سخت زیر بوتش شد. آن شی یک مدال فلزی بود. یکسک مدال سه گوشه بود. ویلی مدال را از روی زمین برداشته کمی به فکر فرو رفت و سپس آن را در جیبش گذاشت.

در حوالی ساعت ۹ و نیم یک مشتری زن که آمده بود یک لباس را تبدیل کند جسد خانم روگیش را کشف نمود. هنگام پس و پیش کردن کوتیند های لباس دلعتا متوجه یک پای شد. همینکه مشتری از فرط وحشت لباس ها را کنار زد خانم روگیش را پیدا کرد که مانند یک گدی به دیوار تکیه داده نفسش برآمده بود.

کمیسر فیتس از شعبه جنایی مرگزی نخست از ارتباط دادن مرگ فروشنده مغازه با جنایات مرد دستکش پوش امتناع ورزید خطاب به همکاران چنین گفت آقایان! منطق برخلاف این نظریه حکم میکند: به این معنا که سه قتل قبلی شامل زنیهای جوان بوده. حال اینکه خانسم روگیش بیش از ۶۰ سال دارد.

فیتس سر محافظ گروه پاسداران باشوخی جواب داد: خوب ممکنست دلش میخواست به تغییر ذوق بدهد و تنوع بیابد.

کمیسر فیتس اظهار داشت: در مورد لزوم این تغییر ذوق میخوام دلیل منطقی بشنوم. انسپکتر فایان وارد صحبت شده اظهار نظر نمود: بهر حال این واضح است که قاتل خانم روگیش هم دست کش به دست داشته معاینه جسد این مطلب را به اثبات رسانده است.

در یک چنین هوایی بارانی هر کسی دستکش به دست میکند. این جوابی بود که کمیسر فیتس به او داد. خوب حالا میرویم تا با کارهای خود رسیدگی کنیم.

فیتس عامل این قتل را سر وقت میبنداشت در دستکول خانم نه کدام یکس پول و نه کدام سکه یا بانکنوت پیدا شد.

یکانه چیز جالب در دستکول خانم روگیش یک کتابچه یادداشت پراز نامهای اشخاص و پول های پرداخت شده آنها بود. احتمالا یکی از مد یونین خانم روگیش میتوانست دست به این جنایت زده باشد.

با ودان از من دریافت، خواهی کرد. اوکی؟ وحال میروم تا برایت ماست بیاورم. خانم روگیش پنجره اطاق را بسته و به او اشاره سر کشید. پس از آن به طرف دروازه مغازه رفته آنرا باز کرد. وقتی به دفترش پر گشت صدای زنگ دروازه بلند شد.

هر باری که مشتری ها دروازه مغازه را باز میکردند زنگ دروازه نخستین تاکت یک آهنگ موسیقی بنام، همیشه راستکارباش را می نواخت خانم روگیش را خود گفت ویلی سحر میکند که به این زودی بر میگردد. صندوقچه پول خود را بر داشت به مغازه برگشت.

مشتری مردی بود در سنین ۲۵ که رفتارش دوستانه جلوه می نمود. آن مرد با دستی که دستکش پوشیده بود، به طرف یک گرتی دارم، بهتر خواهد بود اگر لباس مورد نظر من را برای اشتراک در یک دعوت به لباس ضرورت دارم، بهتر خواهد بود اگر مورد نظر شکل این یک یو نفیورم باشد.

شما بهتر است در ساعت ۹ تشریف بیاورید. زیرا مغازه هنوز باز نشده است. اگر مغازه بسته میبود من مسلماً، در پشت دروازه آن ایستاده می ماندم. اجازه دارم که این یکی را امتحان کنم.

خانم روگیش در حالیکه از رفتار آن مرد خشمگین شد و به ساعت بالای کو تپند مخصوص کلاه ها نظر انداخته گفت:

درست نیم ساعت بیا بید، آقای جوان درست سر ساعت ۹ و حتی یک دقیقه هم وقت تر بیا بد تشریف بیاورید. فهمیدید؟ مشتری پاسخ داد: شما شوخی میکنید سپس با اعصاب بسیار آرام گرتی یو نفیورم را که به روی سینه آن مدالهای فلزی اویزان بود از روی کو تپند برداشت: شما به چه هواسیتید؟ زود باشید گرتی را سر جایش بیاورید!

من برای این گرتی یک پتلون مناسب هم میخوام. در صورت امکان یک پتلون بافته سرخ مخصوص ژنرال ها شما یک چنین پتلونی دارید؟

گستاخی آن مرد خانم روگیش را سخت خشمگین ساخت و بناچار در جوابش گفت:

برای مردی مثل شما نه گرتی دارم و نه پتلونی! زود از اینجا بم شویید و گر نه خلق من تنگ می شود. بعد از ادای این کلمات خانم روگیش سعی نمود با عصبانیت گرتی را از دست آن مرد بگیرد. اما او چنانقدر بود و تندتر حرکت نمود.

آن مرد با نهایت بی رحمی خانم روگیش را به طرف کوتیند لباس ها به شدت تپله کرد. جیب اول خانم پر درمیان لباس های که به رویش افتید معو گردید و وقتی برای بار دوم سعی نمود فریاد بزند، دست آن مرد

درست سر ساعت هشت مانتیبلده روگیش وارد مغازه اش شده دروازه را از پشت سر خود بست. مثل هر روز، این خانم موسیقده به شغل عاریت دادن لباس اشتغال داشت، ابتدا به پسخانه مغازه که از آن کار دفتر را میگرفت رفته بالا پوش و یکس دستی خود را گذارشت و پنجره را باز کرد تا هوای تازه وارد اتاق شود. سپس هائین قهوه سازی را بکار انداخت.

۱۰ دقیقه بعد به صرف ناشتا شروع نموده و ضمناً روزنامه صبح راپیشروی خود گذاشته بمطالعه ن آسرگرم شد: «سومین قتل در طرف جارخته مقول باز هم یک خانم است». در صفحه اول به خط درشت این عنوان را نوشته بودند و بعد با حروف ریز اضافه کرده بودند: «قاتل دستکش پوش برای جارمین بار طعمه اش را به دام انداخته است.»

وقتی مانتیبلده روگیش شروع کرد به خواندن متن راپور، درست در همان لحظه کسی به دروازه زد. مانتیبلده از جایش تکان نخورد و آرام باقی ماند. او به مشتری ها اجازه تمیاد تا به ساعت نو که مغازه اش را رسماً باز میکرد او را اخلاص کنند.

صدای دروازه زدن شدید تر شد و متعاقباً صدا قطع گردید. خانم روگیش با دلچسپی ماجرای قتل و جنایت را تا به آخر مرور نمود.

وقتی سرش را از روی روزنامه برداشته بلادید از شدت تعجب دچار وحشت شد. در حمله چوگات پنجره اطاق یک مرد ایستاده بود، مثل آنکه زمین ترکیده و آن مرد روییده باشد.

او بالا پوش نسواری رنگ ببر کرده، کلاهش را تا به سر گوشها پایین کشیده بود. پس از تخفیف حالت وحشت، خانم روگیش نفس عمیقی گرفت. او ویلی مامور تانک تیسل را از زاویه مقابل مغازه خوب میشناخت.

متاسفم مادر روگیش که تو را موقع صرف قهوه مزاحم میشوم. فقط سوال دارم: میتوانی یک صد مارکی را به پول خورد برایم تبدیل کنی؟

خانم روگیش پاسخ داد: «بلی امکانش موجود است». پس از اظهار این جمله نوت صد مارکی او را به پول خورد تبدیل کرد.

ویلی گفت: تو یک الماس هستی. من برای خدمت گذاری متقابل حاضرم. سپس کلاهش را به عنوان احترام برداشت. خانم روگیش در جواب گفت: اگر برایم

ماست بیاوری از تو ممنون می شوم. این کلان لطفی خواهد بود که در حق من میکنی و مرا از بیرون رفتن درین هوایی بارانی نجات میدهی.

به کمال میل مادر روگیش، تو مغازه ات را باز کن من تا چند دقیقه دگر برایت ماست می آورم.

تو میتوانی به تدریج دیون خود را بردازی هفته آینه پنجصد مارک قرض خود را



خانه جنایت

درمجله (آشپس آرت) يك عمارت كوچك با امکانات محدود برای زندگی يك خانواده وجود دارد که برای پولیس بصورت معمایی شده است. زیرا در این خانه جسد سه نفر را پیدا کرده اند و هنوز معلوم نشده آنها چه کسانی بوده اند.

دعوت باسرور و شادمانی در جریان بود. و مدعوین بانوسین و این ویر روز تولد (کیت جو) ۷۰ ساله اهل هایلر واقع در، جشن می گرفتند خانم پیرکه سالگرد تولدش را جشن می گرفت، حتی اتاق خواب خود را جمع کرده و برای پد برایی از مدعوین که تعداد شان زیاد بود، آماده ساخته بود.

همسایه او هم بکنفر به جمع کردن اتاق منزل اشتغال داشت. او کارگر تعمیرات بود به اسم ایگون بایرو ۳۵ سال از عمرش میگذشت.

اوبیلی بدست گرفته میخواست تهکاب منزل را کمی عمیق تر بسازد و خاک زمین آنرا میخواست دور کند. آنچه را او در انتای کتب زمین پیدا کرد، یکسره خوشی های اورابه ناراحتی و وحشت مبدل ساخت.

از آن تاریخ بعد دیگر آرامش خاطر و اطمینان از میان اهالی دهکده هایلر رخت پرسته، ساکنان قریه همه ب فکر اندر شده اند. حکایات و افسانه های عجیب و غریب دفعتا بر سر زبانها افتیده و بعضی ازین داستان ها چنان وحشتناکست که استخوان پشت آدم از شنیدن آن به لرزه می افتد. زیرا میگویند که ایگون بایر در تهکاب منزل خود جمجمه يك مرده را یافته است.

معلوم کند که مدت ۲۰ تا ۳۰ سال بالای اسکلت اول مربوط به يك مرد قوی عیكل از ۳۰ سال تجاوز نمی کند.

پروفسور ملگور حتی تثبیت نموده که اسکلت اول مربوط به يك مرد قوی عیكل دارای قد يك متر و ۸۰ سانتی بوده، اسکلت دومی از يك زن ۳۵ ساله میباشد که در حصه لکن خاصه صدمه برداشته است و سومی احتمالا مربوط به يك طفل میباشد. پولیس جنایی توانسته معلوم کند که جسد دو کلاں سال کاملاً برهنه دفن شده اند.



کشف ایگون بایر وحشتناک بود. ایگون بایر در انتای کتب زمین تهکاب منزل جمجمه يك انسان و سه اسکلت را پیدا کرد.

ایگون بایر با اندیشه زیر زمینی منزل خود را می نکرد. در اینجا تقریباً ۳۰ سال پیش سه نفر را کشته و اجساد شان را دفن کرده اند.

اما اینکه در سال ۱۹۴۵ چه اتفاقی در آن خانه روی داده و باعث مرگ آن سه نفر شده تاکنون افشا نشده است و موضوع قتل هنوز روشن نیست.

ماموران پولیس می گویند که عمارت در سال ۱۹۴۸ توسط یک نفر پولیس بنام فردیناند که حال ۷۰ سال از عمرش میگذرد اعمار شده است. ولی پولیس نمیتوانست نسبت به همکار قدیمی به علت پیداشدن اسکلت هاشکوک شود. زیرا عمارت در خیابان بلاش ۱۲ در آن زمان با وسایل بسیار ساده ساخته شده و بدون کندن تهکاب بود صاحبان و مالکان بعدی آن عمارت را چندین بار ترمیم نموده و تعدیلاتی در اصل ساختمان آورده اند، تا اینکه در سال ۱۹۶۴ آن عمارت بدست ایگون بایر رسید.

در آن زمان، پس از پایان جنگ يك مامور دولت در مقام سرپرستی از پروگرام سه دهکده شان آمده در آنوقت در منزل کلاسن شهید مالک خانه جنایت مسکن گزید این مامور حکومت اتوگنزام داشت يك عسکر و عضو تشکیلات (تود) بود. همانطوریکه گفته آمد اوباکلاسن شهید و همسر جوانش زندگی میکرد.

بعدا شایع شد که بین اتوگنر و خانم کلاسن شهید روابط نامشروعی برقرار شده و مامور نظارت بر پروگرام کار بازن مهماندار خود رابطه عاشقانه و پنهانی قایم کرده بود. این افواه تا آن سرحد تقویه یافت که کلاسن شهید مجبور شد، مامور نظارت کار را از منزل خود بیرون کند.

مردم قریه هایلر که هنوز آنوقت را پیدا می آوردند مدعی اند که: آندو روابط نامشروع شانرا ادامه دادند و شوهر زن ازین ناحیه بی خبر نماند (۰ حسادت يك عامل قتل نزد پولیس جنایی قابل قبول میباشد.

اما اسکلت طفل مربوط به کیست؟ این هنوز روشن نیست. دختر ۴۴ ساله خانواده کلاسن شهید می گوید:

مادرش در آنوقت در صدد آن بود که با اتوگنر به ناحیه شتین برود. هر دوی شان هایلر را ترک گفتند و يك شب رادر منزل یکی از آشنایان میخوابیدند.

از آن بعد اثری از ایشان پیدا نشد. پدرم که در سال ۱۹۵۸ از دنیا در گذشت، بویچوچه نمی توانست قاتل آنها باشد. به این ترتیب صرف این توضیح باقی میماند که شاید اجساد مربوط به کارگرانی از شرق باشد که احتمالا به اثر برخورد با گروه های اشتغالگر امریکایی کشته شده باشند اما اینکه واقعا چه اتفاقی افتاده و حادثه مرگ آن سه نفر در خیابان بلاش ۱۲ چگونه رخ داده است کسی چیزی نمیداند.

اما اهالی قصبه هایلر بعد از پیدا شدن اسکلت هادرشپ سالگره دیگران خانه را خانه جنایت نام گذاشته، دور آنرا حفاظ کشیده اند.

مهمی‌ات مسأوات اسلامی

بروی تجاوز کرده و چنان وانمود ساخت که چون او از اشراف و مربوط بحکومت است، نسبت به آن قبلی ارزشی بالاتر و ممتازتری دارد و این تجاوز، توأم با تحقیق صورت گرفته است.

حضرت خلیفه، از شنیدن این حرف‌های قبلی نهایت پر آشفتگی شد و خطاب به (عمر و بن عاص) فرمود (این مردمی) که همه از مادرهای شان آزاد بدنیا آمدند، از چه وقت بنده و غلام خویش ساخته‌ای که اینک در نگاه تو کمتر و فروتر جلوه مینمایند (۱۹۰۰)

در آثار گرانمایه‌های سید قطب این مطلب را می‌یابیم که ابو یوسف در کتاب (الخراج) میگوید: عبدالملک این ابوسفیان بمن نقل کرد که عمر خلیفه دوم اسلام بموظفین حکومتش نوشت که همه در وقت معین به نزد وی بروند، و قتیکه همه حاضر شدند، از جابر خواست و گفت:

مردم: من این وظیفه داران و مامورین را در میان شما میفرستم و ایشان را موظف میسازم که وایان خدمت گذاران به حق باشند و من این‌ها را موظف نکرده‌ام که از اموال و مزارع و خون‌های شما سهمی ببرند هر کس از شما شکایتی دارد بگوید.

از میان آن جمعیت مردم فقط یک شخص از جا بلند شد و گفت: نماینده فرمان دار شما صدق‌تازیانه بر من زده است، عمر گفت آیا میخواهی که صد تازیانه بوی بزنی؟ بر خیز و تلافی بنما، عمر و بن عاص برخاست و عرض کرد اگر شما این راه را در باره اعمال خویش بکشائید، بر آنها

عمر و بن عاص گفت: پس اجازه بدهید او را راضی کنیم، گفت: راضی اش کنید و سپس او را راضی ساختند یعنی صد تازیانه را به دو صد دینار خریدند، هر تازیانه‌ای به دو دینار.

اکنون در پایان این گذارشات این نکته قابل بر رسی است که آیا این رهبران و زمامداران اسلام که در راه تطبیق قانون، جزقانون چیزی را نمی شناختند، آیا این کار نامه‌های ایشان و طرز تفکر ایشان زاده مغزها و اراده‌های خاص و ابتکار شخصی شان بوده و یا عاملی دیگر نیز در زمینه کار میکرده است؟

مسئله باید گفت که این رهبران صدیق اسلام، کاری را مطابق میل و اراده خاص خود شان از پیش نمی بردند، بلکه این دستورات و فرامین زندگی بخش.

اسلام بود که برایشان حکم میکرد تا آنطور باشد و بدانگونه عمل نمایند. امروز اسلام همان اسلام و قانون همان قانون است و هر وقت رهبری و زمامداری در بکار بستند و تطبیق مقررات اسلامی با عزمی خلل ناپذیر گام بردارد و در راه عملی ساختن آن جز به قانون چیزی دیگر نیاندیشد آن قاعده‌ها همه اجرا خواهد شد و مردم همه از چنگال بی عدالتی‌ها نجات خواهند یافت.

بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم)

هنرمندان نظریطراف نه و بیغرضانه

بیانید تا بمنظور تشویق هنر و خود را ابراز نمائیم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر تا نرا انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی باطل نشده رائج به اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور وارسال دارید.

عواید بصندوق هنرمندان انتقال میابد.

باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید و هم کمی بصندوق هنرمندان نمایند.

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تکت پستی باطل نشده را نمی پذیرد.

برای معلومات مزید به تیلفو ۲۰۸۵۳

و نمره ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایند.

حضرت سلیمان (رض)

در مدت کمی کار حفر خندق پیاپی رسید و سپاه دشمن نیز بعد پنهان شد خندق معلو از آب اطراف مدینه را دیده انگشت حیرت گزیدند و از آمدن خود خجالت شدند.

سلیمان فارسی استقبال نیک نموده ناگهان سنگی ظاهر شد نتوانستم آنرا بشکنم رسول علیه السلام بمن نزدیک بود این حالت مرا دیده پیل را از دستم گرفت و سه بار در آنجا از دسته شعله آتش از آن بالا شد این حالت را دیده پرسیدم رسول علیه السلام از هر شعله آن مرا بفتح و نصرت مسلمانان یار سی، دو دو قصور صناعیات دادند و قتیکه این سخن را شنیدم یقین کردم که فتح از آن ماست. راستی هم فتح و پیروزی درین جنگ نصیب مسلمانان شد.

بعد از آنکه مسلمانان از حاد نه خندق درامن شدند از شاهکار پیا و تدبیر سلیمان فارسی استقبال نیک نموده انصار و مهاجرین و یار یغود نسبت میدادند و حضرت یغمبر به اوشان گفت سلیمان از ما و از اهل بیت ماست.

حضرت سلیمان (رض) مدت زیاد ی را با رسول علیه السلام سپری کرد از مزد دست خود نان خورد و بفقر و مساکین صدقه میداد حضرت یغمبر علیه السلام میان او دایمی الدرد اعیمان بر ادبی بستند و زمانیکه سلیمان (رض) زنده بود خداوند ا مینو آرا می رانصیب مسلمانان گردانید و در شرق و غرب نور تابان اسلام بر تو افشانی کرد، سپاه اسلام دیار فارسی مظفرانه فتح نموده لوا عدل و عدالت را بلند ساخت قصر توسط مسلمین در تزلزل آمده بلاد شام به تصرف شان در آمده باشند گمان آن عابدین اسلام مشرف شدند.

سلیمان (رض) فضایل و مناقب بی شماری داشته یغمبر اسلام در بسیاری از احادیث شان او را مدح نموده اند.

حضرت سلیمان (رض) تمام ملتو حاکم مسلمانان را بچشم سر میدید در فرحت و سرور و افزونی بعمل می آمد خاسته و قتیکه خلیفه مسلمین او را بحیث یکنفر معلم در مدائن فرستاد و در وطن اصلی خود دعوت کرد و در میان اقوام خود به نشر دین مبین اسلام پرداخت.

سلیمان (رض) میان مردم به سرت نیکی، صداقت و امانت معروف بوده به عطیه خداوند خیلی راضی بود تا اینکه این صحابه بزرگوار در سال ۳۴ و یا ۳۵ هجری در شهر مدائن چشم از جهان پوشید و در آنجا دفن گردید ا نا لاله و انالیه راجعون.

مزار آن در قسمت شرقی بغداد مقابل دیوان کسری موقعیت داشته به مقام سلیمان پاک معروف است.

از مهم ترین مردان عربی است که بیش از مورخین میگویند که سلیمان (رض) ۱۵۰ سال زندگی کرده است بعضی ها مدت زندگانی او را به ۱۵۰ و برخی هم ۳۵۰ سال قلمداد کرده اند و گروهی هم میگویند حضرت مسیح علیه السلام را نیز در کمر ده است.

سلیمان (رض) یکتا از اصحاب زبد و عالم ماهر اسلام بوده کتاب خدا و احادیث زیاده خوانده است چنانچه حضرت انس (رضی)

از آن احادیث زیاد را روایت کرد اندک در کتاب بخاری و مسلم به تعداد ۶۰ حدیث است از آن روایت شده است.

علیه السلام در عقب خود سلیمان را با این حالت دید خرقه خود را بلند کرد و مهر نبوت آشکار شد. سلیمان از دین مهر نبوت نهاست خرسند شده و آنرا بوسید و بگریه آغاز کرد رسول علیه السلام و یار نزدیک خود خوانده از مافی الضمیرش پرسید: سلیمان تمام سر گذشت خود را از روز یک پدر و مسکن را ترلا نموده و به دین مسیحت گرا پیده با پیشگوی های گاهن همه را بیان کسود حضرت یغمبر از شنیدن داستان سلیمان خرسند گردیده به بزدگی وی پیشگوی کرد.

این مرتبه نزد سلیمان نبوت حضرت یغمبر علیه السلام با ثبات رسید و به پیشگوی گاهن تصدیق کرد دست بیعت را دراز و به دین محمدی گردید. دلیلی از ایمان معلو گردید حب رسول و دانش را به دل مسی پروراند و همیش میگوید که از یغمبر سخنان دلپذیر را بشنود و نفس تشنه خود را از سر چشمه واقعی اسلام سیراب سازد. دیری گذشته بود که مسلمین با کفار با نه ریختند و سلیمان (رض) در دو جنگ او لسی نتوانست اشتراک کند زیرا او در ا ن اوقات تحت قید یهود بوده بندگی آنرا مسمی کرد.

سلیمان (رض) میخواست قضای معر که های فوت شده را بیاورد بنهائ سه صد نهال خرما را بمبلغ چهل او قیه خریده او را زرع مینمود و رسول علیه السلام ازین قضیه اطلاع یافته اصحاب را در غرس آن تشویق نمود و نسد مشکل دیگر سلیمان عبارت از گرفتار شدن آزادی بود آنهم بزودترین فرصت تعقیب پذیرفت چنانچه روزی حضرت رسول خدا (ص) با یارانش نشست بودند شخصی خشتی از طلا را آورده به یغمبر علیه السلام داد، رسول علیه السلام او را به سلیمان (رض) دادند و حضرت سلیمان او را به باد آتش داده خود را آزاد نمود و از قید عبودیت رهایی یافت و در زمره بکار اصحاب بحساب آمد.

حضرت سلیمان (رض) در صحبت یغمبر اسلام و یارانش همیشه حاضر بود از خود گذری و ابتدار بر مردم می آموخت و در مقابل یهود بافتاری میکرد، در دعوت دین اسلام سهم بزرگ داشت.

در سال پنجم هجری هیتی از بنی نصر و بنی اهل به مکه آمدند فریش معا هره دایر شد حضرت محمد علیه السلام عقد نمودند فریش ازین پیمان شاد گشته بفکر از پا در آوردن حضرت محمد و یارانش بودند نسد بعدا قبیله غطفان نیز با اوشان عهد بست گردید سپاه منظمی ترتیب و در هسپا و مدینه منوره شدند. چون خبر ورود عساکر دشمن بخبر رسالت پناهی رسید تجویز گرفتند که قلعه هارا محکم نموده سنگر

گیرند درین اثنا سلیمان (رض) نظر به دادند که تا ورود دشمن خندق آنجا حفر گردد تا مانع دخول دشمن در مدینه شود و آنها را از مفاد خندق مطلع ساخت همه نظریه سلیمان را تأیید نموده دست ها را بر زدند و در

حفر خندق آغاز کردند و یغمبر اسلام (رض) نیز با سایر مسلمانان در حفر خندق اشتراک نمودند.

میزمدور ژوندون

کسیختن روابط خانوادگی جلوگیری گردد تا لاقول فرزندان و کود کان این خانواده ها پر عقده و مریضی بزرگ نشوند.

در پهلوی این دفاتر محاکم مخوص خانواده که اساس کار شان بر مبنای تحقیق و احصایه های جمع شده شبکه های تعاونی استوار است میتواند به قضایای مانند طلاق، مهر، و مسائل اقتصادی رسیدگی نمایند.

نظر خود را خلاصه نمایم دفاتر تعاونی واقعیت ها را جمع آوری نمایند و محاکم خانوادگی به مبنای اساس آن رسیدگی حقوق داشته باشند.

پرسشگر: آقای قاسمیار اینطور که معلوم است شما نه به عشق های قبل از ازدواج زیاد خوشبین هستید و نه هم به انجمن های تعاونی در امور خانواده، ممکن است روشنتر دلیل تان را در این زمینه بگوئید؟

قاسمیار:

من طرفدار عشق های واقعی هستم اما به ازدواج های مجله ای و کامپیو تری معتقد نیستم در محیط ما ارتباطات میان دختران و پسران بسیار کم و کمبود ها و نارسایی های عاطفی بسیار زیاد است و همین انگیزه است بر ای سالم نبودن عشق ها در این صورت من به شناخت قبل از ازدواج ارزش قائلم و نه به احساس صرف عاطفی، در مورد انجمن ها هم باید بگویم این یک دیسک است، باید جوانب کار را مطالعه نمود و خوب مطالعه نمود و آنگاه تصمیم گرفت بودنش خوب است و تنظیم و شیوه کارش بصورت منطقی و موثر مشکل.

پرسشگر:

اکنون در خواست می کنیم هر کدام از شما نظر قاطع و مشخص خود را در مورد پیشنهادات ارائه شده یا توجه به زمینه های تطبیقی آن ارائه دهید. سوال را محدود میسازیم و مشخص، ساده ترین طرق حل برای رفع کشیدگی های خانوادگی از نظر شما کدام است؟

دکتر کمال سید:

قبل از آنکه این سوال مشخص را پاسخ گویم با اجازه تان در مورد توافق جوانان با هم صحبتی می نمایم

تو ضیحی میدهم و آن اینکه وقتی دختر و پسر شدیداً بهم عشق میورزند و ادعای توافق هم آهنگی دارند، این توافق در اصل و واقعیت خود توافق است برای ازدواج، برای پایان بخشیدن به محرومیت ها و کمبود ها در همین زمینه، نه آنکه یک توافق کامل باشد، توافق کامل لازمه اش داشتن شرایطی است همگون و یا لاقول نزدیک بهم در حالیکه شرایط محیط ما با این اصل سازگار نمیباشد. در اینجا مراد حاکم است وزن محکوم و این حاکمیت و محکومیت از همان آوان گو دکی در محیط خانواده تثبیت میگردد و شرایط فکری بر مبنای آن سازندگی میشود و از همین جاست که حتی دختران و پسرانی که با عشق رونما نیست و بسیار قوی و باز هم با ادعای خود شان با شناخت قبلی با هم از دواج نموده اند، بعد از ازدواج تقسیم با هم موافق نیستند و این انگیزه دیگر اختلافات است همین و ده زمینه و حال پیر دازیم پاسخ پرسش دوم شما.

بقیه صفحه ۷

هنر پیشگان محلی

بعد از استقرار نظام جمهوری، خواستم تا اشعاری را که به استقبال و تبریکه نظام نوین سروده بودم، خودم به آواز خود خوانده و به نشر برسانم. روی این ملحوظ بایسرم یکجا بکابل آمدم و به آرزوی خود رسیدم.

فیضی در اخیر از خاطره های خوش زندگی خود، از همه برجسته تر و نیکو تر بر قراری نظام مترقی جمهوری را که تحت قیادت زعیم ملی ما، بوجود آمده دانسته و پیامی که به خوانندگان تقدیم مینماید، رستگاری و خوشی تمام مردم افغانستان و خصوصاً خوانندگان مجله ژوندون میباشد اینک یک قطعه شعرش به استقبال جمهوری.

پرو گرام های درسی در معارف در رده های خانوادگی و حقوق جوانان و پدران هر یک نقشی اثارند و مفیدی ولی میتوان در قدم اول لاقول دو کار را انجام داد انجمن رهنمای خانواده از بخش های تنویری نیز فعالیت نماید و انجمن های مشاورتی بصورت امتحانی در دهات آغاز بکار کنند، مطبوعات و را دیو هم وسیله القاء فکری بپیمانه وسیع تر باشند.

نباغلی غیانی:

تاسیس مراکز و دفاتر تعاونی استفاده بیشتر از وسایل ارتباط جمعی و القاء فکری به منظور وجود آوری مسالمت و تفاهم بیشتر در خانواده.

حمیرا حمیدی:

تعیین قوانین از دواج، جلوگیری از ازدواج های قبل از وقت، تاسیس دفاتر تعاونی از دواج و القای مداوم برای ایجاد روحیه مسالمت آمیز در خانواده

مختار عابده:

تأیید نظر حمیرا حمیدی در اخیر بحث نظر کلی مهمانان در مورد سن مساعد برای ازدواج پیر سیده شد آنها برای دختران بعد از ۱۷ و برای پسران بعد از ۲۵ سالگی را خوبتر این سالها برای ازدواج تشخیص دادند.

دوگانه از پدر و پسر

نظم جمهوری

دوستان ای اهل دانش از بدخشان آمدم
من بپاس نظم جمهوری، افغان آمدم

می سزد با سر بیایم، بهر تبریک نظام
نقشه داود بر لب، شاد و خندان آمدم

شکر ها گویم بهر یک نعمت آزادی
بسکه مسروم، چنین مست و غزلخوان آمدم

گر بطفلی می توایم، طبله و ساز نوین
از فیوض بزم جمهوری بیدان آمدم

بس المها دیده بودم، تا بیامد این بساط
خوش بود در گلشن کابل با افغان آمدم

بلبل آسا ناله ها دارم، بهر صبح و مساء
تا رژیم تو بیاید، خود بخوان آمدم

فیضی را صد آرزو هست انتسلا ای وطن
تثبیت گویا به پیش راد مردان آمدم

شعر دیگرش
شلمه تیکه یاران جز در سرنه دارم
شبهابه غدو زاری روزم به بقراری
در کوه دشت و دامان دایم بهاء و افغان
در مجلس عزیزان چون بلبلان خوشخوان
با جان و دیده دل آماده ام برایش -
فیضی ز شوق رویت هستم به جستجوی
از بس فغان و ناله از جان خبر ندارم
چشوق روی جانان کار دیگر ندارم
در راه عشق گویا پروای سر ندارم
هر چند اگر بنالم پروای زد ندارم
کامل بود محبت دولت اگر ندارم
چشم همیشه سویت بر کس نظر ندارم

هغه عجيب سر ګو

رحمت خير زوی

دی ویل :
بېخېنه غواړم ، تاسو کوم کار لری ؟
پدی وخت کېښی زمړک دخپل پخوانی عادت
په شان ، خپل وګړاوه او یوه سپکه خنداښی
پر شونډانو ښکاره شوه او دی ویل :
- والله څه ووايم ، زه مې غواړی چه ددوی
ګېانو په باره ګېښ ستاسره خبری وکړم .
درستوران مالک پداسې حال کېښی چه ددوی
موضوع سره مخامخ وو ، خپل شونډان یی
سره ومښل ، وګېانو ته یی وکښل بیایي نو
زمړک ته مخ راواړاوه او پوښتنه یی وکړه .
- ګېان ، یعنی دغه ګېان ستا په کاودی ؟
- په وروړه ! دغه ګېان زه نه رانیسم او نه مې
پکار دی ځکه چی زما دسرای دعولی خوش ډیر
وړوکی دی ، مخکښی مې خودای ګېان وړوګول
لاکن زما خوانمرګی پشو هغه وچړول ، نوکه
زه چیرې بیایان راو نیسم او په خوش ګېښی
یی ایله کړم ، بیایي پشو خوری ، زما مقصد
ددغو ګېانو په ځای کېښی دی .

- وروړه مېتا په خبره چه یوه نشوم ،
مهربانی وکړه خپل مقصد دی ښه وا څښ
کړم .

- وروړه ! تقریبا څو ورځې مخکښی پر
دغه لاره تیریم چه ناڅاپه مې سنا په درستوران
کښی پر دغو ښا ناستو ګېانو سترګې ولښتی
چه په ډیر زحمت او تکلیف په دغه ښښی
بوتل کېښی ژوند کوی ، که څه هم ګېان ډیر
ښکلې او ګلالی دی او داسې معزمزیمې چه
تاسی هم ددغو ښانسته ګېانو او وروړو حیواناتو
سره مینه لری ، که چیرې ستا په یاد وی
تیر کال هم دووې په موسم کښی ستاد
درستوران په مخکښی دښر مو ښ دځپیانو
فلسونه څړیدل ، هغوی چه په لږڅه غټ شول
بیایه مو پر خلکو پلورل ، څښکه دغسې
نښه ؟

درستوران څښتن نه چه دزمړک خبرو څړنه
ورکړی وو نو پر شونډانو یی خندا راوړه ، نو
په لوړ آوازی درستوران وټوکرښه ور وچ
کړم .

- هلکه ! ستاره ، زړکه دوی توری چای
راوړه .

په دغه وخت کېښی موږ دواړه پریوه
میزباندي کېښستو سم دسې چای راوړسیدي
ماهم په چایو ځان مصروفه کړی کله یی مې
دچایو پیاله را پورته کړه ، نو زمړک د
درستوران مالک مخاطب کړ او خپلو خبرو ته
یی دارنگه دوام ورکړ .

- وروړه جانه ! خومياشتی مخکښی زه دښدي
ځانی څخه آزاد شوی يم ، خدای دی په تاسی
نهوینی ، دښدي ځانی تکلفونه پسرما تیر
شویدی . زه پوهیم چه پراخ او آزاد ځای
خومره څونه او لت لری ، تنګ ځای بیا
ترکومی اندازی پوری تکلیف لری ، که رښتیا
راڅخه پوښتی ، تنګ ځای یو انسان ډیر
ناآرامه کوی ، که چیرې تاسی فکر کړی وی
دیوه سړی چه بوتونه پر پښو باندي تنګ
وی او پر لاره څی ، خومره په تکلیف او عذاب
کښی وی ، نو زه چه هم څو ورځې پخوا

دغه درستوران ډیر ښکلې وو لاک وښکی
دپاره یی ځای وړوکی وو دیوالونه یی په
ډیرو ښانستو قالینجو او هنری تابلو ګانو
سره ښکلې کړی شوی وو ، پر مخامخ دیوال
باندي یی یوه تابلو څوړنده وه چه دیوسف
اوزلیخا ډاکښی دیوی کوچنی صحنه خیالی ناز
کاوه ، درستوران په منځ کېښی ډیر خلک ناست
وه ، څښتو مجلس کاوه او څښتو بیا چنای
چښلی چه وڅخه ته یی ورځپانی پرتی وی او په
لوښتو یی لګیاوه ، درستوران په لومړی
ورکښی یو څښت میز پرتو وو ، ښانه یی پر
یوه پسته چوکی یو ډیر نری ، غښ رنگه او
چاغ سړی ناست وو ، چه یو لاس یی پر میز
باندي ایښی وو او په خپل چپه لاس یی په
خپلو بریتو لوبی کولی او بیا په دسره په
پېچلو او تورو ورښتاتو سره مشغوله ساتی .
وڅښک ته یی یو کوچنی پکښی پرتو او پر سر
باندي یی یوه میسې ګاښه پرتو وه ، ښانه
ورته څیر شوم یو څه توری پیسې او نو ټوټه
پکښی پراته وه . زه په دغه ننداره بوخت وم
چه ناڅاپه زمړک زه وښو وولسم او دارنگه
یی وویل :

- هغه بنديان چی زه یی دښلاصون دپاره دلته
راغلی يم ، هغه دی وینی یی ؟

- نه ، زه خو یی نهوینم ، چیرې پراته دی ؟
- وګوره ، ستا وښی پلونه چه په هغه

ښښی بوتل کېښی بنديان دی
کله چه مې وځپل پلونه پام واړاوه ناڅاپه مې
سترګې پریوه ښنه ښښی بوتل ولویدی
چه دوه تنګ سره ، ښانسته ګېان یی پکښی
اچولی وه . ښه چه ورته څیر شوم ، رښتیاهم
ګېانو په دغه بوتل کېښی هڅ خپل حرکت نشوای
کولای ، ګېان چه مې ولیدل لومی دځان سره
ووېل :

- یوه شوم ، دا هغه ګېان دی چه زمړک یی
ناآرامه کړی دی ، رښتیاهم ددغو ګېانو دروښانه
سترګو څخه ظلمونه او غمونه دوریه ښکارې
دخولو څخه یی چه پورته پورته کیدل حقیقتا
فریادونه او ویر جن دغونه او ریدل کړی .

دښښی بوتل شکل چی دغه ګېان پکښی
اچول شوی وه ، مستطیل شکله او پدوالی یی
ډیر لری وو ، ځکه نو دغو ګېانو په ډیر زحمت
حرکت پکښی کاوه ، کله چه به دوی پرځان
باندي فشار راوړ نو په ډیر مشکو سره به
پورته او کښته کیدله ، ښی او ګڼ پلونه څو
یی هڅ حرکت نشوای کولای ، هرچه چه دا
صحنه لیدلی وای نو هرورمو به دافکر ورته

پیدا شوی وای چی یو وخت به دا ګېان دومره
غټشی ، چه د لوموړی ښښی بوتل څخه به یی
سر او پزه دباندی راووړی .

وروسته ترهغه نو زمړک په ډیر متانت
پرجوکی التمت پسوی ته سلام وچاوه ،
درستوران څښتن په لومړی سر کښی په ډیر
حیرانتیا زموږنو و خواته رګښل ، کله چی یی
دزمړک سلام واورید نو سمعستی یی دهغه
دسلام ځواب ورکړ ، ماهم زر سلام وچاوه
پدی وخت کېښی زما او دهغه تر منځ دسرو په
اشاره احترام وشو وروسته ترڅو دفیلسوکوت
درستوران څښتن مخ موږ ته راوړاوه او

ورکوی څو چه ښه جنګه او مست شوی او
یا پدی ښه یوه وو چه پلانی سلما نی په
خپل دوکان کی دپتوښی او شپو ګلانو ډیر
ښکلې ګلدانی لری او ډیر مینه ورسره ساتی
او په روزنه کي یی زیار باسی ، کله چه
په یو ملګری د زمړک سره پر لپاری روان
شو او دو باره په خپل ټاټوی ته راستون
شو او دځان سره په یی دخو شپو دپاره
فکر وکړ هر ورو به یی ډیر شیان لیدلی
او د هغو په باره کي به یی زیات معلومات
ترلاسه کړی وه ، چی تردی مخکښی به یی
هڅ د نو موږو شیانو په باره کي فکر هم
نه کاوه .

زمړک په تل د خپلو اندېوالانو په منځ
کي دا خبره کوله .

که چیرې یو انسان تل په یوه ځای کی
هستوګنه او ژوند وکړی نو دغه سړی تشن
دهمدغه ځای په متعلق معلومات لری او که
چیرې یو انسان لاره ووهی ، سفر وکړی نو
خامخا به دنیا وپېژنی او د ډیرو شیانو
سره به آشنا شی ، نو موږ ته نه ښا یی
چه ټول خلک په راز راز جامو او پښو سره
همدغه وینو او یا یی ننداره وکړو ، څښکه
چه ښارونه او داسی نور شیان د خپل ځایه
څخه حرکت نه کوی ، نولازمه ده چه په څو
ځینو کی شو او د دغو ژوند یو شیانو د
ننداری د پاره زمینه پراېره کړو څو چه نوی
اوتازه شیان ځان ته څرګند کړو .

د زمی د ورځو څخه یو سپار ز مو تر
پکړ کي دواړه په چایو ناست وو ، هوا
ډیره سړه وه د باندي ډیر سخت باد چلید
په داسی حال کی چی ما د چایو دوهمه پیاله
شان ته اچوله زمړک ناڅاپه زما وغواځه په
څیر څیرو کتل ، او وی ویل .

ملګری ، که چیرې ستا خوښه وی نن
په یو ځای ولاړ شو او هلته به دوه بنديان
د بندي ځانی څخه خپلواک کړو .

د دی خبری په اوریدو سره سمعستی
ماته دا فکر پیدا شو چه شاید د زمړک په
کوم ملګری بنديان وی ، هلته به څی او د
بندي ځانی څخه به یی آزادی ، نیت مې
وکړ چه د ده څخه پوښتنه وکړم ، څو زمړک
چالاکی وکړه او دارنگه یی خپلی خبری
شروع کړی .

ملګری ! هغه دوه بنديان چی مخکي ما
اشاره ورته وکړه د انسانانو د ډلی څخه نه
دی بلکه دوه ښکلې ګېان دی چی په یوه
درستوران کی د یوه کوچنی ښښی بوتل په
منځ کی داسی بند راغلی دی چه ناری اوچنی
یی وواسمانو وپورته کړی ، لاکن افسوس
چه نور خلک یی داویر جتی او درد لاکه
ناری نه اوری .

کله چه د ده خبری خلاصی شوی نو ما
هم سمعستی د تنګ د پاره ځان چمتو کړ .
موږ دواړو د گور څخه حرکت وکړ وروسته
څه وخت څخه د بازار په منځ کی وپوه کوچنی
درستوران و منځ ته ودریدل ، زمړک ماته د
مطلوب شای په مقبوم د سر اشاء وکړه او
ما هم د پوهیدو سره ښور اوه وروسته تر
څو شپو دواړه و نو موږی درستوران ته
تو تلو .

زمړک ډیر ایمانداره او ښکمره انسان
وو د هغه د ښه سپړتوب او انسان پالنې
په باره کي په څو جملو او یا ساده ډول
خبري کولای سانه کار نه دی زمړک دخپل ژوندی
احساس له مخی نسبت زما و ټولو ملګرو ته
نویس درلود .

څلور کاله مخکښی موږ دواړو په یوه
کوڅه کی ژوند کاوه هغه نیت په خبره زما
ګاونډی وو ، لاکن متاسفانه چی د هغی
زمانی څخه اوس تش خولد وری کښی او
اندېښتی بل څه نه دی پاته خو بیا هڅم
د زمړک د ښه ملګری توب او ژوندی احساس
یادولی تر اوسه پوری زما په ذهن کېښی
سته او تل په ویاړم ، کله کله د زمړک
په فکر ژ هغه بازار ته شم چه هغه پزما
لاسی په خپل لاس کی نیولی او شاوخوا په
کرښیو او د راز راز پیښو و ژوندیسو
واقعاتو په ننداره په لکيا وو . زه دا
کار ځکه کوم چی خپل پخوانی خسواړه
حاطرات را په زړه کړم .

زمړک زما په شان په ژوند کی کومه
ښکاره ونډه نه درلودل دپېار له پلوه چی
په یی دکور دپاره څه سودا رانیوله وروسته
تر هغه به په بازار کی د یوه وزیر ملګری
پر دوکان ناست وو هلته به یی د بازار د
خلکو ننداره کوله ، کله به بیاتر دی اندازی
په اندېښو کی ډوب وو چی و هڅ خلکو لاری
ته به یی پام نه کیده ، نورو خلکو چی په
زمړک په دغه حال لید نو خامخا به یی دا
فکر کاوه چه دغه سړی په ژوند کی ډیری
ستونزی لری ځکه نو د حل لپاره یی پلټی
اویا دکومی ټاکلی موضوع په باره کښی
جرت اخستی دی او خوند تری اخلی .

د زمړک سره زما ملګری توب او دوستی
د همدغه ځای څخه پیل کړی ، وروسته له
څه مدی څخه زموږ دواړو آشنا یی وری
درجي ته ورسیدل چی باید هره ورځ یو د
بله سره ووینو ، وروسته تر دی په نوموړ
هر سپار وختی د کوشی د جومات په وره کی
سره لیدل او په کبه به موږ جومات لمونځ
کاوه ، چای به موږ ځای چښلی بیا په نو
د بازار پر نور روان شو او هلته به دښار
په پیلو پیلو برخو کی کرځیدو او خپله
ننداره به موکوله ، د زمړک ملګری توب
هیڅوخت په ما کی د ستریا احساس نه
پیدا کاوه بلکه نور یی هم په ما کی د پیداری
او پوره پاملرنی حسن غښتلی کاوه . د
ملګری توب په لمړیو ورځو کی د زمړک
لوړ کرکتر ، ژوندی فکر ، نیک اخلاق او د
مرستی کولو د قدر وړ خصوصیات ماته
څرګند شول . زمړک به زما په څیر دکوڅی او
بازار څخه په پښو سترګو نه تیریده بلکه
تل به یی دلادی په اوږدو کښی دخلکو
داچتماعی ژوند وټولو ژوندیو او پېښو ته
پوره پام اړاوه او دنگر په وخت کېښی یی
خپل دشاوخوا شیانو ته په څیر څیر کتل
دلپاری په لرځ کېښی به دده سترګو هغه څه
لیدل چی دسچا په فکر نه ورته کیده . مثلاً زمړک پدی
خبروو چه پلانی قصاب د چرګانو سره
زیاته مینه لری او تل یی په دوکان کسی
دوه یا درې چرګان موجود وی هغوی ته
کمیشن ، قوښی او کله کله وغښو دانی هم



ستا درستوران و مخ نه تیریدم . دغه کبان
می ولیدل چه خای یی دیر و ووسکی او
تنگک دی اوپه دیره سختی سره پوی خواو
بلی خواته حرکت کوی . نو هروخت چی بهرا
به زده شول زده می دیر پر خو پیری او یو دول
روسی تکلیف یی راکاوه او خکه دلته راغلم
چی ستا پلم و دلی موضوع ته واپوم .
نوکه چیری ستا خو به ری . ددغو کبانو
دپاره به یوبل غت شیبینی بوتل پیدا کړه .
خو چه دوی هم په دیره خوشحالی او آسانی
سره په هغه کتبی پورته و کتبه شوی او
خیل حرکتونه په آزادانه ډول سرته ورسوی
بله خبره لاداره که چه فکر وشی . انسانانو
دوی بندیان کړی دی او دغه پده ورځ یی
پر راوستی ده . نه ورته وگوره ! په دغه
شیبینی بوتل کتبی لکه وچکلک لری یو
دپله سره مینتی دی . موږ نه پوهیږو چه
پردوی باندی څه تیریری . شاید دوی به
ناری او غالمغال کوی . امکان لری چه دوی
دزیاتو نارو او چغو څخه سترگی شوی وی
اوسمونږ و خواته دغرت او بدینی پیغامونه
رالیږی .

درستوران دڅښتن تندی چه غوږه سوی وو
اود زمړک ولور ته یی په خبر شیر کتله .
دارنگه وویل .

— تاسو ښه وایاست . دغه کبان په لومړیو
ورځو کتبی دیر واره وه او په نوموړی شیبینی
بوتل کتبی یی په دیره آسانی حرکت کولای
شوای . لاکن څرنگه چی معلومیږی په لږه
موده کتبی یی وده وکړه . رښتیا هم دغه بوتل
اوس پردوی باندی دیر تنگ دی او باید
ددوی دپاره بل غت شیبینی بوتل پیدا شی
چه دوی هم ...

پدی وخت کتبی زمړک دده خبره ورپیری
کړه او وی ویل .
— ملگری ! که ښه فکر وشی . پدی خاورینه
لری کتبی هرڅوک څان ته ټکلی عقیده اړکي
لاره لری زه په خپله پدی عقیده یم . چه د
بیوزلو او کمزورو خلکو سره مرسته کول
دیر مقدس کار دی . انسان خولا پرېږد چه
حتی دیوه حیوان سره مرسته کول دانسان
اصلی دنده ده . ددغه کار په اجرا سره انسان
نه باطنی آرامتیا ورپه برخه کیږی چی څه
داسی پیښه شویده چه ددوی یوه څانگه می
دیلی څانگی دتالیږ څخه ایستلی ده خوچی
هغه هم په دغه آزاده هوا کتبی وده او نمو
وکړی .

— وروره ! ستا خبری دیری خوږی اود
برکت څخه ډکی دی .

— مهربانی موده . ښه می په یاد دی چی
پروسیز کال ددلی لیاری څخه تیریدم چی
ناڅاپه می پر یوه وږه باندی سترگی ولگیدی
چه یوه طالع می په تڼه کتبی یو غت میخ
وملی وو اوخیل بایستل یی په هغه پوری
خرلی وو ماد دلی صحنی دایدلو څخه دا
احساس پیداکړ چه کواکی دغه میخ یی زما په
زړه کتبی ښخ کړیدی او داسی معلو میدل چه
ددلی وږی چمی . ناری او نریادونه زه
اودم .

خدای شاهد دی چه خوورشو مسائل می
ددغه دوکانداره سره خبری وکړی خو چه هغه
می ووی نه مجبور کړ چه ددلی دتلی څخه میخ
لیری کړی او خپل بایستل در باره هلته
ونه خړی .

کله چه می داکار وکړ . خدای په رښتیا سره
خوښیږی چی هغه شپه می په آسانی خوب
وکړ . نوکه حقیقت راڅخه پوښتی ده می
ورځی څخه چی دغه کبان ما بندلی دی . خوب
راڅخه تللی دی . میخ څای خوند نه راکوی
تلی نه دا فکر راسره ملوو . چه دغه کبان به
څنگه ووی ؟ شپه او ورځ به څنگه پری تیریری
وروسته له دیر فکر څخه می نرسیدار داجرت
وکړ چه خپل ملگری سره دلته راشم او تاسی
ددلی کتبی څخه خبر کړم . امد رښته چه زما

کار په اجرا کتبی دیر مصانیت لری زمړک
په دیره جالاکي او مهربانی هغه شیبینی بوتل
وده و مخ ته کښیښاوه .

لاکي پدی وخت کتبی درستوران څښتن
وځان سره دافکر کاوه چه دا پیاڅنگه انسان
دی . ممکن داهم دلیونانو دلی څخه وی څکه
چه ددی کار په کیدو سره موږ نه څه تاوان
نشته بلکه کپه مولاره . او څرنگه چی دی
ددی کار په کولو سره خوشحالیږی نو پیری یی
زده چی دا ارمان یی ترسره شی . که چیری
بیا دغه لیونی درستوران و مخ ته تیریدی نو
ددغه کبانو دتنگ خای په لیدلو نه تکلیف
نه وینی اونه به دخپل تیری جیلحانی په فکر
کتبی لو تیری .

وروسته درستوران نوکړ په یوه لوبی
کتبی اوپه راوړی اوپه نوموړی غت شیبینی
بوتل کتبی یی واچولی او تایی کبان راوړل
اود هغه پخوانی بوتل څخه یی وده نوی
بوتل ته واچول .

زمړک چه دا صحنه دسریه سترگو لیدل
په غم سره کتبی یی دیوه ماشوم په خبر دیره
میښخلی او معصومه خندا ښکاره شوه داسی
معلومیدل چی پر یوه مشکل کساری پیری
موندلی وی . خوشحالی یی کول اوپه لوړ آواز
یی خندل . پداسی حال کتبی چه حبله چه
اوپه یی گړول . داسی یی وویل :

— وروڼو ! تاسی لږڅه صبر وکړی . نوموړی
کبان اوس وخیلی آزادی نه رسیدی دی کله
چه دوی حرکت وکړ . میخ بار یی نه کیږی
بله خبره لاداره چی بدونه یی کړځ دی .
پس له څو دقیقو به وینی چه دوی نو پوښه
وهی او پورته پورته کیږی .

خو ښه ومی . اوکه چیری ددوی شیبینی
بوتل را نیول تاسی ته گران او مشکل کاروی
زه شخصاً حاضر یم چه دغه کار وکړم . پدی
شرط چه تاسی اجازه راکړی که چیری ستاسی
خوښه شوی او موافقه وکړی . زه به دیر دیر
ورڅخه خوشحاله شم .

درستوران څښتن چه دزمړک دغه ډول خبرو
او کسو په تعجب کتبی اچولی وو . خپل
شونمان یی خلاص کړل . دڅښتن یی چهغه
وړایی . چی ناڅاپه زمړک خبری شروع کړی
او وی ویل :

— ملگری ته څه مه وایه . زه ددی شم
اوپه دیره جابکی سره به هغه مطلوب شیبینی
بوتل راوړم .

زمړک په دیره جالاکي دچوکی څخه پورته
شو اود درستوران څخه ووتی . دوتاو په وخت
کتبی یی دارنگه وویل .

— وروره ! پس له خود ښار څخه دو باره
راشم . تاسی مطمئنه اوسی .

کله چه زمړک درستوران څخه دباندی ووتی
زه سمعستی په ده پسی روم شوم . وروسته
ترڅو دقیقو دواړه دیوه دوکان د مخ ته ودریدلو
په دغه دوکان کتبی راژ راز شیبینی بوتلان
موجود وه . زمړک ددغو بوتلانو دمنځ څخه
یو دیر غت او ښائسته بوتل انتخاب کړ .
وروسته یی پسی دوکاندار ته ور کړی او
په دیره منده درستوران په لور روان کړ .
کله چی مونږ دواړه درستوران ته ورنوټولو
نو درستوران دڅښتن برشاو خوا څو تنه نارینه
راټول شوی وه داسی معلومیدل چه زمونږ په
بار کتبی خبری کوی . درستوران دمالسک
سترگی چی پرموږ ولگیدی . نو پر شونلمانوی
پوه نازکه خندا ښکاره شول . داسی احساس
کیدل چی دیر خوشحاله شویدی اود نوموړی

زمړک رښتیا وویل . وروسته له څو میږیو
څخه کبان وروورو په حرکت او سپوریدو کتبی
شول . په لومړی مرحله کتبی یی شانونه
وروورو وښوړول . کله چی یوه شول چه
نورهم زمونږ دحرکت دپاره زمینه مساعده ده
نو څکه حرکتونه یی تیز کړل او داسی احساس
کیدل چی ددوی دپاره دنوی ژوند زیری شوی دی .
پس له خودقیقو دا اطمینان ورته پیداشو
خپل وزرونه او لکی یی پورته او کتبه کړل
اوددغه غت شیبینی بوتل په شاو خوا کتبی
یی لوبی شروع کړی پداسی حال کتبی چس
زمړک خپل لاس زما پر اوږه ایښی وو او په
زوره زوره یی خندل . تاسی وویل :

— ملگرو ! تاسو چه متوجه شوی . وگورئ
چه څومره ښکلی صحنه ده . دوی اوس د
ژوند څخه خوند اخلی څکه چه اوس ددوی
وړوکی دنیا پراخه شویده . پراخه او لویه
دنیا ددوی دپاره واقعی دنیا ده .

آیا تاسو پو هیږی چه اوس به دغه کبان
څنگه فکر کوی ؟

آبادوی په دی پوهیږی چه موږ یوله دوی
دسر نوشت په فکر کتبی یو ؟ آیا دوی دا
فکر کړیدی چه مونږ ددوی دښورکی دنیا لویه
او پراخه کړیده ؟ شاید ددی یی خبره وی
لاکن زمونږ دپاره څه نو پیر لری . زمونږ
مفسد ښه ژوند کول دی . دا حرکتونه شول
چه دغه کبان درحمت او تکلیف څخه خلاص
شول او اوس آرامی احسا سوی . ددوی د
آرامی سره یوځای موږ هم شوی او رضایت
ښکاره کوو . حتی دڅو شیبیو دپاره مو ددوی
دآزادی او خوشحالی څخه حسود او لذت
پوو . نوکه چیری فکر وشی وانی او
رښتینی ژوند همدا دی اوس .

برگزیده افراد هیچکاک

سال که گذشت...

«کمی پیش از ساعت ۵ صبح خانم رویش را در دفتر مغازه اش ملاقات کرده است.»
ویلی اظهار داشت: «(پس از آن به دنبال ماست رفتیم زیرا او از من خواست که تابلوهای ماست بیاورم.»
و وقتی ۱۵ دقیقه بعد تر با ماست وارد مغازه شدم، خانم رویش را در مغازه نه یافتیم.»
«اسم شما چیست؟»
«ویلی کرو»

کمی بعد فیتس فوراً به کتابچه یادداشت های خانم رویش مراجعه کرد و در دست نامها بدینا چیزی نوشته بالا خره پیدا کرد. «نام ویلی کرو» در کتابچه ذکر شده و در مقابل آن ۵۰۰ مارک دین او را در دست داشت.

«آقای ویلی کرو زه لطفاً با ما به ریاست بیاوید من میخواهم به آرامی با هم حرف بزنیم.»

در انای تحقیق مامور تانک که هر لحظه بر عصبانیت افزوده میشد دستمال بینی خود را از جیب بیرون آورد و دستمال مقابل هم به روی زمین افتاد.

فیتس گفت: «(لطفاً آنرا بمن بدهید. سپس باتو چه زیاد آن مدال را از نظرسر برداشته و با کنجکاوی سوال کرد: «این مدال را از کجا پیدا کرده اید؟»

این را من و ویلی از شدت ترس رنگ صورتش را باخت و زبانش به لکنت افتاد.

فیتس نگاهش بصورت ویلی افتاده گفت: «خوب و حال بهتر است حقایق را بگو بید شما این مدال را امروز صبح در جیب تان گذاشته اید البته پس از انجام عمل جراحی و قتل خانم رویش هم منظور نیست؟»

ریاست محکمه ترا فیک شهر کابل با احساس مسئولیت بزرگ درین دوره تاریخی افغانستان در پرتو نظام نوین جمهوری که هدف آن بیانگذاری تحولات بنیادی در مملکت است دارد قبلاً عین مشکل را با مقامات صلاح در میان گذاشته که تا آنجا که امکان دارد در عملی ساختن آن تصامیمی اتخاذ گردد و در آینده یقیناً تصامیمی اساسی تر اتخاذ خواهد شد تا این مشکل رفع گردد و برای مجرمین ترا فیک زندانهای مخصوصی بوجود آید.

خیلی لازم دیده می شود، زیرا اگر به همین ترتیب که تاکنون صورت می گرفت مجرمین ترا فیک با مجرمین خطرناک حرفه ای و متکرر در یک احاطه مجوس شوند از تماس شان طبیعی است که بر تعداد مجرمین خطرناک روز بروز افزوده خواهد شد.

از رئیس محکمه ترا فیک می پرسیم:
آیا در این زمینه کدام اقدام می بعمل آمده است؟
می گوید:

چاغوالی اودهغه سره...

پس از دوول له هماغه کوچنیوالی خغه چاغوالی اوکله چه ددوی او بلوغ سن ته ورسیدی، چاغوالی نه ور خغه لیری گیری. پوهانو ته خرگنده شویده چه معمولاً زیاده چاغ وکری داعصابو له سلامتی خغه خوندی اوکتوری مگر په زده پوری پکی دای کله چه دغه چاغ خلک دخیل چاغوالی سره میارزه کوی اوکله چه له وزن خغه یی خوگیلو گیری، ناخابه دخیلو داعصابو او روحیاتو انبوه له لاسه ورکوی، ددوی داعصابو انبوه هم خو سره چه زیبا تسی و ا زگی له خرابیری. دغه ډول خلک (یعنی هغه کسان چه په مختلفو وسایلو سره خان ډنگروی) معمولاً دخواستینی، تشویش او عصبانیت سره مخامخ گیری.
په زده پوری خبره داده کله ددوی چه مصنوعی ډنگر والی له منغه لاری او یوخل

پوهان وایی چه ددغسی افرادو دچاغوالی علت دای چه دغه اضافی واژگی ددوی په بدن کینی ددوی دفاعی میکانیزم په عنوان ذخیره شوی، کله چه یو چاغ سوری خان ډنگروی، پورهی چه پخپله و پوهیری، دخیل بدن دغه دفاعی میکانیزم له لاسه ورکوی او له همدغه امله خواشیني، پریشانه، وارخطا، نارامه او غم خپلی گیری. نوموړی پوهان وایی چهله چاغوالی خغه مخنیوی دهغه سره دمیاری په نسبت ډیر ځله آسانه دی، یعنی کله چه تاسی متعادل یا ډنگر وزن لری، په ډیری آسانی سره ددوژنی او یاغذایی رژیم په وسيله دچاغوالی مخنیوی کولی شئ، خو کله چه چاغ شوی، یا گران کار دی چه بیرته خان ډنگر گیری.

هغه عجب سری

کله چه دزمرک خبری پای ته ورسیدی، نو تاسو او ولاړ خلک ټوله بڼه خواخوږه او دده ولورته یی په خیر خیر کتل او پردی بختور او خدای بخشنی انسان باندی یو ډیره له کومی رحمت وایه، خو کله چه دزمرک خپل خبری خلاص کړی وی او مقصدی تر لاسه کړی و نو په وړین تندی او خنده خیر یی درستوران دمالک او خلکو خغه خدای په امانی وکړه او درستوران خغه دبالندی ووتی او دواړه دکور پر لور را روان شو.

دلیاری په ترڅ کینی دزمرک داسی معلومیدی چه یوه لویه کامیابی یی په برخه شوی وی. مامم دده پلونه تعقیب کړل او په ده پسې روان شوم.

نوبته به داوی چه ټول انسانان یو دیله په واقعی خصوصیاتو پوه شئ، انسانی پوهه او انسانی کرامت لکه څنگه چه شایي هم هغسی و ساتل شئ. یو انسان ډبل انسان به وژلو او محوه کولو خویش نه شئ بلکه دوی باید یو پر بله مینه او علاقه و لری د مظلومو او تر اسارت لاندی خلکو د ژوند څخه لذت یوئش بلکه دهغوی د آزادیدو نیکمرغه ژوند دپاره فداکاری وکړی، و و و و دنیایی ور لویه کړی خوچی په ټولو بشری ټولنو کینی انسانان آباد او خوږ حاله ژوند وکړی، که فکر وشئ دا د انسانسې ټولند وروستی غایه او هدف دی. زما هیله او آرزو همدا ده چه انسان ونوموړی سترهغه ته ورسیدی.

سخن گو تاهنی

می خواستد بودید هغین تسلط بر تکنیک است، هغراه با جذب جزئیات زاید، که یکی از علایم مشخصه ای دوری (عظمت رنسانس) را می سازد. دوره ای که کارهای او لیه (میکلائو ویشتر کارهای (رافائل) و (لیوناردو داوینچی) را دربر می گیرد.
(تولد وینوس) رب النوع جمال در یو نان اثری از (بوتیچلی) نفسانیتا لیاپی است. در این تا بلسو (وینوس) از میان صدق بروی امواج دریا بیرون آمده، وقد بر افراشته است.

بالینکه امواج آب کماله مشخصی نیست ولی حالت موها آن را بغوی بیان میکند.

ویلی فریاد کشید: «من او را نه کشته ام و اصلاً چرا او را باید میکشتم؟»
«(برای اینکه شما از خانم رویش بدین بودید و میبایست دین خود را به او می پرداختید ما اکنون شما را آنقدر تحت فشار میدهم تا به حقیقت اعتراف کنید.)»

ویلی کرو زه مینا یست سو اینج زنده می خود را بان کنند و وقتی تذکر داد که به اثرات و کوب یک مهان دار به هشت هفته زندان محکوم شده بود فیتس نگاه معنی داری بطرف همکاری خود انداخت. وقتی از نیمه شب گذشته ویلی راخصت دادند تا به منز لشی بر گردد فیتس اظهار داشت: «(او را زیر نظر بگیرید.)»

دو هفته پس از آن تار یخ گذشته و فیتس هنوز هم در قضیه قتل خانم رویش در تاریکی محض قرار داشت تمام تعقیبات و ردیابایی که بدست آورده بود به ریگستان منتهی شد و همه تلاش یو لیس برای یافتن قاتل بی نتیجه ماند ویلی کرو زه هنوز هم تحت اشتباه یو لیس بود.

تا اینکه یکروز جوان وارد مغازه خانم رویش شد او یقه با لایوش خود را بالا

زده بود ماداموازل پادتل که غذا یست پولیس موقتاً امور مغازه را پیش میبرد ازاو استقبال کرد.

«(من برای یک گرتی او نیفورم قدیمی آبی رنگ یک پتلون اونیفورم با فیتس سرخ میخواهم.)»

«(یک لحظه صبر کنید من برای شما می بینم شاید بتوانم پیدا کنم)» مادماوازل پادتل بعد از اظهار این جمله به یو لیس که پس خانه مغازه نشسته بود اشاره مبهمی داد سپس سه نوع پتلون را جلو مشتری گذاشت.

مشتری یک پتلون با فیتس پام سرخرنگ را پسند کرد و اضافه نمود: شما مدال غلیحه هم برای فروش دارید؟ از گرتی من دو دانه مدال آن کم است. «(دفعه آنبرد جوان متوجه و جود یو لیس در داخل مغازه شد زیرا یو تهای یو لیس را از پشت یک پرده دید بایک جست از مغازه بیرون پرید و تا میخواست فرار کند مامور پولیس از عقبش وارد خیابان شد در ست در همان لحظه صدای فریاد عابری بلند شد زیرا جانیکنار به مجر دیبرون رفتن از مغازه در وسط خیابان با یو تری تصادم کرد و جابجا زیر تایر موتر هلاک شد.

درجیب بالا پوشش یکجور د ستکتش سیاه و یکس پول خانم رویش پیدا شد. و حین تلاشی اتاق او گرتی مو د قیصری هم بدست پولیس افتاد.

ویلی کرو زه از شنیدن خبر دستگیری قاتل خوشحال شد و با آرا مش خاطر بگفت و کار خود به صفت مامور تانک تیل ادا داد.

خشم دریا

— بلی من هستم .

بعد هر دو بی سخن ماندند و لحظه ها با نگاه های ژرف و پر معنی با هم صحبت نمودند . سپس (آنجیل) با خنده بی سکوت را شکستا نند . مرد در برابر خنده او به پیشانی اش گره انداخت و چیزی نگفت :

(آنجیل) دو باره خندیده گفت : — باز هم کتاب میخوانی ؟ مرد نگاه هایش را ژرفتر ساخت و پس از لختی خاموشی با صدای بلند گفت :

— چیزی های بازاری نیست ... این را گفت و کتاب را سوی (آنجیل) پرتاب کرد . (آنجیل) کتاب را بر داشت کتاب ضخیمی بود . جلد زر کوب و کاغذ اعلا داشت . با خط زیبائی بر پشتی اش نقش شده بود :

(داستان ها و اشعار دل انگیز) (آنجیل) که نام کتاب را خواند با تمسخر خندید و در میان خنده هایش کتاب را در زیر بغلش زد و خطاب به مرد گفت :

خوب آقای مطالعه چی ، درین مدتهای دراز کجا بودی . مرد که باشکفتی او را می نگر یست پاسخ داد :

— به ساختمان کاخی مشغول بودم (آنجیل) که کیسو هایش را بر سپاهش می مالید ، لختی خاموشی ماند و بعد آهسته گفت :

— کاخ سعادت ؟

— از همین چیز ها .

سپس هر دو خندیدند و — خاستند . (آنجیل) آزادانه بازویش را به بازوی مرد حلقه نموده گفت : — میرویم تا کاخ سعادت را تماشا کنیم .

(آنجیل) در راه پیمائی آهسته آهسته کتاب را ورق میزد ، داستان ها و شعر ها را میخواند آنکا هیکه او سخت در خم و پیچ جاده های قصه و شعر سرگردان بود مردوی را به جایش میخکوب نموده گفت : — اکنون باید رسم این دیار را مراعات نمائیم .

(آنجیل) که در برابرش کشت زاری زمین را گسترانیده یافت پرسید : — رسم این دیار چگونه است ؟

شماره ۴

— رسم این دیار طور یست که

باید هیچکس در میان مرزعه های زیبا و دوست داشتنی پاپا پوش گردش نکند .

مرد این را گفت و دستمالی را از جیبش بر آورده بویوت ها و بالا پوشش را بست (آنجیل) هم با پیروی از مرد بالا پوش و بویوت هایش را در دستکول قالیچه ای اش انداخت .

ساعت های پس از نیم روز بود . آفتاب ملایم روشن بهاری همه چیز را در آغوش داشت . از هر سو عطر دلاویز گلها و سبزه ها به مشام می رسید . آن دو آهسته آهسته در کوره راه های که باریک سفید میده نمناک فرش شده بود از دامنه های کوه مخملین به طرف تپه های بالای دره پیش می رفتند . هر سو مثل این دو پیش می رفتند . هر سو مثل این بود که زمرد اصل گسترده باشند . در کناره های مرزعه ، گل های سرخ لاله صف بسته بود . باریک راه هایی را که آن دو می پیمودند از دل کشتزار های گذشته و در پیرامون این باریک راه ها از قلب سبزه های شسته گل های رنگا رنگ بهاری قد برافراشته بودند . وقتی چند تپه بر از سبزه و گل را پشت سر گذاشتند در برابر کاخ زیبائی خود را یافتند که در آغوش جنگلهای پر شگوفه قرار داشت .

مرد ، (آنجیل) را به سالون کاخ رهنمائی کرد . دریای نیلغام ، آرام با آهنگ دل انگیزی از میان سالون می گذشت . ماهیان خالدار در دل دریا می رقصیدند . شاخه های پر شگوفه از پنجره هادر میان سالون هجوم آورده بود .

(آنجیل) بی اراده فریاد شادمانه کشید :

— واه چه کاخ با عظمتی ! نخستین بار است به سالونی برمی خورم که از میانش دریا میگذرد . مرد تیب ریکارد راز و شن کرد . فضای سالون را موزیک شتراوس در آغوش گرفت . آن دو رقصان رقصان در کنار (بار) جا گرفتند . ساعتی بعد (آنجیل) خطاب به مرد گفت :

— رقص کلا سیک هندی را می پسندی ؟

مرد در برابر پرسش او چیزی نگفت و خاموشانه از سالون بر آمد پس از لختی بسته یی را در پیش پای «آنجیل» که بسته را باز کرد زنگهای با به صدا در آمد و عطر دل انگیزی از لباس رقص به هوا شد .

مرد روی دو شکی نشست و به طبله زدن پرداخت «آنجیل» آهسته آهسته در بر و درازای سالون به قدم زدن پرداخت ، ناگهان در جایش نشست و نرم نرم زمزمه کرد .

— نه نه ، نمیتوانی ، بازاری طبله میزنی .

این را گفت و با شتاب بر خاسته از دستکولش با احتیاط ریکاردی را از میان تکه سرخ ابر بشمین گرفت . پس از اینکه آن را خوب بپاک کرد و سوزن گرا مافون را چندبار در ریکارد های دیگر امتحان نمود سوزن را روی آن گذاشت . صدای موزون تال طبله همراه تار های ستار فضا بخش کرد . (آنجیل) باهنگ آن چنان استادانه رقصید که مرد خود را بیخی باخت . وقتی آهنگ به آخر رسید و (آنجیل) از رقص باز ایستاد مرد به رسم احترام با دستهای بسته خودش را در پیشگاه او خم نمود .

(آنجیل) هما نگونه که زنگها در پایش بسته بود ، سوی بار پیش رفت و پس از آنکه گلاسش را تابه انجام سر کشید . از بین یکاردهای مرد چند تا راجدا کرد و متباقی را یکی پیشست هم به در انداخت .

مرد بیخیال او را تماشا میکرد و چیزی نمی گفت : وقتی (آنجیل) از پرتاب ریکارد ها فارغ شد کتابی را که در کافی از مرد گرفته بود هم به دریا انداخت .

درین هنگام مرد خاموشانه دستکول (آنجیل) را بر داشته گفت : — اجازه است محتوایش را ببینم .

(آنجیل) که در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوای دستکول را به دقت نگاه کرد . در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوای دستکول را به دقت نگاه کرد . در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوای دستکول را به دقت نگاه کرد . در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوای دستکول را به دقت نگاه کرد . در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوای دستکول را به دقت نگاه کرد . در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تاریکازد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سوختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

پری های هنری



نمونه خط میرعلی هروی
(متوفی ۹۶۶ قرن دهم هجری)



خط لث از وکیلی



نمونه خط یکی از خطاطان مشهور وطن
مرحوم محمد یعقوب خان
عزیزالدین وکیلی قلمی نمود. ۱۳۴۲ ش.
با استقبال از عبدالرحمن الحسینی

چه دیو شد
چه دیو شد که قصه ای ز عشق پانگنه ام
بروی خوب دلبری نظاره ای نکرده ام
نه آنکه دل گرفته ام
نه اینکه دل فسرده ام

زمن بیوس
بیوس گزجه دل ز عشق کنده ام
نه وصف چشم گفته ام
نه یادیار کرده ام

تراقص به نرگست
به نرگسین بازه هست و دل یوت
بچشم شوخ کافوت
زمن بیوس

بیوس گزجه آن دل هوسگرم
بکوی ماه چهرگان امیرود
زیاد سیم پیکران نمی تپد

بلی ! دگر من آن نیم
من آن نیم که سالها مرا
سیاه چشمگان تو فریب داده اند

نگاه نیم هست تو
دگر دلم ز جانمی برد
و دیگر این شکسته بر
بهر بیانه ای

شاخه ای هوس نمی برد
۹ قوس ۱۳۵۲
از : سرشار روشنی



سپاه مشوق میر عبدالرحمن (متوفی ۱۲۸۶)

عشق و زور و برق و شتم و دست

مشق و دوات و تسلیم و شجاعت

کنشگاه ای عاشق شورین دست

جز مشق خیال رخ من مشق نیست

نمونه خط یکی از خطاطان مشهور وطن
مرحوم محمد یعقوب خان
عزیزالدین وکیلی قلمی نمود. ۱۳۴۲ ش.
با استقبال از عبدالرحمن الحسینی



خط لث از رویا



خط میر عثمان (۹۶۱-۱۰۳۴)





نمونه‌های از خط نستعلیق

خط نستعلیق را میر علی (متوفی ۸۵۰ هجری قمری) از دره‌مگون ساختن خط نسخ و تعلیق ایجاد کرده است. بعد تو خط طان اولیه آن میرزا جعفر با یستغری، سلطان محمد خندان، سلطان نعلی، میر لیتا، اظهر هروی و بالاخره میرعلی هروی بسج گردید و شکل یافت. میر عباد و میر عبدالرحمن ظرافت و زیبایی بی‌مانندی در آن پدید آوردند که خط نستعلیق را به زیبا ترین شکل آن رسانیدند.



سیاه مشق از سید داؤد حسینی خطاط معاصر
خانقاه و کعبه و دیر و کلیسا و کشت
حد فسون از بهر دل بستند دل‌خشنو دنیست
کا فر پرا پخته تر سازد شکست سوغات
گرمی بتخانه بی هنگامی محمود نیست
(اقبال)
صحب رو شند لادن در دایر د فیض عام

خانه ی آینه بر روی کسی مسدود نیست
نور یز دانی، ملاطم های شیطان در آن
هیچ چیز ی در جهان آدمی کمبود نیست
(ضیا فارین اده)

زین واقعه مدهو شم،
باهو شم و بی هو شم،
هم ناطق خامو شم، هم نوح خموشانم!
زان رنگ، چه بی رنگم؟!
زان طره، چه آونگم؟!
زان شه ع، چو پروانه، یارب چه
پریشانم...؟!
هم خونم و، هم شیرم،
هم طفلم و، هم پیرم،
هم چاکر و هم میرم، هم اینم و هم آنم!
هم شمس شکر ریزم،
هم خطه ی تبریزم،
هم سا قزو هم مستم، هم شهره ی -
پنهانم!

(هو لوی بلخی)

(تولد و ینوس) از بوتیچلی
این تابلو در گالری او. فیتسی در فلورانس به نمایش گذاشته شده.



چهار سوار کار ماهر اثر البرت دورو سال ۱۴۹۶. کیفیت این تابلو در اینست که به اندازه ۲۸۱ × ۳۹۴ سانتی متر روی چوب کار شده

تولد و ینوس

انری از دور و ینوس نس.
سخن کوتاهی درباره رنسانس
«رنسانس» ظاهراً از کلمه رینارستیا بر گرفته شده است که برای نخستین بار «وازاری» نقاش، پیگیر ترش و نویسنده یکی از بزرگترین کتابهای تاریخ هنر آن عصر، برای تشریح این تولد دوباره بکارش برد. (رنسانس) دور احیای هنر و ادبیات تحت تأثیر قالب های کلاسیک از قرن ۱۴ تا ۱۶ است، و فاصله میان سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۵۰۰ دوره ی اولیه آن است. اصطلاح (عظمت رنسانس) تنها برای دوره ی کوتاهی بکار می‌رود؛ زمانی که هنر متدیان بر تکنیک کار خود تسلط مطلق داشتند و با حد اکثر وفا داری با طبیعت قادر به انجام دادن هر آنچه بقیه در صفحه ۵۴

مود و فیشن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library